



علیه فراموشی

پژوهی تجربی کمپیون‌های حقیقت و دادخواهی

منیره برادران

**با سپاس از خانم منیره برادران که این کتاب را در اختیار سایت آرشیو اسناد
اپوزیسیون ایران قرار دادند تا در دسترس خوانندگان گرامی قرار گیرد.**

اژدر بهنام

آرشیو اسناد اپوزیسیون ایران

www.iran-archive.com

عليه فراموشي

بررسي تجربه کميسيون هاي
حقيقت و دادخواهي

منيره برادران

تقديم به مادران خوران

فهرست:

۱- مقدمه

۲- کارکرد کمیسیون حقیقت

مشخصات کمیسیون حقیقت
اشکال دیگر کمیسیون حقیقت

۳- تجربه کمیسیون حقیقت و دادخواهی

آرژانتین

شیلی

آفریقای جنوبی

السالوادور

گواتمالا

پرو

هائیتی

اوگاندا

چاد

سریلانئون

سریلانکا

مراکش

رواندا

۴- بررسی و ارزیابی کار کمیسیون‌های حقیقت

رابطه حقیقت و آشتی

ضعفها و محدودیتها

خشونت‌های اعمال شده از طرف گروه‌های

مخالف

انعکاس دخالت‌های خارجی در گزارش

کمیسیون

کمیسیون حقیقت و مسئله تجاوز به زنان
روش و تکنیک‌های کار

۵- دادخواهی

I- کمیسیون حقیقت و محاکمات ملی

حقیقت از طریق دادرسی؟
سهم کمیسیون حقیقت در امر دادرسی
محاکمه جنایتکاران

II- محاکمات بین‌المللی

دادگاه نورمبرگ
دادگاه بلژیک
دادگاه کیفری بین‌المللی
محدودیتها

۷- پایان سخن

۸- منابع

1- مقدمه

”وظیفه حقیقت‌گوئی کاری است بی پایان
و احترام به این وظیفه با پیچیدگی‌اش
تکلیفی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند از

آن صرف نظر کند مگر با تحمیل سکوت بردگی.^۱

یادآوری گذشته سیاه و دردناک و چالش با آن در جوامعی که دوره‌های جنگ، سرکوب، کودتا و دیکتاتوری را پشت سر گذاشته‌اند، پروسه‌ای سخت و بغرنج است. برای کسانی که دردها را تجربه کرده‌اند، یادآوری گذشته به معنای حس دوباره آن است و برای دیگران که با بی تفاوتی یا بی خبری نظاره‌گر رویدادها بوده‌اند، آگاه شدن از رنج‌های دیگران خالی از درد و احساس گناه نیست.

برخی بر این نظر هستند که گذشته‌ای را که در آن هیچ شکوه و افتخاری نیست و برعکس سراسر سیاهی و ویرانی است، باید به فراموشی سپرد. استدلال می‌کنند که زنده کردن گذشته، دردها را تازه می‌کند؛ به شکاف و کینه در جامعه دامن می‌زند و عده‌ای را علیه عده‌ای دیگر برمی‌انگیزد. می‌گویند قربانیان که دیگر زنده نخواهند شد پس چرا با یادآوری آنها، کسانی را که سهمی را در ایجاد آن نداشته‌اند و به ویژه نسل جوان را مایوس و سرخورده کرد. باید رو به آینده داشت.

عموماً کسانی این نظر را نمایندگی می‌کنند که روشن شدن گذشته موقعیت و منافعشان را سخت تهدید می‌کند. چیزی را که آنها به عنوان راه حل جا می‌زنند، در

^۱میشل فوکو، ایران روح يك جهان بی روح، ترجمه نیکر سرخوش و افشین جهان دیده

واقع نه راه حل، بلکه راه فرار است. اما کسان ديگري هم هستند که ترجیح می‌دهند زخم هاي گذشته سرباز نکند. اينها نه به خاطر تهديد مقام و موقعیت- چه بسا که خود آنها از گذشته لطمه و رنج دیده باشند- بلکه به دلایل ديگري از روشن شدن حوادث سیاه و در خفا مانده گذشته ترس و وا همه دارند: ترس از انتقام و از هم پاشیدن صلح آرامش در جامعه.

در حالیکه یادآوری و چالش با گذشته به خودي خود عاملي نیست که به شکاف و کینه در جامعه دامن بزند. کینه و شکاف حاصل گذشته‌اي است که بر آن تنها خشونت حاکم بوده و با سکوت و نادیده انگاشتن از بین نمی‌رود. براي غلبه بر بغض و کینه، ابتدا باید همه ناگفته‌ها گفته شود. بدون درگیر شدن با میراث گذشته نمی‌توان پایه هاي جامعه مبتني بر حقوق مدني را بنا نهاد. اگر گذشته به حال خود رها شود، شبیح آن همیشه بر حال و آینده سنگيني خواهد کرد. مطمئنا این چالش بدون بحران و رو در رو شدن اقشار مختلف جامعه و ایجاد تنش - حداقل براي زمانی- میسر نمی‌شود و این، پروسه‌اي است طولاني و دردناک، که کل جامعه در آن درگیر می‌شود. براي ایجاد تعادل و برقراري صلح و آشتي در جامعه این دوران هر چند ناگوار را باید از سرگذراند. از طریق شناخت و درگیر شدن با حق کشیها و بیعدالتی‌هاي گذشته می‌توان امید داشت که در جامعه خودآگاهی متکي بر حقوق بشر پرورش یابد. این خودآگاهی شاید بتواند باعث پیشگیری از تکرار حوادث سیاه گذشته

شود. وگرنه چگونه می‌توان مطمئن شد حادثه‌ای که دیروز اتفاق افتاده، فردا تکرار نشود. آینده بر روی گذشته بنا می‌شود. شاید بتوان گذشته را با هزار حيله و سیاست از امروز جدا کرد اما فراموشی آن غیرممکن است.

کسانی که روشن شدن حوادث دردناک گذشته و شناساندن عوامل آن را باعث شکاف در مردم می‌بینند و بر عفو و آشتی تکیه می‌کنند، باید بدانند که هرگز بدون درگیر شدن با گذشته، روشن شدن حقیقت، دادخواهی و اجرای عدالت نه می‌توان بخشید و نه آشتی را در جامعه برقرار کرد. قربانیان چگونه می‌توانند ببخشند بی آنکه بدانند چه کسی و چه چیزی را باید بخشید. آشتی بدون از سرگذراندن این پروسه چالش به امری صوری تبدیل می‌شود و می‌تواند در سربزنگاه‌ها بار دیگر به زنده شدن خشونت بیانجامد. ریچارد گولد استون، رئیس تریبونال بین‌المللی یوگسلاوی و رواندا، در این باره هشدار می‌دهد:

“نادیده گرفتن یا وارونه جلوه دادن نقض حقوق بشر اقدامی خطرناک است و هر جامعه‌ای که آن را می‌پذیرد دیر یا زود باید بهای آن را بپردازد.”

چه بسا میل عمومی جامعه، به ویژه نسلی که خود در آن حوادث حضور داشته، خواهان دامن زدن به آن نباشد. ممکن است حتی این گرایش چنان قوی باشد که بتواند

حداقل براي مدتي سياست فراموشي را بر جامعه حاکم کند. اما گذشته اي که مثل زخم باز باشد، در هر فرصتي سربرمي آورد و خود را بر حال تحميل مي کند. پروسه اي که در آلمان غربي بعد از حکومت نازي اتفاق افتاد. پس از بيست سال سکوت، نسل دوم ديگر سکوت و فراموشي را برنتافت. بعد از ۱۹۶۸، که جنبش جوانان و دانشجويان تابوها را درهم شکست، پروسه درگير شدن با گذشته و بحث تقصير جمعي در اين کشور سربر آورد و روز به روز شدت و عمق بيشتري يافت.^۲ گذشته زماني به تاريخ سپرده مي شود که جامعه هم از نظر احساسي و هم از جنبه تفکري از آن فاصله گرفته باشد. به اين معنا که رنجهاي که قربانيان از سر گذرانده اند، به مفهوم واقعي به گور سپرده شود و ديگر اينکه جامعه تفکر و فرهنگ استبداد گذشته را به نقد کشيده باشد.

اما آيا چالش با گذشته، براي زنده کردن رنجهاي گذشته است يا هدف ديگري

^۲ پروسه برخورد با گذشته، بررسي تمامي جنبه هاي آن و بحث احساس تقصير جمعي در جمهوري دموکراتيک آلمان شرقي هرگز به ميان نيامد. سياست حاکم در آن جا با نگرش طبقاتي، که حکومت فاشيستي هیتلري را نماينده طبقه سرمايه دار و امپرياليستها مي ديد و طبقات زحمتکش آلمان را قربانيان آن، از عميق شدن در مسئله فاشيسم و نقش مردم آلمان سرباز زد. بزرگترين جنايت نازيها، که کشتار شش ميليون يهودي بود در آلمان شرقي در سايه قرار گرفت و محور و سمبل اردوگاهها مبارزان و پارتيزانها شدند.

دارد؟ این کار چگونه باید صورت گیرد؟ چه درسهایی می‌توان از گذشته آموخت؟ چگونه می‌شود از تکرار گذشته جلوگیری کرد؟

اینها پرسش‌هایی هستند که در دو-سه دهه اخیر مردم کشورهای مختلفی با آن درگیر بوده و هستند. جهان در سالهای گذشته شاهد فروپاشی حکومت‌های مستبد و تلاش برای ایجاد جوامع مبتنی بر حقوق مدنی، به ویژه در آمریکای لاتین بوده است. همراه با این تغییرات، در این جوامع بحث و پرسش در رابطه برای شناساندن جنایتهای گذشته و مقابله با انکار تاریخ دردناک و پر کشمش گذشته سربرآورد. برای این جوامع روشن بود برای آنکه بتوان از گذشته سیاه خود عمیقا فاصله گرفت و از حضور سنگین آن رهایی یافت، ابتدا باید زخمهای گذشته شکافته شود. درگیر شدن با گذشته تنها تسویه حساب بین قربانیان و عاملین زخمها نیست. این کار با سهمی شدن کل جامعه و نهادها در آن، باید به یک گفتمان اجتماعی تبدیل شود. کاری که اساس و ضرورت تشکیل کمیسیون حقیقت را نشان می‌دهد.

تجربه شکل‌گیری کمیسیون حقیقت در کشورها حکایت از آن دارد که طرح این مسئله مستقل از نحوه تغییر حکومتها بوده است. امروز هم در هر جامعه‌ای که حقوق بشر در آن بشدت زیر پا گذاشته می‌شود، مستقل از اینکه تحول سیاسی آتی مسالمت‌آمیز باشد یا قهرآمیز، طرح کمیسیون حقیقت سربرمی‌آورد. در بعضی کشورها موضوع برخورد با گذشته و خواست تشکیل کمیسیون

حقیقت، از همان ابتدای پروسه انتقال، یعنی در مذاکرات صلح و توافق بر سر نحوه انتقال جامعه به دموکراسی در دستور روز قرار گرفت. مانند السالوادور، گواتمالا و نیز بسیاری کشورهای آفریقایی. در جاهای دیگری، مثلاً در شیلی و آرژانتین کمیسیون حقیقت پس از گذار جامعه از یک دوره دیکتاتوری نظامی به دموکراسی شکل گرفت. اگر حکومت جدید از درگیر شدن با مسئله پاسخگویی به گذشته ابا داشت، مخالفان بر سر تشکیل کمیسیون حقیقت به حکومت فشار آوردند به ویژه در جاهایی که آمار قربانیان نشان هولناکی فاجعه بود.

امروزه دولتها در چارچوب قوانین بین المللی ناگزیر به تن دادن به تشکیل کمیسیون حقیقت هستند. طرفداران حقوق بشر و مدافعان حقوق قربانیان با استناد به ماده ۱۹ بیانیه جهانی حقوق بشر و همچنین به "منشور آفریقایی حقوق بشر و انسانها" بر "حق حقیقت" تکیه می کنند. این بیانیه ها بهره مندی و کسب اطلاعات را حق هر فردی می داند و می توان از آن چنین استنتاج کرد که اطلاع یافتن از حقیقت، مثل حق آزادی بیان و عقیده از حقوق شهروندی است. مدافعان "حق حقیقت" معتقدند که این حق بازماندگان، خانواده های ناپدیدشدگان و اعدام شدگان و نیز حق کل جامعه است که بدانند حقیقت چیست و خواستار محاکمه و مجازات عاملین نقض حقوق بشر شوند. این حق بخش جدایی ناپذیر حقوق جهانی بشر و حقوق

مدني است. همانگونه که دولتها ناچارند به بيانيه جهاني حقوق بشر متعهد باشند، همچنين وظيفه دارند کساني را که اين حقوق را پايمال مي کنند، به جامعه بشناسانند و مجازات کنند.

با بهره گيري از حقوق و قوانين بين الملل و فشارهاي جهاني به دولتها براي پيگيري حقيقت يابي، مي توان اميدوار بود که در هر کشوري که زماني حقوق بشر بطرزي وحشيانه زير گرفته شده است، کميسيون حقيقت ايجاد شود. با اينهمه در خيلي از کشورها، حتي پس از سقوط ديکتاتوري ها و پايان جنگهاي داخلي، گذشته به حال خود رها شده است. و در تعدادي از کشورهاي هم که دولتها به کميسيون حقيقت تن داده اند، به دليل حضور و نفوذ نيروهاي سرکوبگر سابق اين کميسيونها با انبوهي از مشکلات و محدوديتها روبرو بوده اند.

به رغم دستاوردهاي بزرگي که کميسيون حقيقت در کشورهاي مختلف و در مرحله گذار از ديکتاتوري و استبداد به جوامع مدني داشته است، نمي توان آن را درمان همه دردها دانست. آنها تاثيراتي معين و در حوزه هاي معين دارند و بايد با ديگر فعاليتها و تشکلهاي تکميل و همسو شوند. بدون فعال بودن ديگر نهادهاي حقوق بشر، مطبوعات آزاد و به ويژه بدون حضور و تجمع خانواده هاي قربانيان جنايتهاي گذشته، کميسيون حقيقت عقيم مي ماند.

در این کتاب سعی شده است تجربه کشورهای مختلف در برخورد و چالش با گذشته مورد بررسی قرار گیرد. پرسشهایی که این کشورها با آن گیر بودند، دیر یا زود مسئله جامعه ما هم خواهد بود. شناخت راه‌هایی که آنها برگزیده‌اند و آشنائی با تلاشهای موفق و ناموفق آنها می‌تواند برای جوامعی مثل جامعه ما، که با گذشته سیاه و دردناک خود هنوز درگیر نشده‌اند، ضروری و آموزنده باشد. با این امید که آشنائی با تجربه دیگران به این بحث و تامل یاری کند و افقی را به روی ما بگشاید، به نوشتن این کتاب مبادرت ورزیده‌ام.

تجربه کمیسیون حقیقت در کشورهای مختلف، که بررسی آنها محور اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد، نشان می‌دهد که مدلی یکسان برای این کار وجود ندارد. راه حلی که می‌تواند در کشوری موفق باشد شاید در جایی دیگر چنین نباشد. تمام کسانی که روی تجربه کمیسیون حقیقت کار کرده‌اند، بر این نکته انگشت گذاشته و عمومیت دادن به آن را خطرناک دانسته‌اند. دست یابی درست به گذشته بستگی دارد به عوامل مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی که بر هم تاثیر می‌گذارند و از هم تاثیر می‌گیرند. مثلا در حالیکه در بسیاری از کشورها، نظیر آرژانتین، شیلی، آفریقای جنوبی و غیره، کمیسیون حقیقت توانست در سطح ملی تشکیل شود، در جاهای دیگری، مثلا در گواتمالا و السالوادور کمیسیون حقیقت با حمایت و یاری سازمان ملل شکل گرفت.

هدف این کتاب شناساندن این تجربه‌هاست. معرفی و بررسی همه کمیسیون‌های حقیقت، که تا به حال در بیش از بیست کشور تشکیل شده است، در این کتاب ممکن نبود. من چند نمونه از کمیسیون‌های شناخته شده‌ای را که تأثیراتشان حتی از سطح ملی هم فراتر رفته و نیز چند نمونه از کمیسیون‌های کوچکتر و با دامنه محدودتر را برگزیده‌ام. همچنین موضوع محاکمه و مجازات مسببین و عاملان جنایت و نقض حقوق بشر، که در پیوند با کمیسیون حقیقت قرار دارد، به موازات این بحث به آن پرداخته شده است. اما تجربه دادگاه‌های بین‌المللی در بخش جداگانه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد.

منبع اطلاعات این کتاب گزیده و برگردان به فارسی نوشته‌هایی است که در باره تجربه کمیسیون‌های حقیقت و دادگاه‌های بین‌المللی به آنها دسترسی داشته‌ام. عمداً از تکرار ذکر نام منابع در متن خودداری کرده‌ام. بخش بزرگی از مطالب اطلاعات و شرح وقایع است که از چند منبع اخذ شده و بنابراین در صحت آن کمتر می‌توان تردید کرد و ذکر مکرر نام منابع را غیرضروری می‌نماید.

از نزدیک با هیچ کمیسیونی در ارتباط نبوده‌ام اما در چند سال گذشته از طریق کتابها، روزنامه‌ها، و سایت‌های اینترنتی مربوط به این موضوع، سازمان عفو بین‌الملل، سازمان دیده‌بانان حقوق بشر و نیز سایت‌های مربوط به دادگاه‌های بین‌المللی، بحث حول کمیسیون حقیقت و

دادگاهها را دنبال کرده ام. مهمترین منبع در این کار، کتاب ارزشمند خانم پاتریسیا هاینر بوده است که از نزدیک کار کمیسیونهای حقیقت را دنبال کرده است و همچنین روزنامه ها و مجلات سیاسی - عمدتاً آلمانی زبان - چند سال گذشته بوده است. از طریق این منابع بود که شناخت و جسارت لازم را برای کاری که در این کتاب صورت گرفته، یعنی گزینش، جمع بندی، نقد و ارزیابی موضوع، بدست آوردم.

۲- کارکرد کمیسیون حقیقت

واژه حقیقت، عنصر مشترک کمیسیونهای حقیقت، بیش از اینکه در معنای فلسفی اش مد نظر باشد، با بار اجتماعی-سیاسی اش مشخص می‌شود: حقیقت نقطه مقابل انکار و تکذیب، و آلت‌رناتیو وضعیتی است که در آن واقعیت پوشیده نگه داشته شده است.

در دهه ۸۰ میلادی، که مسئله ناپدید شدگان در آرژانتین و شیلی و دیگر کشورهای آمریکای لاتین، نگرانیها و اعتراضات جهانی را برانگیخته بود، سازمان عفو بین الملل خواستار تشکیل کمیسیونهایی برای روشن شدن سرنوشت ناپدیدشدگان شد. وظایفی که در طرح اولیه از چنین کمیسیونهایی انتظار می‌رفت، چنین بود: به زبان آوردن حقیقت، - حقیقتی که همیشه مورد انکار واقع شده بود- جبران خسارت به خانواده‌ها و جستجوی کسانی که احتمال زنده بودن آنها هنوز وجود داشت.

در دسامبر ۱۹۹۲ هم مجمع عمومی سازمان ملل بنوبه خود اعلامیه حمایت از انسانها در مقابل ناپدیدشدن را تصویب کرد. بر طبق این اعلامیه مسئله ناپدید کردن آدمها در ردیف جنایت بر ضد نوع بشر و ناقض قواعدی است که حق شناسایی شخصیت حقوقی هر فرد، حق آزادی و امنیت افراد و حق درامان ماندن از شکنجه را تضمین می‌کند. ناپدیدکردن انسانها حق حیات را نیز نقض می‌کند یا سخت به خطر می‌اندازد. دولتها برای منع و محو اقداماتی که به

ناپدید کردن آدمها می‌انجامد، باید تدابیر کارسازی را در پیش گیرند.^۲

برای قربانیان و خانواده های آنها آگاهی به اینکه بر وابستگان آنها چه گذشته است، پایان دوره وحشتناک ابهام و بی خبری است. بدون روشن شدن حقیقت، قربانیان و وابستگان آنها آرامش نخواهند داشت نه با خود نه با مسببین رنج‌هایشان و نه با گذشته. آگاهی به حقیقت برای جامعه هم ضروری و دارای اهمیت است. هدف کمیسیون درگیر شدن با موضوعاتی است که همیشه انکار و لاپوشانی شده‌اند: نقض خشن ارزشهای حقوق بشر و جنایت علیه بشریت^۳، تحقیق و بررسی آنها و نتیجه را در اختیار همگان قرار دادن. تلاش کمیسیون حقیقت شکنستن سکوت، روشن ساختن حوادث مشکوک گذشته است- حوادثی که همیشه درگوشی و به شکل شایعه در میان مردم پخش شده بود. به این ترتیب حقیقت از درگوشی نقل کردنها و شایعه‌ها فراتر رفته، شفاف و مستند می‌گردد و در سطح جامعه مورد بحث و نقد قرار می‌گیرد. کمیسیونهای حقیقت می‌توانند سهم مهمی در شفافیت دادن به تاریخ و ثبت درست آن ایفا کنند.

لیا لوین: پرسش و پاسخ درباره حقوق بشر، ترجمه محمدجعفر پوینده، ص. ۸۴

^۴ جنایت علیه بشریت يك مفهوم حقوقی است و به جنایتهایی اطلاق می‌شود چون: شکنجه، قتل، نقص عضو کردن، تجاوز، طرد اجباری مردم از منطقه سکونتشان. در بخش مربوط به دادگاه‌های بین‌المللی این واژه و مجازات مربوط به آن بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در دو دهه گذشته در تعداد نسبتاً زیادی از کشورها نهاد کمیسیون حقیقت‌تشکیل شده است. هدف عمومی و مشترک همه آنها بررسی و تحقیق در مورد جنایتهای گذشته، روشن شدن حقیقت، شناساندن آن برای جامعه، همچنین شناساندن مسئولیت و نقش افراد و ارگانها در عملکردهای سیاه گذشته و بالاخره تلاش برای جلوگیری از تکرار گذشته و جهت‌گیری برای آینده‌ای مبتنی بر موازین حقوق بشر است.

اگرچه محور کار کمیسیون حقیقت‌بررسی رنجهای قربانیان است مخاطب آن، اما کل جامعه است. برای مردمی که شاید هیچ اطلاعی از آن رنجها نداشته یا گوش و چشم خود را بر آن بسته بودند، آگاه شدن به حقیقت می‌تواند به تفاهم و همدردی با تجربه‌های تلخ و دردناک قربانیان و وابستگان آنها، اعاده حیثیت و حتی حس‌قدردانی از استقامت آنها بیانجامد.

در بعضی کشورها حقیقت و موضوع کار کمیسیون امر ناشناخته‌ای برای مردم نبود. جنایت و نقض حقوق بشر در ملامت و روزمره صورت می‌گرفت. حتی اگر در بسیاری از کشورها دستگیریه‌ها به شکل آدم ربائی و یا توسط نیروهای شبه نظامی صورت می‌گرفت، رد پای نیروهای دولتی و نظامی در ناپدیدشدن مخالفان جای انکار نداشت. با اینهمه در انکار و تکذیب آن، بخشی از مردم همدست دولت و رسانه‌های وابسته به دولت می‌شدند. مثلاً در آفریقای جنوبی بخش بزرگی از

اقلیت سفیدپوست جامعه، که حامی فعال حکومت‌های نژادپرست این کشور بود، ترجیح می‌داد چشم بر حقیقت ببندد. بنابراین کار کمیسیون حقیقت در وهله اول، از میان بردن امکان انکار حقیقت در جامعه است. برای این منظور در آفریقای جنوبی جلسات کمیسیون از طریق رسانه‌های همگانی بطور گسترده میان مردم پخش می‌شد. وقتی مردم اظهارات قربانیان و خانواده‌های ناپدیدشدگان و همچنین اعترافات کسانی را که مجری و مسئول این‌گونه اعمال بودند، می‌شنیدند، دیگر جایی برای تکذیب و انکار حقیقت باقی نمی‌ماند. اما برای اکثریت مردم آفریقای جنوبی این اظهارات جای شگفتی نداشت. آنها خود قربانی یا شاهد آزار و اذیت‌های روزانه آپارتاید بودند. آنچه برای آنها مهم بود نه صرف آگاهی از جنایات گذشته، بلکه اعتراف رسمی و علنی بر آن اعمال بود.

مهمترین دستاورد کمیسیون حقیقت در همه کشورها - و این مسئله به آفریقای جنوبی محدود نمی‌شود - تصدیق و تأیید اجتماعی دردهای قربانیان و خانواده‌های آنهاست. این امر می‌تواند مرهمی باشد بر دردهای آنها و گامی در جهت مرمت و آشتی اجتماعی. هدف تنها افشاگری نیست. آگاه ساختن جامعه از جنایتهایی که صورت گرفته، سندیت دادن به آنها و امکان سخن دادن به کسانی که همیشه وادار به سکوت شده‌اند، باید راهی بگشاید برای شناسایی اجتماعی حقیقت و رنج‌های قربانیان. فشارها و سختی‌هایی که قربانیان و خانواده‌های آنها

از سرگذرانده اند، باید از رنج شخصی فراتر رود و کل جامعه خود را در آن سهیم ببیند. ضمناً شناسائی و تأیید اجتماعی دردهای گذشته می‌تواند به شکل‌گیری وجدان جمعی در پاسداری ارزشهای حقوق بشر بیانجامد و به این ترتیب نقش بزرگی برای آینده دارد.

اصلی‌ترین مرجع و منبع کمیسیون حقیقت را اظهارات شاهدان و بازماندگان و خانواده‌های قربانیان تشکیل می‌دهد. اعضا و همکاران کمیسیون رد شاهدان و قربانیان را دنبال می‌کنند و برای انجام مصاحبه به سراغ شان می‌روند. گاه برای این کار آنها ناچار می‌شوند به دور افتاده‌ترین نقاط کشور سفر کنند. این اظهارات و شهادتها جمع‌آوری، طبقه‌بندی و بایگانی می‌شوند تا برای تعیین آمار و تحقیقات بیشتر بعدی یا به عنوان سند و مدرک برای امر دادخواهی مورد استفاده قرار گیرند. به دلیل حجم زیاد، همه آنها قابل انتشار نیستند و مواردی از آنها که دارای ویژگی باشند یا بتوانند نمونه‌هایی از خشونت گذشته را ارائه دهند، در گزارش نهائی کمیسیون مندرج می‌شوند. گزارش کمیسیون روایت حقیقت از زبان کسانی است که صدایشان همیشه ممنوع بوده‌است. نقل سرگذشت‌های فردی قربانیان معمولاً تاثیر بیشتری بر روی افکار عمومی می‌گذارد تا جمع‌آوری اطلاعات و کار صرفاً تحقیقی و علمی. این نحوه کار، یعنی روشن ساختن حقیقت از طریق

روایت قربانیان ضمنا حرمت به آنها و شناسایی اجتماعی رنجهای آنها است.

اما شهادتها و تجربه های قربانیان و شاهدان به تنهایی برای روشن ساختن حقیقت کافی نیست. کمیسیون مکانهای را که جنایت در آنجا صورت گرفته، نظیر زندانها، شکنجه گاههای رسمی و غیررسمی و نیز گورهای بی نام و نشان و گورهای جمعی را کشف و شناسایی میکند. این مکانها ضمن اینکه سندی هستند غیرقابل انکار، سمبلی هم میشوند علیه فراموشی. حفظ و نگهداری آنها به شکل موزه، که معمولا خانواده ها و گروه های حقوق بشر بر آن اصرار می‌ورزند، برای نگهداری خاطره است.

روشن ساختن حقیقت همچنین به این معنا است که ساختار و خصوصیات سیستمی که جنایت آفریده است، عیان، تحلیل و تفسیر شود. برای این کار استنادات دیگر از جمله اعترافات مجریان و دست اندرکاران سیستم سرکوب گذشته و مدارک و شواهد رسمی و غیر رسمی دیگر هم لازم است. ضمنا با این کار راهی گشوده می‌شود برای شناساندن مسببین جنایتهای گذشته و کسانی که موازین حقوق بشر را زیر پا گذاشته اند. اینها باید وادار شوند به مسئولیت و عمکردشان اعتراف کنند. همچنین کسانی که در اشکال دیگری از آن اعمال حمایت کرده یا نفع برده اند و نیز اشخاصی که با سکوت تائید آمیز خود به تداوم جنایت کمک رسانده اند، وادار میشوند با گذشته و کرده شان درگیر شوند. مضاف بر شناساندن مسئولیت افراد، که

موضوع دادخواهي را هم در پي دارد، جامعه بايد بداند که نهادها چه نقشي در جنايات گذشته داشته اند. آيا فقط ارتش و نيروهاي امنيتي در پيشبرد اعمال جنايتبار مقصر بوده اند؟ جاگه نهادهاي ديگر، مثل نهادهاي آموزشي، فرهنگي، مطبوعات، کليسا و مسجد، دستگه قضائي چه بوده است؟

درگير شدن جامعه با گذشته به معنای مقابله با فراموشي است. اين کار، که به يك پروسه زماني نياز دارد، به شکل گيري خاطره و حافظه جمعي ياري مي‌رساند. حافظه جمعي رو به آينده دارد. ثبت حوادث سياهي، که در هيچ کتاب و نوشته اي و در هيچ رسانه اي اشاره اي به آنها نبوده و سنديت دادن به برهه اي از تاريخ پردرد گذشته، با اين انتظار صورت مي‌گيرد که جامعه در آينده نسبت به حرمت و حقوق انسانها هشيار باشد. هدف از افشاي گذشته اي، که در آن انسانها به خاطر عقیده و عمل سياسي يا تعلقات نژادي، ملي و مذهبي شکنجه و اعدام مي‌شدند، روشن ساختن قبح چنين جناياتي است تا در صورت تکرار، جامعه نسبت به آن از خود حساسيت نشان دهد.

رسیدن به اين هدف به راههاي عملي نياز دارد. نمي شود خود را قانع کرد که برملا شدن جنايتها در افکار عمومي به خودي خود جلوگيري از تکرار آنها را در آينده تضمين کند. بايد زمينه و قوانيني که بروز جنايت را در گذشته ميسر مي‌ساخت، تغيير کند. کميسيون حقيقت نهاد صالحی است براي

ارائه پیشنهادها و توصیه‌هایی برای اصلاح و تغییر قوانین. خطاب این توصیه‌ها معمولاً به دولت و مجلس نمایندگان مردم است که عهده دار تغییر یا اصلاح قوانین هستند.

مشخصات کمیسیون حقیقت

به رغم تفاوتها، کمیسیونهای حقیقت در مشخصات زیر مشترک هستند: (۱) محور کار آنها حوادث گذشته است؛ (۲) تحقیق آنها بیشتر الگوهای خشونت در دوره ای معین را دربرمی‌گیرد تا موارد مشخصی از حوادث؛ (۳) کمیسیونها نهادی موقت هستند برای مدت زمان معینی و کارشان با ارائه گزارش پایان می‌یابد؛ (۴) کمیسیونها ضمن اینکه نهاد دولتی نیستند اما با مجوز قانونی شکل می‌گیرند و حالت رسمی دارند.

کمیسیون حقیقت متفاوت از سازمانهای غیردولتی (NGO) است. اما این به این مفهوم نیست که سازمانهای غیردولتی در این زمینه نمی‌توانند وارد شوند. وقتی خواست قربانیان و خانواده‌های آنها برای یافتن حقیقت به شکل ضرورت درمی‌آید، طبعاً نمی‌توان انتظار داشت دل‌سوزان به این کار تا تشکیل کمیسیون رسمی، که طبعاً اختیارات قانونی و امکانات بیشتری برای کار دارد، دست روی دست بگذارند. اقدامات و ابتکارات آنها نه تنها فشاری می‌شود به دولت و نیروهای سیاسی برای ایجاد کمیسیون حقیقت، بلکه تجربه و نتیجه کار آنها می‌تواند برای کمیسیون حقیقت کمک و راهنما باشد. در بعضی کشورها سازمانهای غیردولتی پیش

از تشکیل کمیسیون حقیقت کارهای قابل توجهی در زمینه جمع آوری اسناد و شهادت بازماندگان و قربانیان داشته‌اند که بعدها مورد استفاده کمیسیون قرار گرفت. مثلاً در گواتمالا دو گروه، که از طرف کلیسا و سازمانهای حقوق بشر جهانی حمایت می‌شدند، سالها قبل از بوجود آمدن کمیسیون حقیقت دلسوزانه اظهارات شاهدان و خانواده‌های قربانیان را جمع آوری می‌کردند. نتایج تحقیقات آنها مورد استفاده کمیسیون قرار گرفت و در گزارش آن ثبت شد.

اما بر خلاف سازمانهای غیردولتی، کمیسیونهای رسمی از اختیاراتی برخوردارند که در کارشان خیلی اهمیت دارد. آنها می‌توانند آزادانه با شاهدان و قربانیان تماس بگیرند بدون آنکه خطری متوجه‌شان باشد. امکان دسترسی به اسناد و مدارک دولتی و نیرهای امنیتی و نظامی را دارند. در بعضی کشورها - مثلاً در آفریقای جنوبی - کمیسیونها حتی حق دعوت از مسئولین را هم داشتند. البته همه از چنین اختیاراتی برخوردار نبودند. مثلاً کمیسیون حقیقت شیلی و آرژانتین حتی در دسترسی به اسناد و مدارک رسمی هم با مشکل مواجه بود. اگر هم در جاهائی کمیسیون رسماً می‌توانست از مقامات برای توضیح عملکردشان دعوت بعمل آورد، در عمل اما با مانع مواجه می‌شد. اشخاص صاحب نفوذ از ظاهر شدن در برابر کمیسیون سرباز می‌زدند. مثلاً در آفریقای جنوبی، که کمیسیون از این حق برخوردار بود که از افراد برای اعتراف به نقش خود در جنایتهای گذشته دعوت بعمل آورد، از

بوتا رئیس جمهور پیشین، برای ادای توضیحاتی در مورد نقش خود در دوره آپارتاید دعوت بعمل آورد. بوتا نپذیرفت. اما این مورد در آفریقای جنوبی يك استثنا باقی ماند. بقیه، حتی داوطلبانه در برابر کمیسیون ظاهر شدند، چرا که اعتراف داوطلبانه شرط اولیه بخشودگی از مجازات بود. در گواتمالا هم، که کمیسیون به حمایت سازمان ملل متکی بود، حق دعوت از افراد را داشت. اما نباید این اختیار را با حق دستگیری و جلب قانونی افراد یکی گرفت. نه در آفریقای جنوبی، نه در گواتمالا و نه در هیچ کشور دیگری کمیسیونها حق دستگیری افراد را نداشتند. مسئله توقیف، يك مسئله قضائی است و از عهده کمیسیونهای حقیقت خارج است.

کمیسیونهای حقیقت معمولاً در دوره‌های انتقال سیاسی جامعه از دیکتاتوری و استبداد یا درگیر جنگ داخلی به جامعه ای مبتنی بر حقوق مدنی و صلح شکل می‌گیرند. جامعه در این دوره ها نسبت به حوادث گذشته توجه و حساسیت بیشتری دارد. همچنین در این دوره‌ها، که شرط ایجاد یا بازسازی جامعه مدنی، اعتماد مردم به نهادهای مدنی و احترام به قوانین متکی بر حقوق بشر است، کمیسیون حقیقت می‌تواند در پایه ریزی آینده نقش موثری ایفا کند. با اینهمه اگر در جامعه ای کمیسیون حقیقت به دلایل مختلف در زمان خود تشکیل نشده باشد، برای اقدام به تشکیل آن هرگز دیر نیست. این کار نیاز خانواده های قربانیان و ضرورت جامعه است که بالاخره زمانی باید تحقق یابد. در

اندونزی تشکیل کمیسیون حقیقت برای بررسی جنایتهائی که با روی کار آمدن سوهارتو در سال ۱۹۶۶ آغاز شد و قریب به نیم میلیون قربانی از خود بجا گذاشت، در سپتامبر ۲۰۰۴ توسط پارلمان این کشور تصویب شد.

اشکال دیگر کمیسیون حقیقت

برای تحقیق و بررسی اعمال و سیاستهای ضد حقوق بشر در گذشته اشکال دیگری از کمیسیونها هم وجود داشته است. از جمله اینها، کمیسیونهای هستند که در دوره انتقال سیاسی شکل نگرفتند بلکه حوزه کار آنها جستجوی "حقیقت تاریخی" بود که میتواند حتی به نسلهای پیشین مربوط باشد. کار آنها تحقیق بر روی حوادث تاریخی معینی را، که به حذف و نابودی گروههای قومی، ملی انجامیده، روشن ساختن زمینه های سیاسی و فرهنگی آن حوادث و نیز بررسی عملکردها و سیاستهای ضدانسانی دولتهای سابق را دربرمیگرفت. تلاش آنها یافتن راههایی بود برای جبران گذشته، نگارش درست تاریخ و ادای دین به قربانیان از طریق ایجاد بناهای یادبود و موزه ها. با گزارش این کمیسیونها که با مدارک و اسناد همراه بود همگان از حقیقت تاریخی مطلع شدند و گاه حتی دولتهای حاضر و ادار شدند رسماً به جنایتهای دولتهای گذشته اعتراف کرده و از قربانیان پوزش بخواهند. گاهی گذرا به چند نمونه از آنها داشته باشیم.

در **استرالیا** به درخواست حکومت، کمیسیونی متشکل از سازمانهای حقوق بشر مامور تحقیق در باره آزارها و اعمال غیر انسانی، که در گذشته بر بومیان کشور رفته بود، شد. این کمیسیون فاش ساخت که کودکان بومیان به زور از والدین گرفته شده و به خانواده های سفیدپوست داده می شدند. این سیاست که با حمایت دولتها صورت می گرفته تا سال ۱۹۷۰ ادامه داشت. پس از آن هم، نه از آن اعمال انتقاد بعمل آمده و نه از والدین قربانیان رسماً پوزش خواسته شده بود. گزارش این کمیسیون، که در سال ۱۹۹۷ با تیراژ حیرت انگیزی انتشار یافت، به رسوائی احزاب سیاسی انجامید و به یکی از موضوعات ملی در انتخابات آن دوره استرالیا تبدیل شد.

در **کانادا** هم کمیسیون ویژه ای از طرف دولت برای بررسی سیاستهای حکومتهای پیشین در برخورد با بومیان شکل گرفت. تحقیقات پنج ساله این کمیسیون با اتکا به اسناد و مدارک نشان داد که تا چه حد سیاستهای جذب اجباری بومیان نادرست بوده و چه لطماتی به جامعه آنها وارد آورده است. بر اساس گزارش کمیسیون، این سیاستها، که ۱۵۰ سال دوام داشت، ادامه سیاستهای استعماری قرن ۱۹ بوده است.

در سال ۱۹۹۴ هم کمیته ای در **ایالات متحده آمریکا** مامور تحقیق در باره سیاستهای ضد حقوق بشر، که در میانه قرن ۲۰ صورت گرفته بود، شد. تحقیقات این کمیته آشکار ساخت که بین سالهای ۱۹۴۰ تا

۱۹۷۰ بر روی زندانیان، بیماران و بومیان، آزمایشات پزشکی و دارویی انجام می‌گرفته است. دولت وقت آمریکا، بیل کلینگتون، رسماً از قربانیان پوزش خواست و اقداماتی برای ترمیم رنج‌های گذشته بازماندگان- از جمله پرداخت غرامت- صورت گرفت.

نمونه‌های دیگری هم از تحقیقات رسمی یا نیمه رسمی در باره عملکردهای غیرانسانی و نقض حقوق بشر وجود داشته است که کارشان پیشگام و مشوق ایجاد کمیسیون حقیقت شد. مثلاً در **هندوراس** در سال ۱۹۹۴ به ابتکار یکی از رهبران سازمان دفاع از حقوق بشر این کشور، لئو والادارس، سلسله تحقیقاتی در مورد ۱۷۹ تن، که توسط نیروهای نظامی در بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ ناپدید شده بودند، صورت گرفت. با اینکه این کار زمانی انجام می‌شد که در هندوراس یک دوره انتقال سیاسی در آغاز راه بود و از فشارها بر مطبوعات و خانواده‌های ناپدیدشدگان کاسته شده بود، با اینهمه اقدام والادارس با محدودیتها و موانعی مواجه شد. او که از حمایت دولت برخوردار نبود، ناچار در کار خود به منابع غیردولتی و مطبوعات اتکا کرد، که در انعکاس نتیجه تحقیقاتش یاور و پشتیبانش بودند.

در **ایرلند شمالی** در سال ۱۹۹۷ عضو عالی رتبه "کمیسیون قربانیان" از طرف دبیر دولت انگلیس در امور ایرلند شمالی مامور "جستجوی راه‌های ممکن برای شناساندن رنج‌های قربانیان خشونت‌های سی سال گذشته"

شد. این شخص با صدها تن از شاهدان آن حوادث مصاحبه کرد، اظهارات آنها را جمع آوری نمود و در گزارشی در سال ۱۹۹۸، همزمان با توافقات صلح میان دولت انگلستان و ایرلند شمالی منتشر ساخت. گزارش بنا به اعتراف خود، ضعفهایی داشت که باید کمیسیون دیگری آن را تکمیل می‌کرد. نمای جامع حوادث خشونت بار گذشته در آن نبود و تنها به اظهارات قربانیان اکتفا کرده و از مقامات و کسانی هم که باید پاسخگویی آن اعمال می‌شدند، بازپرسی صورت نگرفته نبود. گزارش همچنین به تحلیل حوادثی، که آن خشونتها را آفریده بود، نپرداخته بود. این وظایف را بنا به گزارش کمیسیون قربانیان، در آینده باید کمیسیون حقیقت بعهده می‌گرفت.

نمونه دیگر نهادهای حقیقتیاب، پروژه‌های غیردولتی بودند. این پروژه‌ها، که معمولاً از طرف سازمانهای حقوق بشر یا نهادهای کلیسایی حمایت می‌شدند، با وجود محدودیتهای زیاد- از جمله عدم دسترسی به منابع و اسناد دولتی و تهدید از طرف گروههای فشار- گاه نتایج چشمگیری داشته‌اند. در **گواتمالا** از طرف اسقف اعظم هیئتی مامور جمع آوری اسناد خشونت‌هایی شد، که طی دهها سال از طرف دولتهای نظامی این کشور بر مردم و به ویژه بومیان رفته بود. این پروژه بعدها راهنمای کمیسیون رسمی برای حقیقت در این کشور شد.

در **برزیل** يك پروژه غیردولتی توانست وجود شکنجه را در زندانها، که همیشه مورد

تکذیب مقامهای دولتی قرار گرفته بود، اثبات کند.

یکی از شناخته شده ترین پروژه های مستقل، **سازمان مموپلا** است که در سال ۱۹۸۷ همزمان با گلاسنوست در روسیه تشکیل گردید. این سازمان وظیفه خود را روشن ساختن و شفاف کردن تاریخ تحریف و سانسور شده توسط حکومت‌های گذشته شوروی و مقابله با فرهنگ فراموشی قرار داده است. یکی از کارهای بزرگ مموپلا جمع آوری اسناد حذف مخالفان در دوره های پیشین، به ویژه در دوره استالین، و گردآوری نام قربانیان است که هنوز ادامه دارد. در ژوئیه ۲۰۰۴ خانم آنا شورچود نووسکی، نماینده این سازمان در سمیناری در شهر فرانکفورت آلمان اعلام کرد که آنها توانسته‌اند در این مدت نام ۱۳۴۵۷۵۶ نفر از قربانیان تصفیه های گذشته را جمع آوری کنند. در حالیکه بنا به تخمین آنها این نامها تنها یک هشتم قربانیان را دربرمی گیرد. اقدام دیگر مموپلا حفظ بناهایی است، که زمانی اردوگاههای کار بوده‌اند و میلیونها نفر در آنجا از سرما و گرسنگی جان باخته‌اند. بعضی از این بناها به همت مموپلا تبدیل به موزه شده است.

مموپلا روی موضوعی انگشت گذاشته، که تابوی آن در جامعه هنوز نشکسته است. ۷۰ درصد مردم روسیه هنوز استالین را شخصیت بزرگی می‌دانند. بی تفاوتی نسبت به تاریخ گذشته در جامعه چشمگیر است. فراتر از آن بدتر شدن وضعیت اقتصادی، گستردگی باندهای

مافیائی، ناامنی رو به فزاینده و نظیر اینها میل بازگشت به گذشته را افزایش داده است. و سیاستهای دولت پوتین، که می‌کوشد گذشته مسکوت بماند، این فضا را تشدید می‌کند.

وظایف گسترده و دشواری که سازمان مموپلک به عهده گرفته است، قابل قیاس با پروژه‌های مشابه در کشورهای دیگر نیست. نه تنها تحقیق در تاریخ- از این جنبه کار مموپلک به کمیسیونهای حقیقت تاریخی نزدیک می‌شود- بلکه درگیر شدن در مسائل روز هم در حوزه کار مموپلک می‌گنجد. این سازمان مبدا تاریخی کار خود را ۱۹۱۷ گذاشته است اما پایان یافتن حکومت شوروی نقطه ختم کارشان نیست. مموپلک در افشای حقیقت عملکرد ارتش روسیه در چچنستان چون وجدان بیدار جامعه عمل کرده، موارد نقض حقوق بشر را ثبت و مورد تحقیق قرار می‌دهد. نتایج کار مموپلک تا کنون در چندین جلد کتاب منتشر شده است.

در سالهای اخیر به تحقیق در زمینه های نقض حقوق بشر و برملا ساختن حقیقت در سطح بین‌المللی توجه زیادی نشان داده می‌شود. صرف نظر از مقاصد بعضی قدرتها، که در این راستا نه به حقوق بشر بلکه به منافع خود می‌اندیشند - مثل دولت آمریکا- این توجه بین‌المللی حاکی از نگرشی است که حقوق بشر را مسئله ای فرامرزی و جهان شمول می‌داند.

در سال ۱۹۹۹ از طرف سازمان وحدت آفریقائی يك کمیسیون بین المللی برای تحقیق در باره گنوسید در **رواندا** و بررسی زمینه های تاریخی، اجتماعی و سیاسی آن تشکیل گردید. نیز در همین سال به ابتکار دولت سوئد يك کمیسیون بین المللی مستقل به ریاست حقوق دان برجسته آفریقایی جنوبی، ریچارد گلدستون، مامور بررسی قتل عام در **کوسو** شد.

و بالاخره باید از کمیسیونهای جنایتهای جنگی نام برد که در دهه ۹۰ میلادی در **یوگسلاوی سابق، رواندا و تیمور شرقی** شکل گرفتند. ممکن است کار کمیسیون جنگی شباهت با کمیسیون حقیقت داشته باشد، یا تداخل در کارشان بوجود آورد، مثل جمع آوری اسناد و اظهارات شاهدان، اما هدف و مبناي شکل گیری آن دو متفاوت است. کمیسیون جنایتهای جنگی در خدمت دادگاههای جنگی، و مامور جمع آوری اسناد و اطلاعات قابل ارائه برای دادگاه هستند. جمع‌بندی اسناد و اظهارات، انتشار، علنی کردن و تبدیل آنها به يك گفتمان اجتماعی در حوزه کار این کمیسیونها قرار ندارد.

برای بعضی ناظران عنوان کمیسیون حقیقت روشن و دقیق نیست. گاه نام کمیسیون تحقیق ترجیح داده می‌شود. با اینهمه نام کمیسیون حقیقت به آن چیزی که هدفش بوده، نائل آمده است. این نام مترادف است: مقابله با فرهنگ فراموشی، تحقیق در باره گذشته پر از خشونت، برملا کردن زوایای

تاریک گذشته و به رسمیت شناساندن حقیقت و رنجهای خانواده های قربانیان و بازماندگان و ارائه راه‌حلهائی برای برون‌رفت از تسلسل خشونت.

اهمیت دادن به تحقیق و بررسی وقایع دردناک گذشته در جهان پایان نیافته است. امید است کشورهای که دوره گذار از استبداد به حکومت‌های مبتنی بر حقوق مدنی و دموکراسی را از سرمی‌گذرانند، با بهره گیری از تجربه کمیسیون‌های حقیقت در کشورهای دیگر، روشن ساختن حقیقت حوادث جنایت‌بار گذشته را در دستور کار خود قرار دهند.

تصفیه حساب با تاریخ جنایت بار گذشته بر خلاف قوانین دادگاه‌ها، شامل مرور زمان نمی‌شود. تا زمانی که زوایای تاریک گذشته روشن نشده، رنجهای خانواده های قربانیان و بازماندگان به رسمیت شناخته نشده و جامعه با گذشته خویش برخورد نقادانه نکرده‌است، تشکیل کمیسیون حقیقت می‌تواند موضوعی تازه - حتی برای گذشته ای دور- باشد. مثلا قتل عام نیم میلیون کمونیست، رهبران کارگری و دیگر ناراضیان در **اندونزی**، که نزدیک به ۴۰ سال از آن می‌گذرد و همیشه محکوم به سکوت و فراموشی بوده، حال مورد تحقیق قرار می‌گیرد. اخیرا در سپتامبر ۲۰۰۴ مجلس نمایندگان این کشور طرح کمیسیونی را تصویب کرد که می‌بایست آن جنایتها و سر به نیست انسانها را در دوره حکومت نظامی سوهارتو را از ۱۹۶۶ تا ۱۹۹۸، که در نوع خود در جهان بیسابقه

بوده است، بررسی کند. مدل آن از کمیسیون حقیقت و آشتی آفریقایی جنوبی گرفته شده و با همین نام تشکیل می شود.

این کمیسیونها می توانند با توجه به وضعیت هر جامعه‌ای در شکل و ساختار از هم متفاوت باشند و انتظارات از آنها چه بسا در هر کشوری به گونه‌ای دیگر باشد، اما همه آنها در چند نکته با هم مشترک هستند: تحقیق و بررسی حوادث گذشته و ساختارهای آن، شناساندن مسئولین و مجریان قتل و شکنجه و سر به نیست کردن انسانها به جامعه، نه به قصد انتقام بلکه برای زنده کردن فرهنگ پاسخگوئی نسبت به اعمال خود و تلاش برای جلوگیری از تکرار گذشته ننگین.

نباید فراموش کرد که کمیسیونهای حقیقت هدیه دولتها نبوده اند و همچنین هولناک بودن رقم قربانیان و ابعاد فجایع هم به تنهایی و به خودی خود به وجود آمدن آنها منجر نمی‌شود. باید نیاز به آنها در بخشهایی از جامعه، به ویژه در میان کسانی که مستقیم یا غیرمستقیم هدف سرکوب بوده‌اند، عمیقا احساس شود و این نیاز به اقدام و فعالیت تبدیل شود. وگرنه اگر کمیسיוنی هم از بالا و بدون دخالت مردم شکل گیرد، قطعا دستاورد چندانی نخواهد داشت. آن چیزی که موفقیت يك کمیسیون را در پیگیری اهداف و وظایفش تضمین می کند، میزان هوشیاری مردم و رسانه های همگانی است. تجربه اینها را نشان داده است.

۳ - تجربه کمیسیون‌های حقیقت و دادخواهی

با مشخصاتی که برای کمیسیون حقیقت برشمرده شد، می‌توان ادعا کرد که از سال ۱۹۷۴ تا ۲۰۰۱ بیست و یک کمیسیون رسمی برای حقیقت شکل گرفته‌اند. با نام‌های مختلفی چون: "کمیسیون ناپدیدشدگان" در آرژانتین، اوگاندا و سریلانکا؛ "کمیسیون داد و حقیقت" در هائیتی و اکوادور؛ "کمیسیون توضیح تاریخی" در گواتمالا؛ "کمیسیون حقیقت و آشتی" در آفریقای جنوبی و شیلی؛ و با نام‌های مشابه دیگری از جمله در کشورهای بولیوی، اروگوئه، نپال، جمهوری فدرال آلمان-پس از فروپاشی دیوار برلین برای رسیدگی به حوادث فاجعه‌بار

رژیم توتالیتر آلمان شرقی- بروندي، کامبوج، نیجریه، اکوادور، سریلانکا و مراکش.

چنین کمیسیونهایی پدیده ای نو هستند و تاریخچه شکل گیری آنها به دهه ۸۰ میلادی و تشکیل کمیسیون ناپدیدشدگان در آرژانتین برمیگردد. پیش از آن در سال ۱۹۷۴ از طرف عیدی امین دادا در اوگاندا کمیسویی برای بررسی ناپدید شدن مخالفان توسط نیروهای ارتش در اولین سالهای حکومت امین تشکیل گردیده بود که انعکاسی در کشور نیافته بود. بعدها کمیسیون دیگری در این کشور ایجاد شد که مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بعضی کمیسیونها تاثیرات چشمگیری در روند حوادث جامعه نیافتند مثلا در زیمبابوه و اروگوئه. دو کمیسیون دیگر هم بودند که جنبه محدود و غیر ملی داشتند: کمیسیونهایی که برای بررسی موارد نقض حقوق بشر در درون کنگره ملی آفریقای جنوبی و مقدم بر کمیسیون حقیقت و آشتی تشکیل شدند.

اگر محبوبیت، شناخته شدگی و تاثیرگذاری را میزان بگیریم، تنها چند کمیسیون برجسته میشوند. از جمله اینها کمیسیونهایی هستند که برای بازرسی پرونده های ناپدیدشدگان در آمریکای لاتین بوجود آمدند و اولین آنها کمیسیون برای ناپدیدشدگان در آرژانتین در سال ۱۹۸۳ بود. میتوان گفت با کمیسیون آرژانتین بود که این مبحث جای خود را در جهان باز کرد

و الگو و مدلی شد برای کشورهای که در صدد بودند از تکرار خشونت و جنایتهای گذشته جلوگیری بعمل آورند.

اما هیچ کمیسیونی به اندازه کمیسیون حقیقت و آشتی آفریقایی جنوبی شناخته شده و تاثیر گذار نبوده است. مهمترین دلیل آن، علنیت جلسات کمیسیون بود. به غیر از مواقعی که جان افراد می توانست به خطر بیفتد و لذا نشستها غیرعلنی می شد، همه می توانستند در جلسات آن شرکت کنند. نشستها در شهرهای مختلف کشور انجام می گرفت و از رسانه های عمومی پخش و به زبانهای محلی کشور هم ترجمه می شد. پخش جلسات بازرسی به ویژه از تلویزیون سراسری باعث می شد که کل جامعه در پروسه چالش با گذشته درگیر شود. تاثیر کمیسیون آفریقایی جنوبی، که مدت زمان کارش در مقایسه با دیگر کمیسیونها طولانی تر بود و دو سال ادامه داشت، از مرزهای این کشور فراتر رفت.

در این بخش سعی شده است نمایی از تجربه کمیسیونهای حقیقت و روند دادخواهی در چند کشور ارائه شود. نه امکان آن بود و نه ضرورتش، که همه کمیسیونهای حقیقت در اینجا مورد بررسی قرار گیرد. مواردی که انتخاب شده، ترکیبی از کمیسیونهای مختلف - شناخته شده، موفق و ضعیف - بوده است. امیدوارم توانسته باشم از طریق آشنائی با چالشهای آنها، بررسی و ارزیابی کارشان تصویری از کمیسیون حقیقت ارائه بدهم.

آرژانتين

در ۲۴ مارس ۱۹۷۶ نظامیان در آرژانتین
به رهبري ژنرال ويدلا، حكومت قانوني
ايزابل پرون را سرنگون ساخته و يك

دیکتاتوری تمام عیار نظامی را بر کشور حاکم کردند. یکشبه همه مخالفان و دگراندیشان محکوم به سکوت و سانسور شدند. میلیونها کتاب در ملامت سوزانده شد. بسیاری از ناشران بازداشت و محکوم به ترک حرفه گشتند. موج دستگیری سراسر کشور را فراگرفت. دانشجو بودن یا هر نوع وابستگی - حتی وابستگی نظری- به گروههای چپ برای دستگیری کفایت می‌کرد. عملیات تروریستی علیه مخالفان، که پیشتر در زمان پرونها هم توسط دارو دسته های شبه نظامی، که خود را متعلق به "اتحاد آرژانتینی ضدکمونیستی" می دانستند، اعمال می شده، با روی کار آمدن نظامیان شکلی سازمان یافته و ابعادی وسیع‌تر بخود گرفت. دهها هزار زن و مرد توسط نیروهای امنیتی اونیفورم پوش یا با لباس شخصی ربوده، شکنجه و کشته شدند و هیچگاه اثری از آنها یافت نشد. بعدها فاش گردید که نیروهای نظامی و امنیتی بیشتر این ناپدیدشدگان را، در حالیکه از اثر شکنجه و بازجویی نیمه جان بودند، با آمپولهای بیهوش کننده بیهوش کرده سپس دسته- دسته سوار هواپیما نموده و به دریا ریخته اند.

با تسلیم بی قید و شرط آرژانتین در برابر دولت بریتانیای کبیر در جنگ بر سر جزایر مالویناس در سال ۱۹۸۲ حس ملی گرائی مردم آرژانتین، که زمانی ژنرالها با تقویت آن، قدرت را بدست گرفته بودند، بشدت جریحه دار شد. پس از این شکست نظامیان آرژانتین دیگر قدرت سابق را نداشتند.

خانواده هاي ناپديدشدگان که هيچگاه کوچکترين خبر و اطلاعي در مورد وابستگانشان از طرف مقامات دولت دريافت نکرده بودند، تلاش کردند با تجمع و راهپيمايي در ميدان مايو مقابل ساختمان رياست جمهوري در بوئنوس آيرس، پايتخت آرژانتين توجه مردم و جهانيان را به مسئله "ناپديدشدگان" جلب کنند. مسئله ناپديدشدگان، که تعدادشان به ۳۰۰۰۰ تن مي‌رسيد، ديگر قابل لاپوشاني نبود و بتدريج چه در داخل کشور و چه در خارج از مرزها اعتراضاتي را برمي‌انگيخت. در بين ناپديدشدگان شهروندان کشورهاي ديگر هم بودند: از جمله حدود ۱۰۰ اسپانيائي در آرژانتين توسط نيروهاي امنيتي و نظامي ربوده شدند که هيچگاه اثري از آنان بدست نيامد.

نظاميان که از همان ابتدا قدرت گيري، حکومت خود را موقتي و تنها براي حفظ کشور از فروپاشي توجيه کرده بودند، هفت سال با ترور و ارباب بر کشور فرمان راندند و زماني احساس کردند دوره شان ديگر بسر آمده است که نارضايتي و مخالفت کشور را فراگرفته بود. پس به ناچار به يك دوره انتقالي، که در آن آرژانتين بار ديگر شاهد انتخابات آزاد باشد، تن دادند. اما در هراس از برملا شدن جناياتي که در اين هفت سال انجام داده بودند، پيش از ترك قدرت، قانوني را به تصويب رساندند، که به نيروهاي نظامي و امنيتي در برابر هر دادگاه و محکمه اي مصونيت مي داد.

با انتخاب رائل آلفونسین به ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۳، دیکتاتوری نظامیان در آرژانتین برچیده شد. همانطور که قول انتخاباتی آلفونسین بود، وی در اولین اقدام خود در مقام ریاست جمهوری خواستار تشکیل یک کمیسیون حقیقت برای تحقیق در باره سرنوشت ناپدیدشدگان شد. به دنبال این درخواست که حکم مجوز را داشت، "کمیسیون ملی ناپدیدشدگان" تشکیل و بلافاصله کار خود را آغاز کرد.

اعضای کمیسیون، که ده نفر می‌شدند، کسانی بودند که از وجهه ملی و نیز فراملی برخوردار بوده و از طرف آلفونسین تعیین شده بودند. بنا بود سه نفر هم از طرف مجلس سنا به کمیسیون راه یابد، که به دلیل ترس از انتقام نظامیان و فقدان علاقه، هیچ نماینده‌ای از سنا، خود را برای عضویت در کمیسیون نامزد نکرد. ریاست کمیسیون را نویسنده محبوب و سرشناس، ارنستو ساباتو به عهده گرفت. غیر از ده عضو ثابت، کمیسیون از همکاری حدود ۹۰ کارشناس هم برخوردار بود.

کمیسیون از همان ابتدا با مشکلات و تنگناهای جدی مواجه بود و از دو قطب کاملاً مخالف هم، زیرحمولات شدید قرار داشت. تعدادی از سازمانهای حقوق بشر و همچنین بخشی از تجمع مادران ناپدیدشدگان، اعضای کمیسیون را متهم می‌کردند که نماینده مردم نبوده و از طرف رئیس جمهور انتصاب شده‌اند و به این ترتیب از همکاری با آنها سرباز می‌زدند. عده‌ای دیگر کمیسیون

را فاقد قدرت می دانستند و خواستار يك کمیسیون صرفا پارلمانی بودند که قدرت دولتی و امکانات دسترسی به منابع سری را داشته باشد.

این حملات که با خستگی ناشی از کار طاقت فرسا همراه می‌شد، - اعضا ناچار بودند برای گوش سپردن به شهادتها از تعطیلي آخر هفته هم چشم‌پوشند- گاه ادامه کار را برای اعضای کمیسیون ناممکن می ساخت. اما کمیسیون سعی می‌کرد در برابر حملات و خستگی کار تسلیم نشود و وظیفه سنگین خود را بدون تزلزل به انجام رساند. تکیه گاه او در این راه ارنستو ساباتو بود که با مایه گذاشتن از اعتبار خویش و تلاشهای خستگی‌ناپذیر تلاش داشت حمایت سازمانهای حقوق بشر را به کار کمیسیون جلب کند.

گرچه کمیسیون، برای روشن ساختن سرنوشت ناپدیدشدگان به اطلاعاتی نیاز داشت که در بایگانی‌های نیروهای نظامی و سازمان امنیت مخفی نگهداری می شد، اما هیچوقت حاضر نشد برای دستیابی به آنها از استقلال خود بگذرد. کمیسیون می توانست با اتکا به امکانات خود هم، حقیقت را بی کم و کاست در معرض افکار عمومی قرار دهد و اعتمادها را به خود جذب کند. کمیسیون منبع عمده خود را اظهارات شاهدان و بازماندگان جنایتهای گذشته قرار داد. برای این کار کمیسیون نمی‌توانست تنها به کسانی که برای شهادت، خود به کمیسیون مراجعه می کردند، اکتفا کند. باید خود ابتکار عمل را بدست

می‌گرفت و شاهدانی را می‌جست که می‌توانستند اطلاعاتی گره‌گشا در اختیار کمیسیون قرار دهند.

بسیاری از کسانی که از زندان نظامیان جان بدر برده بودند، و از رهبران مخالفان و فعالین حقوق بشر بودند، در خارج از مرزهای آرژانتین در تبعید بسر می‌بردند. کمیسیون چند نفر از اعضای خود را با هماهنگی و حمایت وزارت خارجه برای تماس گیری با آنها راهی خارج کرد. این کار همزمان شد با بازگشت تدریجی تبعیدیان، که با تداوم تحولات سیاسی در کشور بر تعداد آنها افزوده می‌شد. به این ترتیب امکانات کمیسیون برای دسترسی به اطلاعات روز به روز بیشتر می‌شد. بغير از اینها کمیسیون، بازدید و تحقیق از زندانها، مراکز شکنجه و بازجویی‌ها و همچنین گورستانها را هم برای شناخت سیستم سرکوب و کسب اطلاعات در دستور کار خویش قرار داد. حاصل بازدید و تحقیق از این مراکز، به کمک نقشه و عکس در گزارش نهائی کمیسیون در کنار شهادت بازماندگان و وابستگان ناپدیدشدگان منعکس است.

کمیسیون توانست در روند کارش حمایت‌های بیشتری را به خود جلب کند. بخش بزرگی از تجمع مادران ناپدیدشدگان به پشتیبانی و همکاری با کمیسیون برخاستند. برای کمیسیون حمایت و تأیید آنها از اهمیت خاصی برخوردار بود.

پس از نه ماه کار فشرده، کمیسیون گزارش خود را با عنوان "دیگر نه هرگز" تقدیم رئیس جمهور کرد. این گزارش که در اصل بیش از ۵۰۰۰۰ صفحه شهادت و مدارک است بلافاصله به شکل خلاصه شده و بصورت کتاب منتشر شد. این کتاب با استقبال زیادی مواجه گردید، بارها به تجدید چاپ رسید و به زبانهای دیگر هم ترجمه شد.

گزارش با عکس و شرح ۳۴۰ مراکز دستگیری و شکنجه را معرفی می‌کند. بدنام ترین این زندانها، در زیرزمین مجتمع پادگانی "اسما" در نزدیکی بوئنوس آیرس قرار داشت که در آنجا هزاران نفر شکنجه و به قتل رسیدند. نام و مشخصات دقیق کسانی که یکبارہ ناپدید شده و هیچگاه اثری از آنها بدست نیامد، در گزارش کمیسیون جایگاهی ویژه دارد. گزارش از ۸۹۶۰ نفر ناپدید شده نام برده، در عین حال، اما جای آن را باز گذاشته است که چه در مورد آمار مفقود شدگان و چه در مورد شکنجه ها هنوز ناشناخته هائی وجود داشته باشد. گزارش همچنین نام عاملین جنایتها را فاش ساخت- امری که بیشتر کمیسیونها بعدی از آن اجتناب کردند. در لیست ۱۳۵۱ نفره، نه تنها نام مقامات بالای ارتش و نیروهای امنیتی، بلکه نام کسانی هم که در حرفه دیگری در خدمت دستگاه سرکوب بوده اند، آمده است: از جمله قاضیان، وکلا، پزشکان، روزنامه نگاران و کشیشانی که با شکنجه گران همکاری داشته اند. در پایان گزارش، کمیسیون آرزو کرده است که راهی که گشوده شده است، تا اجرای عدالت ادامه

یابد. برای این منظور از ارگانهای قضائی و دادگاهها خواسته است که دادرسی در مورد عاملین جنایت را به بعهدہ بگیرند.

غیر از روشن ساختن حوادث دردناکی که در زندانها و شکنجه گاهها گذشته بود و شناساندن آنها برای همه اعضای جامعه و حتی نسلهای بعدی، کمیسیون موظف بود برای پیشگیری از آن حوادث راه کارهایی هم بیندیشد: از جمله ارائه توصیه و پیشنهاد برای تغییر قوانین و غیره. همچنین کمیسیون مأموریت داشت از طرق مختلف، از جمله کمکهای مالی و اقتصادی و یا تسهیل امکانات آموزشی اقداماتی برای تسکین آلام قربانیان و وابستگان ناپدید شدگان انجام دهد.

کمیسیون آرژانتین تجربه جدیدی را پیش روی جوامعی که بتازگی دیکتاتوری را پشت سر نهاده بودند، قرار می داد. از این نظر کمیسیون از توجه خاصی برخوردار گردید و مدلی شد برای کشورهای دیگری که موضوع نحوه برخورد با گذشته، سوال روز آنها هم بود. برای اولین بار در تاریخ امریکای لاتین، جنایتهای یک حکومت نظامی در معرض افکار عمومی قرار می گرفت. در گزارش هایی که بطور مداوم از طریق رسانه های عمومی پخش می شد، مردم از زبان قربانیان و شاهدان از جنایتهای نیروهای نظامی و امنیتی مطلع می شدند. هشت سال پیش از آن نظامیان با شعار "جلوگیری از هرج و مرج و مقابله با بی اخلاقی" علیه حکومت قانونی

خانم پرون کودتا کرده بودند. حال مردم می‌شنیدند و می‌خواندند که همین نظامیان بیش‌رمانه‌ترین جنایتهائی را، که با هیچ اخلاقی قابل توضیح نبود، مرتکب شده‌اند. اعلام وضعیت اضطراری نه برای حفظ امنیت، بلکه به قصد هجوم به سندیگاه‌های کارگری، سازمان‌های مخالف و ناپدید کردن انسانها صورت گرفته بود. آنها زندانیها را شکنجه می‌کردند و سپس جسم نیمه‌جان‌شان را به دریا می‌ریختند. این جنایتها را مردم آرژانتین هرگز بر نیروهای نظامی، که در اصل می‌بایست حافظ کشور از حمله بیگانه می‌شدند، نبخشیدند.

برای پیشگیری از تکرار این جنایتها کمیسیون توصیه‌هایی را به ارگانها و نهادهای مختلف دولتی ارائه داد. از جمله آنها:

- الغای کلیه قوانینی که به نحوی نقض حقوق بشر را میسر می‌ساخت.
- تدوین قوانین و ابزارهای حقوقی، که ناپدید کردن انسانها را جزو "جنایات علیه بشریت" اعلام کند.
- تدریس تاریخ سیاه دوره دیکتاتوری نظامی در مدارس برای تقویت حافظه جمعی و تاریخی.
- قرار دادن مقوله حقوق بشر جزو دروس اجباری همه مراکز آموزشی از جمله در مراکز پلیس و ارتش.

این توصیه ها یکشبه عملی نشد. اما مورد بی توجهی هم قرار نگرفت. اجرا و یا به عبارت بهتر فشار برای اجرای آنها را گروه‌های حقوق بشر، وکلا و مادران میدان مایو پی گرفتند و موفق شدند. از جمله قوانین و ارزشهای حقوق بشر و بخش‌هایی از گزارش کمیسیون به مراکز آموزشی و کتب درسی راه یافت.

روشن است که با روشن شدن حقیقت و به رسمیت شناخته شدن آن در سطح جامعه، یکباره ترامای قربانیان برطرف نمی‌شود. شاید هم هیچوقت زخمی که آنها تجربه کرده‌اند درمان نیابد. اما هر اقدامی در افشای حقایق، هر تلاشی برای جلوگیری از جنایتهای ضدبشری و هر قدمی برای مجازات عاملین آنها تسکینی است بر دردها و رنج‌هاشان و نیز حقانیت بخشیدن به مقاومت کسانی که در راه آن جان باخته‌اند. شادمانی مادران ناپدیدشدگان میدان مایو غیرقابل توصیف بود وقتی در آگوست ۲۰۰۳، بیست سال پس از پایان گیری دیکتاتوری نظامیان در آرژانتین و پس از سالها تلاش و مبارزه، قانون مصونیت نیروهای نظامی و امنیتی لغو شد. با لغو این قانون امکان ادامه محاکمه جنایتکاران فراهم می‌آمد.

مجازات عاملین جنایتهای ضد بشری

پیگیری تحقیقات توسط مراجع قضائی، که کمیسیون خواستار آن شده بود، می‌بایست پیگرد قانونی و مجازات عاملان جنایتهای ضد بشری را که از توان کمیسیون خارج بود،

بدنبال داشته باشد. این کار با وجود قانون عفو و مصونیت برای نیروهای نظامی و امنیتی با افت و خیزها و سازش‌هایی همراه بود. این قانون را نظامیان در آخرین ماه‌های حکومت خویش برای مصون ماندن از پیگرد قانونی به تصویب رسانده بودند. در تب و تاب‌هایی که انتشار گزارش کمیسیون در جامعه ایجاد کرد، آلفونسین این قانون را به حالت تعلیق درآورد. اما لغو آن از اختیارات او خارج بود و نیاز به تصمیم مجالس کنگره و سنا داشت. با تعلیق قانون معافیت نظامیان از مجازات، در سال ۱۹۸۵ پنج نفر از سران خونتاهای نظامی، از جمله ژنرال ویدلا و ژنرال ماسرا مورد محاکمه قرار گرفتند. این دو نفر به حبس ابد و سه عضو دیگر خونتاهای به حبس‌های طولانی محکوم شدند.

از استنادات مهم دادگاه، گزارش کمیسیون بود. یکی از مقامات دادگاه در این باره گفت که بدون گزارش کمیسیون محاکمات جنجالی سران خونتاهای نظامی غیرقابل تصور بود یا رسیدگی به آن‌همه جرائم در چنان مدت زمانی کوتاهی امکان‌پذیر نمی‌شد.^۶ مسئول کیفرخواست دادگاه در مدت پنج ماه تمامی گزارش کمیسیون را، که نزدیک به ۹۰۰۰ مورد ناپدیدشده را ثبت و شناسایی کرده‌بود، بررسی کرد و ۸۰۰ نفر را برای ادای شهادت در دادگاه برگزید. دادگاه درست ۱۸ ماه بعد از برکناری نظامیان از حکومت، زمانی

که کشور دوره تبوتاب انتقال را تجربه می‌کرد و هنوز از شوک ناشی از مطلع شدن از جنایتهای نظامیان بیرون نیامده بود، آغاز به کار کرد. این محاکمات فضای ارباب و وحشت را درهم شکست و باعث شد که افکار عمومی در جریان حوادث دردناکی که در مراکز شکنجه گذشته بود، قرار گیرد. مردم از زبان بازماندگان و شاهدان عینی می‌شنیدند که چه جنایتهایی به نام دفاع از سرزمین پدري در کشورشان صورت گرفته است. این دادگاهها انعکاس وسیعی در سراسر جهان داشت و اعاده حیثیتی بود برای آرژانتین، که توانسته بود با اتکا به دادگاه‌های ملی و دستگاه قضائی خود، جنایتکاران را علنا محاکمه کند.

اما محاکمات دیگری که طرح آن ریخته شده و در راه بود، در نتیجه فشار نظامیان در آن زمان ادامه پیدا نکرد. يك سال بعد از این محاکمات جنجالی، آلفونسین تحت فشار نظامیان و در حالیکه مردم خواهان ادامه این محاکمات بودند، راه عقب نشینی را برگزید. در پایان سال ۱۹۸۶ با تصویب قانون "نقطه پایان"، که محاکمات بعدی را شامل محدودیت زمانی می‌کرد، راه برای تداوم آنها دشوار شد. نظامیان به این هم قانع نشدند و يك سال بعد با شورش و تهدید به کودتا دولت را مجبور ساختند که قانونی را به تصویب برساند که جنایتهای آنها را طبق اصل "اطاعت از قانون" از مقوله جرم خارج می‌ساخت. به این ترتیب اعمالی چون شکنجه، ربودن و ناپدید کردن انسانها تحت نام "اطاعت از قانون"

توجیه و صدها نظامی و نیروهای امنیتی، که چنین اعمالی را مرتکب شده بودند، تبرئه و حتی در مشاغل خود ابقا می‌شدند. یکی از چهره های منفوری، که با این قانون مصونیت و تا سال ۱۹۹۵ همچنان در پست خود باقی ماند، کاپیتان دریائی آلفردو آستیز بود که به عنوان مسئول ربودن و به قتل رساندن دو راهبه فرانسوی و یک جوان سوئدی شناخته شده بود. جرم دیگر او رهبری کار نفوذی در تجمع مادران مایو برای شناسائی چهره های فعال آنها بود. به دنبال اطلاعات وی بود که سه نفر از گروه مادران و از جمله بنیان گذار گروه، خانم آزوسنا ویلا فلور ربوده و کشته شدند.

در سال ۱۹۹۰ کارلوس منم، جانشین آلفونسین، با شعار آشتی در کشور و با استفاده از حق رئیس جمهوری برای عفو، سران نظامی را آزاد کرد. تنها جرمی که از عفو مستثنی بود، ربودن نوزادان بود. نظامیان، کودکان دستگیرشدگان را بدون اطلاع دیگر خویشاوندان آنها به خانواده هائی از بین خود می‌سپردند. این جنایت را تجمع پدربزرگها و مادربزرگها برای جستجوی نوه هاشان، برملا ساخته بودند. به این جرم ژنرال ویدلا و ماسورا سازمان دهندگان کودتای نظامی سال ۱۹۷۶، همچنان باید در زندان می‌ماندند.

این سازشها و عقب نشینی ها، که به بهای چشم پوشی از عدالت صورت می‌گرفت، بحث های تندی را در بین مردم و همچنین در مجلس نمایندگان برانگیخت. مادران میدان

مایو، سازمان های حقوق بشر و وکلا با تظاهرات در خیابانها به دست و دل بازیهای منم در عفو ژنرالها به اعتراض برخاستند. نه تنها آنها، بلکه بخش بزرگی از افراد جامعه نیز موافق تعقیب قانونی و محاکمه جنایتکاران نظامی و امنیتی بودند.

اما بحث برخورد با گذشته سیاه و مبارزه برای اجرای عدالت در آرژانتین پایان نیافت. سنتی که کمیسیون حقیقت پایه نهاده بود، با تهدیدها و سازش ها از اعتبار نمی افتاد. مردم به تجربه دریافته بودند که برای اجرای حقوق بشر، منزوی ساختن و مجازات کسانی که حقوق بشر را زیر پا می گذارند، نمی توان تنها به بالائی ها اتکا داشت. سرخوردگی فعالین حقوق بشر و مادران مایو از بالائی ها به تسلیم نیانجامید. آنها فعالیت خود را با تکیه بر افکار عمومی و مطبوعات ادامه دادند.

در سال ۱۹۹۵، دوازده سال پس از پایان دیکتاتوری نظامی، اعترافات یک افسر پیشین نیروی دریائی، فرانسیسکو (آدولفو) سسیلینکو، افکار عمومی را بار دیگر به لرزه درآورد. وی در مصاحبه ای با نویسنده و روزنامه نگار معروف، اوراسیو وربیتسکی، از چگونگی ناپدید کردن انسانها به فرمان ژنرالها و در راس آنها ژنرال ویدلا پرده برداشت. او فاش ساخت که آنها زندانیها را بعد از شکنجه و بازجوئی به بهانه انتقال به زندانی دیگر دسته- دسته سوار هواپیما می کردند و بعد از تزریق آمپولهای خواب آور آنها را در حالی که هنوز زنده بودند

از ارتفاع بسیار بالا به دریا می ریختند. این عملیات هفته ای یک بار و طی دو سال بطور مداوم انجام می گرفت. و هر بار ۱۵ الی ۲۰ نفر بدون اینکه کوچکترین اطلاعی از مرگ خود داشته باشند، به دریا ریخته می شدند. تعداد ۴۴۰۰ نفر در این "پروازهای مرگ" کشته شدند.^۷

با شرح جزئیات نقشه کشتن انسانها و برملا شدن نام عاملان آن، بار دیگر اعتبار قانون "اطاعت از مافوق" و قانون عفو و منع پیگرد نیروهای نظامی و امنیتی زیر سوال رفت. رئیس ارتش، ژنرال مارتین بالزا، در یک گفتار تلویزیونی به صراحت اعلام کرد که:

"هیچکس موظف نیست دستورات ضداخلاقی یا دستوراتی که قانون را زیر پا می گذارد، اطاعت کند، فرمان و اجرای چنین دستوراتی باید شامل مجازات شود."^۸

او در صحبتهایش همچنین به زنان و مردانی که مفقود شده و هیچگاه اثری از آنها بدست نیامده بود، ادای احترام کرد و خطاب به خانواده های آنها افزود که هر چه در توانش باشد انجام خواهد داد تا گذشته دیگر تکرار نشود. در مارس ۲۰۰۱ یک قاضی آرژانتینی "قانون اطاعت" را نقض قانونی اساسی اعلام کرده و آن را لغو کرد.

^۷ هم اکنون سیسیلینگو در اسپانیا در بازداشت بسر می برد. محاکمه او در مارس ۲۰۰۵ آغاز شد.

به دنبال این بیانات، بالاخره نیروهای نظامی به انتقاد از خود پرداختند و اعلام کردند که فرمانی را که به نظم دموکراسی در جامعه لطمه زند، اطاعت نخواهند کرد. و سپس در سال ۲۰۰۴ فرمانده نیروی دریایی آرژانتین هم از اینکه آموزشگاه و پادگان خود، اسما، را در اختیار نیروهای نظامی قرار داده بود، از خود انتقاد کرد.

با اینهمه اربابی که نظامیان در جامعه آفریده بودند، هنوز از بین نرفته بود. این ترس ریشه دار به ویژه در شورش علیه بحران مالی و اقتصادی در سال ۲۰۰۱ چهره نمود. این نگرانی وجود داشت که نظامیان به رغم سوگند وفاداری به مردم از پادگانها خارج شده و به بهانه اینکه سیاستمداران و احزاب قادر به برقراری نظم نیستند رو در روی مردم قرار گیرند.

خوشبختانه چنین اتفاقی روی نداد. می توان خوش بین بود که سربازان و نظامیان با درس گیری از تجارب گذشته دیگر به سادگی تسلیم کودتا نشوند و خود را در برابر مردم قرار ندهند. بعلاوه سیاست دولت آمریکا هم، که در سال ۱۹۷۶ از کودتای نظامیان حمایت کرده بود، امروزه در قبال کشورهای آمریکایی لاتین تغییر کرده است. مردم آرژانتین هم این درس را آموخته اند که نه ترس و احتیاط، بلکه راه جلوگیری از قدرتگیری مجدد نظامیان، محدود کردن قدرت و اختیارات آنها از طریق کنترل و نظارت بر نهاد ارتش است. حادثه ای که در اوائل سال ۲۰۰۴ افکار عمومی را بخود جلب کرد،

نشان از حساسیت مردم و مطبوعات در مقابل جریانات درون ارتش بود. مطبوعات عکسهای را دریافت و منتشر کردند که حکایت از آن می‌کرد که تا سال ۱۹۹۴ هنوز در پادگانها آموزش شکنجه جزو تعلیمات نظامی بوده است. بدنبال این جنجال، رئیس جمهور کیرشنر کمیته ای را مامور تحقیق در این باره کرد.

در سال ۲۰۰۳ موضوع برخورد با گذشته تب و تاب تازه ای یافت. بیست سال پس از پایان یافتن دیکتاتوری، تصفیه حساب با سران آن و مجریان جنایتها بار دیگر بحث جامعه شد. حال این مسئله تنها محدود به خانواده های ناپدید شدگان و سازمانهای حقوق بشر نبود. اکثریت جامعه و به ویژه نسل جوان خواهان محاکمه و مجازات عاملین جنایتهای گذشته بودند. شاید آرژانتین هم مثل جامعه آلمان بعد از فاشیسم هیتلری نیاز به گذشت زمان و تغییر نسل داشت تا از ارباب گذشته خود را برهاند و به نقد جدی و محاکمه گذشته بپردازد. در ماه آگوست آن سال قانون عفوی که نظامیان پیش از ترک قدرت برای مصونیت قضائی خویش صادر کرده بودند، از طرف مجالس کنگره و سنا باطل اعلام شد. این اقدام، که مردم سالها بیصبرانه منتظرش بودند، موانع بر سر راه محاکمه نظامیانی را که مرتکب جنایتهای ضد بشری شده بودند، از میان برمی‌داشت. مردم و طرفداران حقوق بشر در کنار مادران ناپدید شدگان این پیروزی بزرگ را با ابراز شادی در خیابانها جشن گرفتند. سازمان عفو بین الملل این حادثه را

موفقیت بزرگی در تحکیم موازین حقوق بشر در آرژانتین شمرده.

در ژوئیه همان سال يك دادگاه اسپانیایی برای ۴۵ تن از نظامیان آرژانتین، که در بین سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ متهم به آدم ربائی، شکنجه و قتل هزاران زن و مرد - از جمله دهها شهروند اسپانیایی - شده بود، حکم بازداشت صادر کرد. آنها در آرژانتین دستگیر شدند اما بر سر تحویل آنها بحثهای زیادی صورت گرفت. با لایحه ای که رئیس جمهور پیشین، فرناندو دولا روا، در سال ۲۰۰۱ گذرانده بود، دولت آرژانتین حق نداشت متهمینی را که پیشتر در داخل آرژانتین محاکمه شده بودند، به کشور دیگری تحویل دهد. دستور کیرشنر در تابستان ۲۰۰۳، زمانی که هنوز چند ماه از ریاست جمهوری اش نمی‌گذشت، این لایحه را لغو کرد. وی در مصاحبه ای موضوع تحویل مجرمان ضد حقوق بشر را امری حقوقی دانست که مسائل سیاسی نباید آن را تحت تاثیر قرار دهد. با این همه اما تحویل نظامیان به اسپانیا صورت نگرفت.

چند ماه بعد از این حادثه، در نوامبر ۲۰۰۳ دادگاه شهر نورنبرگ آلمان حکم بازداشت ژنرال ویدلا و دو عضو پیشین نظامی را به جرم ربودن و قتل دو آلمانی مقیم آرژانتین در سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ صادر کرد. همزمان شکایتي هم علیه مدیر مرسدس بنز در آرژانتین به اتهام همکاری با مقامات نظامی در دادن اطلاعات و محل سکونت اعضای شوراي کارخانه، جریان داشت. به

دنبال این همکاری ۲۵ تن از کارکنان این موسسه مفقود و هیچگاه اثری از آنان یافت نشده بود.

در تابستان ۲۰۰۳ ژنرال ماسون، رئیس سابق ارتش به دلیل اظهارات آشکارا یهودی ستیزی به سه سال و نیم حبس محکوم شد که به علت کهولت سن مجازات به حبس خانگی تقلیل یافت. در آرژانتین هم همچون کشورهای دیگر که بر دموکراسی تکیه دارند، انسانها نه تنها پاسخگویی اعمال خلاف، بلکه مسئول اظهار نظرهای تحریک آمیز و نژادپرستانه هم باید باشند.

قاضی بالتازار گارسون که در سال ۱۹۹۸ هم حکم بازداشت آگوستو پینوشه را داده بود و مصمم بود همه نظامیان دیکتاتور آمریکای لاتین را به میز محاکمه بکشاند، پرونده نظامیان آرژانتین را رها نکرد. در بهار ۲۰۰۵ آدولفو سسیلینگو، که در "پروازهای مرگ" شرکت داشت و داوطلبانه خود را به دادگاه اسپانیا معرفی کرده بود، به جنایت علیه بشریت محکوم شناخته شد و برای هر مورد از قتل‌هایی که مرتکب شده بود، به ۲۱ سال زندان محکوم شد.

نمی توان از ناپدیدشدگان و از کمیسیون حقیقت در آرژانتین سخن گفت و نقش مادران میدان مایو را نادیده گرفت. آنها به خاطر نقش بسیار مهمی که در افشای جنایتهای دیکتاتوری نظامیان و حوادث بعدی ایفا کردند، مهر خود را بر تاریخ نهادند و سرمشقی شدند برای مادران داغ دیده در

دیگر نقاط جهان. بجاست که بررسی این بخش با معرفی آنها پایان یابد.

مادران میدان مایو

میدان مایو مرکز سیاسی شهر بوئنوس آیرس و مشرف به مقر روسای جمهور آرژانتین است. در همین میدان بود که در مه سال ۱۸۱۰ مردم آرژانتین استقلال خود را از اسپانیا جشن گرفتند.

سالهای زیادی، روزهای پنجشنبه هر هفته، ساعت پانزده و سی دقیقه زنانه که سربندی سفید بسر داشتند و عکسهای فرزندان خود را به سینه نصب کرده بودند، دور این میدان راه پیمائی می‌کردند. اینان مادران ناپدید شدگان بودند. نخستین گرد همائی علنی آنها در آوریل ۱۹۷۷، یک سال پس از کودتای نظامی صورت گرفت. پیش از آن، در کلیسائی در مرکز شهر جمع می‌شدند. بنا به پیشنهاد خانم آروسنا ویلافلور، که خود نیز بعدها به جرگه "ناپدید شدگان" پیوست، مادران محل تجمع شان را به میدان مایو، میدان اصلی شهر انتقال دادند. در نخستین راهپیمائی تنها ۱۴ مادر شرکت داشتند. پس از مدت کوتاهی بر تعداد آنها افزوده شد.

در شرایطی که ارباب ناشی از کودتا همه جا حکمفرما بود و هیچ مطبوعات آزادی

وجود نداشت که مفقودالایر شدن آدمها را انعکاس دهد، حرکت مادران در ملا عام، که در نفس خود اعتراض و فریاد دادخواهی بود، اقدامی بسیار شجاعانه بود. خشم و درد ناشی از دست دادن فرزند چنان سنگین بود که آنها در حرکت خود درنگ و پروا نکردند. بیشتر این مادران، زنان خانه دار و عامی بودند که پیشترها علاقه چندانی به سیاست نداشتند. اما همین مادران "غیر سیاسی" یکی از بزرگترین حرکات سیاسی آمریکای لاتین را در دو دهه آخر قرن بیستم به راه انداختند.

آنها در ادارات دولتی و مقرهای پلیس همدیگر را شناخته و از سرگذشت مشترک یکدیگر آگاه شده بودند. در راهپیماییها سربند سفید را برای خود برگزیدند که ابتدا چیزی نبود جز مانده هائی از قنடை کودکی فرزندان گمشده. بعدها این سربندهای سفید سمبل صلح، زندگی، رابطه مادرانه و ضدیت با خشونت شد.

بزودی بر تعداد آنها افزوده شد و آوازه‌شان به مطبوعات خارجی هم کشید. اما در روزنامه های آرژانتین در باره آنها همچنان سکوت حاکم بود. تجمع منظم آنها در مرکز شهر، خود برای جلب توجه دیگران کفایت می کرد. حرکت آنها ضمناً مقابله با سکوتی بود که حاکمان نظامی بر همه جا حاکم کرده بودند.

در اواخر سال ۱۹۷۷ حدود ۱۵۰ تن از مادران در محلی خارج شهر بوئنوس آیرس نشستی برگزار کردند تا بر سر گامهای بعدی

تصمیم‌گیری کنند. آنها نیاز به يك تشکل را برای گسترش حرکتشان احساس می‌کردند و می‌خواستند موجودیتشان را رسماً اعلام کنند. پس بیانیه ای نوشتند که با این عنوان شروع می‌شد " ما چیزی نمی‌خواهیم جز حقیقت"، و آن را به یکی از روزنامه‌های پرتیراژ آرژانتین فرستادند.

عکس العمل نظامیان در مقابل این حرکت جسورانه به شیوه همیشگی بود. سه تن از بنیادگزاران مادران میدان مایو، آزوسنا ویلا فلورا، یک راهبه فرانسوی الاصل و یک زن هنرمند جوان ناپدید شدند و هیچگاه اثری از آنها بدست نیامد. قتل این سه نفر ضربه بزرگی بر پیکر "مادران" بود. تعدادی خود را کنار کشیدند و ادامه دهندگان باید خود را برای خطرهای بزرگ آماده می‌ساختند. خوش خیالی بود این فرض، که تیغ نظامیان گلوی مادران سالخورده و دردمند را نگیرد. بعدها خانم هبه بونافینی، جانشین ویلا فلورا در باره ادامه حرکتشان چنین نوشت:

"نیروئی که به ما توان داد تا حرکتمان را همچنان ادامه دهیم، بچه‌هایمان بودند. ما نخستین مادرانی بودیم که از فرزندانمان زاده شدیم. ما نمی‌خواستیم خون آنها بیهوده هدر رود."

در سال ۱۹۷۸ که مسابقات جهانی فوتبال در آرژانتین برگزار می‌شد، این کشور میزبان هزاران میهمان خارجی و در بین آنها صدها خبرنگار از چهار گوشه جهان بود. به رغم تدابیر امنیتی که در سراسر

کشور پدید آمده بود، مادران کوشیدند از موقعیتی که پیش آمده بود، بهره جسته و صدای خود را به گوش جهانیان برسانند. آنها صدها کارت و نامه به سیاستمداران و خبرنگاران خارجی فرستادند. این تلاشها ثمر زیادی به همراه نداشت. این بار علاقه ها به تمامی متوجه فوتبال بود. آرژانتین عنوان قهرمانی را از آن خود ساخته بود و این پیروزی برای مدتی هر چند کوتاه بیشتر مردم را در رویائی شیرین فروبرد.

به زودی اما صدای مادران را گوشه‌های شنوا در کشور دوردست هلند شنیدند. با حمایت خانم دن اویل، همسر نخست وزیر هلند، گروه حمایت از مادران مایو تشکیل گردید و به دنبال آن سفرهای تبلیغاتی خانم هبه بنافینی، نماینده مادران، به کشورهای خارج آغاز شد. او در نخستین سفر خود به آمریکای شمالی و اروپا با سیاستمداران و خبرنگاران ملاقات کرد و از آدم‌ربائی‌ها توسط نظامیان کشورش سخن گفت. در سال ۱۹۷۹ بنافینی موفق به دیدار پاپ و همچنین رئیس‌جمهور ایتالیا گردید. این توجه و حمایت بین‌المللی، مادران را در حرکتشان امیدوارتر و مصمم‌تر ساخت و نیز باعث شد تا حاکمان نظامی آرژانتین دیگر نتوانند به راحتی آنها را سر به نیست کنند. آنها "انجمن مادران میدان مایو" را به ثبت رساندند و یک کمیسیون یازده نفره از بین خود به ریاست انجمن برگزیدند. شدت یافتن حرکت مادران تشدید فشار نظامیان را به همراه داشت. نظامیان می‌خواستند با

ایجاد موانع مختلف مانع راهپیمایی هفتگی در میدان مایو شوند.

در سال ۱۹۸۰ جایزه صلح نوبل به آدولفو پروز، فعال و مبارز در راه احقاق حقوق بشر، تعلق گرفت. این حادثه توجه جهانیان را متوجه آرژانتین ساخت. مادران به همراه آدولفو پروز راهی اسلو شدند تا دنیا را متوجه ناپدیدشدگان در آرژانتین قرار دهند. در همین سال آنها نخستین بولتن خود را با عنوان "عدالت، عشق و صلح" منتشر کردند. اولین بولتن نه در چاپخانه، بلکه در منزل هبه بنافینی به چاپ رسید و توزیع آن حتی به خیابانهای کشور همسایه، اروگوئه، هم کشیده شد. در تمام این کارها مادران از پشتیبانی گروه هلندی "حمایت از مادران میدان مایو" برخوردار بودند.

در سال ۱۹۸۱ مادران حرکت خود را تشدید کردند. در دسامبر آن سال ۸۰ تن از مادران یک راهپیمایی ۲۴ ساعته را در میدان مایو ترتیب دادند و آن را "راهپیمایی مقاومت" نامیدند و آن را در دسامبر هر سال تکرار کردند. آنها شعار می دادند:

ناپدیدشدگان به زندگی باز گردانده شوند / عاملان و مقصران مجازات گردند / قاتلان مردم زندانی شوند / مقاومت ادامه دارد / عقب نشینی نمی کنیم / نه فراموشی و نه عفو / پایدار باد مبارزه، عقب نشینی هرگز / اتحاد و مبارزه یا گرسنگی و سرکوب / فکر روشن، قلب متحد، مشت مبارز / مقاومت و

مبارزه براي پيروي فردي / پرچم ما
برافراشته خواهد ماند در دستان فرزندان
امروز.

با شروع جنگ مالویناس در مارس ۱۹۸۲
موجي از ناسیونالیسم کشور را فراگرفت.
مادران از شرکت در تظاهرات ”وحدت ملي“
خوداري کردند. هبه بنافینی در این باره
به صراحت اعلام داشت: ”جزیره مالویناس
متعلق به آرژانتین است، همینطور هم
ناپیدشدگان“

تسلیم بي قيد و شرط نظامیان در مقابل
دولت انگلیس زنگ خطري براي نظامیان بود.
موجي از حرکتهای مخالف دولت، کشور را
فراگرفت. نظامیان از ترس محاکمه و مجازات
که قابل پیش بینی بود، پیشاپیش براي خود
قانون عفو گذراندند. دهها هزار نفر به
دعوت مادران در اعتراض به این قانون
راهپیمائی کردند. نظامیان ناچار شدند به
انتخابات آزاد تن دهند.

یک سال بعد، شب پیش از واگذاری قدرت
به رائل آلفونسین، اولین رئیس جمهور
منتخب بعد از حکومت نظامیان، مادران
آخرین راهپیمائی خود را در حیات نظامیان
با حمل اسامي ۳۰۰۰۰ زن و مرد ”ناپید
شده“ برگذار کردند. آلفونسین رسماً از
مادران میدان مایو براي شرکت در مراسم تودیع
ریاست جمهوری دعوت به عمل آورد. موجودیت
آنها به خاطر شجاعت و پایداریشان چه در
سطح کشور و چه در سطح بین المللی قابل
انکار نبود.

آلفونسین کمیسیوني را مامور روشن کردن سرنوشت ناپدیدشدگان کرد. از آنجا که این کمیسیون مجوز و اختیاراتي براي وادار ساختن مسئولین جنایتهای گذشته به اعتراف نداشت، مادران مایو از آن استقبال نکرده و آن را تحریم کردند و نوشتند: ”ما کمیسیون را به رسمیت نمی‌شناسیم زیرا منتخب مردم نیست بلکه انتصاب حکومت است.“

آنها انتخاب ارنستو سباتو را به ریاست کمیسیون يك سازشکاري خواندند و یادآور شدند که او همان کسی است که در سال ۱۹۷۶ بعد از میهمانی ناهار با ژنرال ویدلا از او تمجید کرده بود. مادران رئیس‌جمهور آلفونسین را هم مورد انتقاد قرار داده و وی را به دوگانگی در گفتار و کردار متهم کردند.

نظرات در باره اقدامات دولت آلفونسین در راه تحقق دموکراسي و تضمین حقوق بشر متفاوت بود. عده ای آن را در مجموع مثبت ارزیابی می کردند اما معتقد بودند که اقداماتی که در آغاز راه است، باید تعمیق و گسترش یابد. بخشی از انجمن مادران میدان مایو هم همین نظر را داشتند و حمایت از حکومت جدید را ضروري می‌دانستند. این اختلاف نظرها باعث شکاف در انجمن مادران شد. در سال ۱۹۸۶ مادران طرفدار این نظر از بقیه جدا شده و شاخه ”مادران میدان مایو- خط پایه“ را تشکیل دادند. تلاش آنها این بود که اهداف خود را در چارچوب سیستم سیاسی موجود پیش برند و از اینکه به عنوان اپوزیسیون رادیکال شناخته

شوند، ابا داشتند. دیگر مورد اختلاف این بخش از مادران، در روش رهبري بود. اما به رغم اختلاف نظرها و موضع گیري‌هاي متفاوت همگي مشترکا در راهپیمائي روزهاي پنجشنبه در میدان مایو شرکت مي کردند.

درگیري هاي نظري زماني به اوج خود رسید که مادران با شعار ”فرزندان ما را زنده به ما بازگردانید“ دومین دور راهپیمائي مقاومت را سازمان دادند. عده‌اي طرح این شعار را دیوانگي خواندند. اما این شعار، که به نظر غیرمنطقي مي آمد، عکس‌العملی بود در مقابل گزارش کمیسیون، که مسئله ناپدیدشدگان را موضوعي تمام شده ارزیابی کرده بود. مادران ناپدیدشدگان نمی‌خواستند با پذیرش مرگ فرزندانشان مقاومت را پایان یافته اعلام کنند. آنها در یکی از بیانیه هاشان، زماني که تعدادي از اجساد ناپدیدشدگان شناسائي شد، چنین نوشتند: ”چرا باید اجساد را بپذیریم در حالیکه قاتلها بدون ترس از مجازات در کشور آزادانه زندگي مي کنند.“

پیشترها هم نظامیان، زماني که هنوز بر سر کار بودند، اعلام کرده بودند که مفقودشدگان در مبارزه کشته شده اند و برای اثبات مدعای خود اجساد را برای شناسائي خانواده هاشان از گورهاي دسته جمعی بیرون کشیده بودند.^۸ چه در آن وقت

^۸ گورهاي دسته جمعی اجساد همه ناپدیدشدگان را دربرنمی گرفت. همانطور که پیشتر اشاره شد نظامیان

و چه بعدها مادران با اعلامیه های خشک و خالی و نیز نبش قبرها به مقابله برخاستند و حتی از پذیرش غرامت مالی برای وابستگان خودداری ورزیدند و همچنان بر خواست بازگرداندن فرزندان شان به زندگی پای فشردند. از نگاه بسیاری، این کار خارج از منطق و یک لجاجت تلقی می شد. از جنبه روانشناسانه می توان گفت که شاید تب و تاب های ناشی از ابهام و ناروشن بودن سرنوشت فرزندان شان و نیز عدم قبول از دست دادن آنها به مادران نیروی تحرك می بخشید و آنها برای حفظ موجودیت خود به این باورها نیاز داشتند. برخلاف تعدادی از خانواده ها که امیدشان را از دست دادند و مرگ فرزندان را پذیرفتند، مادران مایو هیچوقت مرگ فرزندان شان را به رسمیت نشناختند و همچنان بر خواست خویش پای فشردند. آنها نمی خواستند که مسئله تنها در اشکال جنائی و آدم کشی خلاصه شود. می خواستند که ریشه های سیاسی ناپدید کردن انسانها روشن شود و مسئولان آن محاکمه و مجازات شوند. آنها با هر نوع مصالحه ای در این راه مخالف بودند و به حرکت خود ادامه دادند. آنها حتی از برگزاری مراسم یادبود و بزرگداشت برای عزیزان ناپدید شده خودداری می کردند. آنها با اقدام دانشجویانی که می خواستند به احترام دختر هم دانشکده شان، که توسط نظامی ها سر به نیست شده بود، سالنی را به اسم او نام

بسیاری از مخالفان خود را پس از بازجویی ها و شکنجه بیهوش کرده و به دریا ریخته بودند.

گذاري کنند، مخالفت کردند. به نظر مادران این گونه مراسم و یادبودها بی ارزش و به معنای پذیرش مرگ عزیزانشان بود. می گفتند "هیچ دردی وجود ندارد که بی ثمر بماند." به بیان دیگر درد اجتماعی باید ثمری برای تغییر حال و آینده داشته باشد.

در سال ۱۹۸۷، دهمین سالگرد شروع حرکتشان، مادران بار دیگر موجودیت و حضور خود را به نمایش گذاشتند و شدیداً به سیاست های کارلوس منم در آزاد کردن جنایتکاران نظامی اعتراض کردند.

امروز مادران میدان مایو حرکت خود را از مسئله ناپدیدشدگان و قربانیان دیکتاتوری نظامیان فراتر برده اند. آنها در موضع اپوزیسیون سیاسی- البته نه در چارچوب یک حزب سیاسی- خود را درگیر مسائل اجتماعی و سیاسی روز می کنند. در مارس ۲۰۰۴ خانم هبه بنافینی اقدامات کیرشنر را ستود. کیرشنر اولین رئیس جمهوری بود که مورد ستایش محبوبترین سخنگوی انجمن مادران مایو قرار می گرفت. در دوره ریاست جمهوری او بود که قانون مصونیت نظامیان را مجالس قانونگذاری کشور برای همیشه لغو کردند. این حادثه با شادی مردم آرژانتین روبرو شد. مادران در حالیکه بار دیگر عکسهای رنگ و رو رفته فرزندانشان را بدست گرفته بودند، به تظاهرات رفته و شعار دادند: مصونیت پایان می یابد/ عدالت حکمفرما خواهد شد.

کیرشنر در اقدامی بی سابقه تمام کادر رهبری ارتش را، که از بازماندگان دیکتاتوری ارتش بودند، به بازنشستگی فرستاد و سران پلیس را از کار برکنار کرد. و باز کیرشنر، اولین رئیس جمهوری بود که در مارس ۲۰۰۴ از اسما بازدید کرد. در این مراسم که با حضور بازماندگان این زندان بدنام برگزار می‌شد، رئیس جمهور رسماً از بازماندگان و از کسانی که دیگر نبودند که سخنان او را بشنوند، پوزش خواست و خواستار آن شد که حداقل بخشی از این پادگان بزرگ به موزه تبدیل شود.

انتقاد از وضع زندانها، شکنجه، بدرفتاری توسط پلیس و سانسور مطبوعات همیشه موضوعات مجله مادران واقع می شوند. آنها در تظاهرات شان خواستار رعایت تمامی جنبه های حقوق بشر و اجرای عدالت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می شوند. به حقوق کودکان و به سیاست های آموزشی توجه ویژه ای دارند. صلح جهانی نیز یکی دیگر از محورهای مهم توجه مادران بوده و هست.

امروز مادران مایو حضور خود را در ترکیب گسترده تری به نمایش می‌گذارند. مادرانی هم که فرزندان شان در حوادث خشونت بار به قتل رسیده اند مثلاً در برگذاری بازی های فوتبال، در دیسکوتکها و یا در خدمت سربازی، خود را در حرکت مادران سهیم می دانند. آرژانتین در زمره جوامعی قرار دارد که در آن آمار جنایت و خشونت بسیار بالاست. تجربه نشان داده است که در کنار فقر و بیکاری این مسئله یکی از عوارض و

میراث دیکتاتوری‌ها است. در سال ۱۹۹۷ انجمن مادران مایو حدود ۲۵۰۰ نفر عضو داشت. انجمن با چندین "زیرگروه" و گروه های موازی در سراسر آرژانتین نماینده دارد از جمله آنها:

- گروه "مادربزرگها" که در تلاشهای مشترکشان برای جستجوی نوه های گم شده، که پدر و مادرشان بدست نظامیان به قتل رسیده اند، دور هم جمع شده اند. نظامیان کودکانی را که در زندان به دنیا آمده بودند یا هنگام دستگیری والدین شان، خردسال بودند، پنهانی به خانواده هائی از بین خود می‌سپردند. "مادربزرگها" خواستار باز گرداندن این افراد- البته در صورت تمایل خویش- به خانواده های واقعی شان هستند.
- سازمان خودیاری وابستگان قربانیان دیکتاتوری نظامیان.

مادران از پشتیبانی گروه های مختلفی برخوردارند. مثلا در مجله مادران مایو گروه هائی از پزشکان، روانشناسان، وکلاء، هنرمندان و غیره هر کدام در حوزه تخصص خود مقاله و مطلب می‌نویسند.

تأثیر حرکت مادران مایو از مرزهای آرژانتین فراتر رفته است. حرکت آنها الگویی شد برای مادرانی از دیگر کشورهای آمریکای لاتین مثل شیلی و اروگوئه و غیره، که سرنوشتی مشابه داشتند. بعدها تأثیر اقدامات آنها از مرزهای آمریکای لاتین هم

فراتر رفت. بیست سال بعد از شروع تجمع مادران آرژانتیتی در میدان مایو، مادران مفقود شدگان ترکیه حرکت مشابهی را آغاز کردند. آنها هر شبه در زمان و مکانی معین در استانبول بر روی سنگفرش خیابان می نشستند و عکس فرزندانشان را به دست می گرفتند. روی پلاکاردی که معرف آنها برای رهگذران بود، نوشته شده بود: ما اینجا هستیم برای انسانهای مفقود شده / ما فرزندان خود را می خواهیم.

دریافت مدال کارل فون اوسیتسکی از طرف جامعه حقوق بشر آلمان به مادران شبه استانبول در سال ۱۹۹۷ فرصتی برای آنها فراهم آورد تا صدای خود را به گوش مردم اروپا برسانند. در چین هم مادران کشته شدگان میدان تیان من گردهم آمده اند و تلاش می کنند که دولت چین به آمار رسمی قربانیان اعتراف کند و جای دفن آنها را به خانواده ها اطلاع دهد. حرکت دیگر که در زمان خود تاثیر گذار بود، تجمع مادران سیاهپوش صرب بود علیه جنگ.

انجمن مادران ناپدیدشدگان از کشورهای مختلف با هم ارتباط دارند و شبکه ای را تشکیل می دهند. این انجمنها همراه با سازمان های بین المللی حقوق بشر خواستار تصویب کنوانسیون از طرف سازمان ملل علیه سربینهیست کردن انسانها هستند و خواستار آنند که عوامل این جنایتها در هر گوشه جهان، که باشند، محاکمه و مجازات شوند. این انجمنها گردهم آئی های سالانه دارند. در یکی از این گردهم آئی ها، که در نوامبر

۲۰۰۴ در برلین برگزار شد، آنها از دولت آلمان خواستند که از تصویب کنوانسیون علیه ناپدید کردن انسانها حمایت کند.

شیلی

در سپتامبر ۱۹۷۳ در پی يك کودتاي نظامي عليه حكومت سالوادور آلنده، كه با رای آزاد مردم به ریاست جمهوری انتخاب شده بود، دوری تازه از ترور و سرکوب در شیلی آغاز شد. هزاران نفر دستگیر، شکنجه و کشته شدند. تعداد کشته شدگان را بیش از ۳۰۰۰ نفر تخمین می زنند که يك سوم آنها را ناپدید شدگان تشکیل می دهند. کسانی که توسط نیروهای نظامی و امنیتی ربوده شده و هیچگاه نشانی از سرنوشت آنها به خانواده

هاشان داده نشد. صدها هزار نفر مجبور به ترك کشور شدند.

ژنرال آگوستو پینوشه، رهبر کودتا، که از حمایت آشکار دولت آمریکا برخوردار بود، يك دوره دیکتاتوري را به مدت ۱۷ سال بر شيلي حاکم گرداند. حکومت پینوشه دو مرحله داشت. در مرحله اول، که سالهاي بين ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ را در برمي گرفت، شيلي با يك دیکتاتوري تمام عيار روبرو بود. سازمان مخفي DINA که در اين دوره تشکیل شد، وظيفه نابودي تمامی نيروهاي چپ، دموکرات و هواداران آئنده را بر عهده داشت. در مرحله دوم ۱۹۸۹-۱۹۷۶، که حکومت نظامي تا حدودي تثبیت شد، پینوشه تلاش کرد تا به سرکوب و حکومت دیکتاتوري نظاميان چهره قانوني بدهد.

در سال ۱۹۸۰ قانون اساسي جديدي تصويب شد که بر اساس آن دوره رياست پینوشه به مدت هشت سال ديگر تضمين قانوني مي يافت و پس از کناره گيري از رياست دولت، صاحب مقام سناتوري مادام العمر ميشد که مصونيت قضائي و نيز تداوم حضور او را در صحنه قدرت تضمين مي کرد. قانون اساسي جديد همچنين به رئيس کشور اختيارات تام براي اعلام وضعيت فوق العاده مي داد و اعلام آن به جز يك استثنا نيازي به آراي کنگره نداشت. براي مردم شيلي اين قانون جز هشدار و سايه دائمي کودتا معنای ديگري نداشت. بعدها آيلوين، اولين رئيس جمهور منتخب بعد از کودتا، تلاشهايي براي الغاي اين بند از قانون اساسي به عمل آورد. اما

به دلیل نفوذ نظامیان موفق به آن نشد. اما اصلاحات اندکی در آن صورت گرفت. اقدام دیگر نظامیان در روند قانونی کردن حکومت خود، تشکیل شوراي امنیت ملي بود با حضور و نفوذ آنها. قانون جدید شامل بندهاي دیگری هم می‌شد، که تداوم نفوذ رئیس کشور را، که در زمان تصویب، ژنرال پینوشه بود، تضمین می‌کرد: از جمله سهم انتصابی اعضای مجلس سنا و ابقای قضات دادگاه های عالی در مقام خویش برای مادام العمر.

با همه تدابیری که نظامیان برای استحکام قدرت خود بکار گرفتند اما نتوانستند مانع بروز بحران اقتصادی شوند. شیلی در دهه ۸۰ شاهد دور تازه ای از اعتراض ها بود. در سال ۱۹۸۳ این اعتراض ها به اوج خود رسید، که اعلام وضعیت فوق العاده را بدنبال داشت.

در سال ۱۹۸۸ که دوره ریاست پینوشه پایان می‌رسید، مردم شیلی باید در یک همه پرسی در مورد آینده کشورشان تصمیم می‌گرفتند. اکثریت -۵۴،۷٪- رای به نفي حکومت پینوشه دادند. و یک سال پس از آن در یک انتخابات آزاد پاتریسیو آیلوین، نماینده احزاب ائتلافی مخالف پینوشه، به ریاست جمهوری برگزیده شد. یک روز پس از ادای سوگند آیلوین، مراسم با شکوهی، که در آن ۷۰ هزار نفر شرکت داشتند، به یادبود جانباخته‌گان در استودیوم ملی سانتیاگو برگزار شد. در هفته های اول کودتا این استودیوم ورزشی به اردوگاه زندانیان تبدیل شده بود. کودتاگران در آنجا هزاران

نفر را شکنجه و تیرباران کرده بودند. در این مراسم، که از طرف دولت جدید برگزار می‌شد، خانواده‌های مفقودشدگان، زندانیان سابق و میهمانان خارجی حضور داشتند رقص عزائی، که همسران ناپدیدشدگان در این مراسم با موزیک یکی از سرودهای ویکتور خارا اجرا کردند، فراموش نشدنی بود. آنها بطور دسته جمعی یک رقص دونفره ملی شیلیایی را به تنهایی و در حالیکه عکس همسر ناپدیدشده خود را در آغوش داشتند، اجرا کردند.^۹

از قولهای انتخاباتی آیلوین رعایت حقوق بشر و مجازات عاملان جنایتهای کودتایان نظامی بود. نه تنها خانواده‌ها و بازماندگان قربانیان جنایتهای آن سالها، بلکه بخش‌های دیگری هم از مردم خواستار روشن شدن وقایع دردناک گذشته بودند. برای برآوردن این خواست آیلوین چند هفته پس از بدست‌گیری قدرت خواستار تشکیل کمیسیونی برای بررسی اتفاقات جنایت بار و موارد نقض حقوق بشر در دوره حکومت نظامیان گردید.

بدنبال این دعوت در سال ۱۹۹۰ "کمیسیون ملی برای حقیقت و آشتی" تشکیل شد. همه اعضای هشت نفره آن از طرف رئیس جمهور انتخاب شدند. چهار نفر از ائتلاف مخالفین پینوشه و چهار عضو دیگر از بین کسانی برگزیده شدند که با حکومت پینوشه همکاری داشتند. انتخاب کسانی که به نوعی

^۹ Ariel Dorfman: Den Terror bezwingen, Hamburg, 2003

با رژیم گذشته همدست بودند، به عضویت کمیسیونی که وظیفه آن بررسی جنایتهای گذشته بود، تنها می‌توانست به دلیل رعایت توازن قوا صورت گیرد. آیلوین تنها با اختلاف آرای اندکی نسبت به رقیب محافظه کار خود انتخاب شده بود. جدای از آن نظامیان و نزدیکان آنها با اتکا به قانون مصوبه ۱۹۸۰ هنوز پستهای خود را داشتند.

رائول رتینگ، سناتور سابق و یکی از هشت عضو کمیسیون حقیقت، به ریاست آن انتخاب شد. به دلیل شهرت و قدرت او، گاه از کمیسیون حقیقت و آشتی شیلی با عنوان کمیسیون رتینگ نام برده می‌شود. حدود ۶۰ کارشناس از حقوقدانان، مددکاران اجتماعی و پژوهشگران، در اطلاع رسانی، جمع آوری و طبقه بندی اطلاعات رسیده، با کمیسیون همکاری می‌کردند. کمیسیون همچنین از همکاری و حمایت سازمانهای حقوق بشر برخوردار بود. برای کمیسیون نه ماه زمان کار تعیین شده بود. پس از طی این مدت کمیسیون باید گزارش نهائی را تقدیم رئیس جمهور می‌کرد.

کار کمیسیون حول محورهای زیر قرار داشت:

- ارائه تصویری مشروح از حوادثی که در فاصله زمانی ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۰ منجر به نقض حقوق بشر در شیلی گردید.
- جمع آوری اطلاعات در باره ناپدیدشدگان، شناسائی آنها و نیز گردآوری اطلاعاتی که از سرنوشت در ابهام مانده آنها پرده بردارد.

چون از توان کمیسیون خارج بود که تمام موارد شکنجه شدگان را بررسی کند، لذا کار خود را محدود به مواردی کرد که شکنجه منجر به مرگ شده بود. به این ترتیب از بین ۴۰۰۰ شکایت ارائه شده، کمیسیون رسیدگی به ۳۰۰۰ مورد را در دستور کار خویش قرار داد که در بین آنها ۲۲۷۹ مورد را با جزئیات مورد بررسی قرار داد و مابقی به دلیل عدم کفایت اطلاعات مسکوت و ناروشن باقی ماند.

تعیین محدودیت در بررسی موارد شکایت با اعتراض تعدادی از خانواده های قربانیان و بازماندگان شکنجه‌گاهها و نیز سازمانهای حقوق بشر روبرو شد. محدود ساختن موارد شکنجه به مواردی که مرگ قربانی را به دنبال داشت، به حذف هزاران بازمانده شکنجه‌گاهها و نیز زنانی که قربانی تجاوز شده بودند، منجر می شد. اینان که درد و عوارض آسیبهای جسمی و روحی را چه بسا برای تمام عمر باید با خود حمل می کردند، از حوزه کار کمیسیون و دریافت غرامت محروم می شدند.^{۱۰}

از طرف دیگر اما، همانطور که هدف کمیسیون بود، محدود ساختن حوزه بررسی این امکان را برای آن فراهم آورد که موارد بررسی شده تک تک و با جزئیات مورد تحقیق

^{۱۰} بدنبال این انتقادات و اعتراضات در سال ۲۰۰۴ کمیسیون دیگری که تکمیل این کمیسیون بود، تشکیل گردید. در ادامه این بخش از این کمیسیون سخن خواهد رفت.

قرار گیرد. کمیسیون در گزارش خود در این باره و در توضیح نحوه کار خود می نویسد:

” تنها با بررسی و تعیین جوانب تک تک موارد، کمیسیون توانست تا حد ممکن تصویر کامل تری از خشونت، که مبنای اتفاقات گذشته در شیلی بود، بدست دهد.“

کمیسیون از حق دسترسی به مدارک - به استثنای مدارک سری امنیتی- و آرشیو برخوردار بود و موسسه های وابسته به دولت و همچنین نیروهای نظامی و پلیس موظف به همکاری با آن بودند. اما در عمل نیروهای نظامی و پلیس از همکاری سرباز می زدند. و از آنجا که کمیسیون اختیار جلب افراد را برای بازجویی نداشت، آنها خود را موظف به پاسخگوئی نمی دیدند. پاسخ سراسری آنها در مقابل پرسشها و ابهاماتی که در باره سرنوشت ناپدید شدگان وجود داشت، معمولاً چنین بود: ”پرونده های آنها سوخته اند یا از بین رفته اند.“ و یا ”افراد مسئول این پرونده ها دیگر در پستهای خود نیستند“.

تنها تعداد اندکی از اعضای نظامی و افراد پلیس، که از جنایتهای گذشته اطلاعاتی داشتند حاضر به همکاری محدود با کمیسیون شدند. در عوض اما خانواده های ناپدید شدگان و کسانی که خود قربانی و یا به نحوی شاهد جنایتهای گذشته بودند و همچنین گروههای مختلف غیردولتی از کمیسیون حمایت کردند و اگر اطلاعاتی داشتند که می توانست کمکی به کار کمیسیون باشد، آن را در اختیارش گذاشتند.

اما بسیاری از کسانی که خود شاهد و گواه شکنجه ها و قتل مخالفان بودند، در خارج از مرزهای شیلی در تبعید بسر می بردند. کمیسیون نمی توانست آنها را از تحقیقات خود کنار بگذارد. از طرف دیگر برای کمیسیون مهم بود که آنان که مجبور به ترک کشور شده بودند، در روند برخورد با گذشته و کار کمیسیون خود را شریک و سهم ببینند. با این هدف بود که کمیسیون از طریق آگهی در روزنامه ها- و در بین آنها روزنامه های چاپ خارج- از تبعیدیان شیلیایی تقاضای کمک و همکاری کرد و نمایندگانی را برای تماسگیری با آنها به خارج از کشور فرستاد. در این راستا کارکنان سفارتخانه های شیلی موظف به همکاری با کمیسیون بودند.

در فوریه ۱۹۹۱ کمیسیون گزارش نهایی خود را در ۱۸۰۰ صفحه منتشر کرد. این گزارش سندی بود از خشونتها و جنایتهای اعمال شده در داخل و خارج از مرزهای شیلی در سالهای بین ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۰ و ادعاهای علیه مجریان و سازمان گران آنها، که در راس آنها پلیس امنیتی DINA قرار داشت. گزارش کمیسیون نشان می داد که چگونه DINA که خود را قدرتی فراتر از قانون می دانست به مثابه "سر و قلب" دستگاه سرکوب عمل می کرده است.

گزارش در بررسی خود به خشونت‌های هم که توسط نیروهای مخالف چپ مسلح صورت گرفته بود، پرداخته بود. گرچه این موارد با استناد به تحقیقات کمیسیون ۴ درصد

موارد نقض حقوق بشر در شیلی را در آن سالها تشکیل می‌داد و بار اصلی مسئولیت جنایتهای گذشته بر دوش نیروهای نظامی و امنیتی بود. کمیسیون مرعوب جار و جنجالها و استدلال های همیشگی نظامیان دیکتاتور نشد که تلاش می کردند خشونت و قهر خود را عکس العملی در برابر اعمال گروههای چپ مسلح بدانند و چنین وانمود می‌کردند که گوئی دولت درگیر يك جنگ داخلی بوده است. کمیسیون در گزارش خود تصریح کرده بود که اکثر جنایتهای انجام شده نه مربوط به درگیری های مسلحانه با مخالفان، بلکه در زندانها صورت گرفته است جایی که قربانیان هیچ سلاحی جز اندیشه و جسم خود نداشتند.

حقایق تلخی که سالها پوشیده نگه داشته شده بود، وقتی در نتیجه تحقیقات و بررسیهای کمیسیون برملا شد، چنان تکان دهنده بود که همه، حتی کسانی را که قاعدتا نمی‌بایست از حوادث گذشته چندان بی‌اطلاع بوده‌باشند، به حیرت انداخت. یکی از این اعضا که پیشتر در زمان نظامیان مسئولیت يك کمیته حقوق بشر بی‌خاصیت را به عهده داشت، در يك مصاحبه اعتراف کرد که آنچه حالا می‌داند پیشتر حتی تصورش را هم نمی‌توانست داشته باشد.

گزارش بر سه محور تنظیم شده بود:

- برشمردن موارد نقض حقوق بشر در سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۰
- توصیه هائی برای جبران خسارتهای قربانیان و نیز در جهت بازسازی سیستم سیاسی کشور و پیشنهادهائی برای ایجاد

سیستمی که در آن حقوق بشر توسط خودکامگان پایمال نشود.

- تهیه لیستی از کشته شدگان و ناپدید شدگان با مشخصات و زندگی نامه آنها

چند هفته پس از انتشار گزارش، آیلوین در تلویزیون ظاهر شد و در مقام ریاست دولت با بیاناتی پرشور و با احساس از قربانیان پوزش خواست و خود را در مقابل آنها موظف دانست. وی از نیروهای نظامی خواست که رنجهایی را که آنها مسببش بوده اند، به رسمیت بشناسند و همچنین برای فائق آمدن بر گذشته بر لزوم "بخشش و آشتی" تاکید کرد.

گزارش کمیسیون و در پی آن پیام رئیس جمهور، که نقش نمادین مهمی داشت، بزرگترین تسلی برای قربانیان و خانواده های ناپدید شدگان بود. برای اولین بار قربانیان جدي گرفته می شدند و دردهایشان به رسمیت شناخته می شد. رنجهای آنها، که سالها در تنهایی و بطور فردی به دوش کشیده بودند، حال خصلت اجتماعی می یافت و به حقیقت تلخ جامعه تبدیل می شد.

عکس العمل پینوشه نسبت به انتشار گزارش کمیسیون به گونه ای دیگر بود. او اعلام داشت که اساسا آن را به رسمیت نمی شناسد و بر ادعای همیشگی پافشرد که عملیات نظامی همگی در جهت "حفظ حاکمیت و آرامش در وطن" بوده است. اما اظهارات کش و قوس دار او فاقد هر گونه پاسخگوئی به موارد مشخص مندرج در گزارش کمیسیون بود.

بر خلاف نظامیان آرژانتین، که بارها از جنایتهای خود در دوره دیکتاتوری نظامی پوزش خواستند، نظامیان در شیلی و در صدر آنها ژنرال پینوشه، تا سالها از گذشته خویش اظهار ندامت نکردند. با توجیه آنها کودتای ۱۹۷۳ علیه آئنده "ضروری بود تا کشور از هرج و مرج مارکسیستها و فلج اقتصادی نجات یابد." وزیر دفاع پینوشه در مقابل موضوع شکنجه و ناپدید شدگان، که با تحقیقات و مستندات کمیسیون دیگر جای انکار نداشت، آن را به بعضی "افراط کاری های فردی" نسبت داد و به این ترتیب تلاش کرد که نهاد نظامی را از آن مبرا سازد.

به رغم این انکارها، اما، نظامیان برای اطمینان خاطر خود، پیشاپیش در سال ۱۹۷۸ زمانی که هنوز تمامی قدرت را در دست داشتند، قانون عفو را به تصویب رسانده بودند، که به آنها مصونیت قضائی می داد. تحولات سیاسی آینده، که بهر حال قابل پیش بینی بود، می توانست مانند آرژانتین خطر مجازات را برای آنها در پی داشته باشد. این قانون، که به استثنای جرم تجاوز، بخشودگی جرایم دیگر نقض حقوق بشر، از جمله قتل و شکنجه می شد، در تناقض آشکار با موازین شناخته شده بین المللی قرار داشت.

در جهت تداوم کار کمیسیون و برای پیگیری توصیه های آن، در سال ۱۹۹۲ کمیته "گرامت و آشتی" تشکیل شد. مواردی از جنایتهای گذشته را که کمیسیون در عمر کوتاه خود موفق به بررسی آنها نشده بود،

این کمیته وظیفه داشت مورد تحقیق قرار دهد. تا سال ۱۹۹۵ حدود ۳۲۰۰ مورد شکایت دیگر توسط این کمیته مورد بررسی واقع شدند. پرداخت غرامت به قربانیان و خانواده های بازماندگان و ایجاد امکاناتی نظیر تضمینات مالی برای تحصیل فرزندان آنها از مسئولیتهای این کمیته بود.

دستاوردها و پی آمدهای کمیسیون حقیقت و آشتی

گزارش کمیسیون انتشار علنی یافت و برای دسترسی بیشتر مردم به آن، متن گزارش بصورت ضمیمه در یک روزنامه پرتیراژ بطور سلسله وار به چاپ رسید. ضمناً جهت ادای احترام به خانواده های قربانیان، نسخه هایی از آن برای آنها ارسال شد.

ابتدا توجه همگانی به گزارش کمیسیون محدود بود. برخلاف آرژانتین، در مطبوعات شیلی، کمیسیون کمتر مورد تبادل نظر و بحث قرار گرفت. به نظر پاره ای کارشناسان امور سیاسی و نیز به گمان سازمان نگهبانان حقوق بشر دلیل این بی توجهی در رشته عملیاتی بود که چند هفته پیش از انتشار گزارش در کشور صورت گرفت. این عملیات که بسیار غیرمترقبه اتفاق افتاد شامل سه سوء قصد به اعضای جناح راست افراطی، از جمله سناتور جیم گوزمن، مشاور و مورد اعتماد پینوشه بود. دولت این عملیات نظامی را به گروههای مسلح چپ نسبت داد. اما شایعه عمومی این بود که این ترورها کار سرویسهای امنیتی، که هنوز زیر

نفوذ پینوشه قرار داشتند، صورت گرفت تا توجه مردم را از تروریسم نظامیان مستند در گزارش منحرف سازد.

طرفداران پینوشه با استفاده از این موقعیت و امکانات رسانه‌ای که در اختیار داشتند، به این بهانه که "مسائل جدی تری در برابرمان است"، نوای فراموش کردن گذشته را سر دادند. نظیر این تبلیغات همچنین از طرف دولت جدید صورت می‌گرفت که می‌کوشید به مردم بقبولاند برای جلوگیری از چنین حوادثی که می‌تواند بار دیگر کشور را در کام نظامیان اندازد و برای "آشتی ملی" باید از اعتراضها و اختلاف نظرها پرهیز کرد.

موضع خانواده های ناپدید شدگان نسبت به مسئله آشتی، که در سال ۱۹۹۵ تقدیم رئیس جمهور کردند و در افکار عمومی انعکاس یافت، چنین بود:

"اصل آشتی باید بر مسئولیت پذیری استوار باشد: یعنی مسئولیت اخلاقی در برابر حوادث دردناک گذشته، افشای حوادث سیاه گذشته و احیای عدالت... آشتی با فراموشی یکی نیست. فراموشی نادیده گرفتن هزاران شیلیایی ناپدید شده است که عضوی از جامعه بودند و هستند. برای تحقق آشتی باید آنها را زنده بینگاریم حتی اگر زندگی را از آنها گرفته باشند. وظیفه ماست که تک تک آنها را جستجو کنیم تا وقتی که پاسخی بر ناپدید شدن آنها بگیریم. پاسخی که بالاخره حقیقت را

بنمایاند. این همان حقیقتی است که امروزه عده‌ای سعی در فراموشی آن دارند.

اما دلیل اصلی کم توجهی مردم را نسبت به گزارش کمیسیون جای دیگری باید جست. نخبگان سیاسی و فرماندهان نظامی، که کماکان در پستهای خود بودند، علاقه‌ای به مطرح شدن گزارش در جامعه نداشتند. در شیلی نهاد ارتش همواره قدرتمند بوده است. بعد از کلمبیا شیلی دومین کشور آمریکای لاتین است که بیشترین بودجه نظامی را دارد. آیلوین هم که خود خواستار تشکیل کمیسیون شده بود، علاقه چندانی به گسترده تر شدن گزارش و بحث پیرامون آن در سطح افکار عمومی نشان نمی‌داد. برای او کمیسیون در وهله اول وسیله‌ای بود برای پایان دادن به نزاع‌های سیاسی داخلی، ایجاد آشتی در جامعه و همچنین برای کسب وجهه بین‌المللی. لیبرالیسم اقتصادی که آیلوین و جانشینان او دنبال می‌کردند نیاز به یک لیبرالیسم سیاسی هم داشت. جلب نظر دول خارجی و افکار خارجی، که همواره کودتای نظامی علیه آینده را با دیده منفی نگریسته بودند، دارای اهمیت بود. در همین راستا کمیسیون می‌توانست از یک طرف وجهه سیاسی شیلی را در سطح جهان تقویت کند و از طرف دیگر رای اعتماد مردم و به ویژه کسانی را که مورد ستم سیاسی قرار گرفته بودند، نسبت به دولت جدید جذب کند. اما آیلوین و دیگر دولتمردان ترجیح می‌دادند که این همه، بدون جنجال و بحث‌های حاد سیاسی پیرامون گذشته، صورت گیرد.

در آن زمان مردم شیلی هنوز آنقدر از انفعال سیاسی فاصله نگرفته بودند که این حسابها را برهم زنند. آنها در هراس از تکرار کودتا، از درگیری‌ها و تفرقه‌های سیاسی پرهیز می‌کردند. در یک نظرسنجی در سال ۱۹۹۰، ۲۳٪ مردم بر این عقیده بودند که بحث در باره گذشته و افشای بیشتر نقض حقوق بشر در زمان پینوشه، تفرقه را در جامعه دامن می‌زند و باید از آن دوری جست. تا سال ۱۹۹۸، که پینوشه از فرماندهی ارتش کنار رفت، بحث و نقد گذشته در مطبوعات و در سطح افکار عمومی نازل بود. مردم به زمان نیاز داشتند تا آمادگی لازم برای تعیین تکلیف با دیکتاتور را بیابند. هنوز زمان لازم بود تا آخرین پیام و آرزوی آینده در لحظات پیش از مرگش به عمل درآید.

” من به شیلی و مردم آن باور دارم. پس از مرگ من دیگران بر این لحظات سیاه و تلخ ناشی از خیانت غلبه خواهند کرد. آنها باید بدانند که دیر یا زود مردم برای ساختن جامعه‌ای بهتر به خیابانها خواهند آمد.“

رویدادهایی که ده سال پس از انتشار گزارش کمیسیون پیش آمد و محاکمه پینوشه، که لرزه بر اندام دیکتاتورهای جهان انداخت، تحقق آرزوی آینده و دیگر کسانی بود که جان خود را در راه آن باختند. نمی‌توان تأثیری را که تحقیقات کمیسیون حقیقت بر این حوادث گذاشت، نادیده گرفت. کمیسیون دوره‌ای از تاریخ سیاه شیلی را

ثبت و مستند کرد. و گزارش آن اگرچه در زمان انتشار پژواک لازم را نیافت، اما این از ارزش تاریخی آن نمی کاست. کمیسیون نشان داد که شاید بتوان حقیقت را برای مدتی پوشیده نگه داشت، اما این کار برای همیشه میسر نیست.

مجازات

در سالهای اخیر یکی از موضوعات مورد نزاع در شیلی مسئله مربوط به محاکمه و مجازات عاملان جنایتهای نظامیان در شیلی بود. با وجود مستندات و اظهارات قربانیان، آنها نه تنها محاکمه و مجازات نشده بودند، بلکه بیشترشان هنوز پستهای خود را داشتند. پشتگرمی قاتلان و عاملان نقض حقوق بشر، قانون عفو و ممنوعیت پیگرد ۱۹۷۶ بود، که نیروهای نظامی و امنیتی را - مگر در موارد استثنائی- از تعقیب قانونی معاف می داشت.

اما اکثریت مردم شیلی و در راس آنها قربانیان و خانواده های ناپدیدشگان بشدت با این قانون مخالف بودند. از نظر حقوقدانان هم مشروعیت حقوقی آن زیر سوال بود. چگونه می شد کسی را مورد عفو قرار داد بدون اینکه ابتدا جرم او در دادگاه مورد رسیدگی واقع شده و محکومیت او روشن شده باشد.

تعدادی به محاکمه فراخوانده شدند از جمله متهمین مربوط به قتل کارملو سوریا، که گرچه محکوم شناخته شدند، اما از مجازات معاف گشتند. این محاکمه هم چه

بسا اگر فشارهاي خارجي نبود، هيچوقت صورت نمي‌گرفت. كارملو سوريا يك اسپانيولي الاصل و ديپلمات ايالات متحده بود.

محاكمه ديگر مربوط به ترور اورلاندو لتليه و همكار وي، يك شهروند آمريكائي، در واشنگتن دي سي در سال ۱۹۷۶ بود. متهم اصلي در تدارك اين قتل كونتراس، رئيس سابق سازمان مخفي شيلي، DINA بود. محاكمه چنين مقام بالائي تهديدي بر كل نيروهاي نظامي و امنيتي شيلي بود. آنها تهديد به كودتا كردند و كونتراس از حضور در دادگاه سرباززد. با اينهمه محاكمه ادامه يافت و به محكوميت كونتراس و همكار او، اسپينوزا، انجاميد. در اين مورد هم غير از فشارهاي داخلي، فشارهاي خارجي كارساز بود. دولت آمريكا گرچه از كودتاي نظامي عليه آلنده حمايت کرده بود، اما پيشروي عمليات تروريستي باندهاي آنها را در خاك خود نمي پذيرفت. نظاميان به ويژه در سالهاي نخست پس از كودتا، كشتار مخالفان را از مرزها فراتر برده بودند. قبل از ترور در خاك آمريكا آنها در سال ۱۹۷۴ كارلوس پراتس و همسرش را در بوئنوس آيرس به قتل رسانده بودند و در سال ۱۹۷۵ در خاك رم سوء قصدي از سوي DINA عليه جان برناندو لايتون، از رهبران حزب دموكرات مسيحي و همسرش صورت گرفته بود.

محاكمه كونتراس و همكارش، كه در واقع به معنای محاكمه سازمان امنيت منفور هم مي‌شد، بيش از محاكمات ديگر توجه مردم را برانگيخت. اورلاندو لتليه، وزير خارجه

دولت آینده، شخصیت محبوب مردم شیلی و جبهه خلق بود. برای این که این محاکمه صورت گیرد چند وکیل و فعال حقوق بشر و در راس آنها خواهر لتلیه سالها با بردباری تلاش کرده بودند. در این محاکمه سرنخها و موارد مختلفی از عملیات تروریستی سازمان مخفی شیلی آشکار شد. این محاکمه که در شیلی و در خارج از مرزهای آن توجه زیادی برانگیخت، سمبلی شد بر پیروزی حق بر ناحقی. مردم شیلی دیدند که به رغم قوانین دست و پاگیر، مجازات جنایتکاران امکان پذیر است.

همین چند محاکمه هم برای محافظه کاران غیرقابل تحمل بود. برای جلوگیری از محاکمات و به ویژه به قصد ممانعت از بحثها و درگیری هایی که حول این محاکمات پیش آمده بود، محافظه کاران بار دیگر به بهانه "آشتی ملی" خواهان تصویب قانونی شدند که به محاکمات پایان دهد. آنها دولت آیلوین را برای تصویب آن، که "قانون نقطه پایان" نامیده می شد، تحت فشار گذاشتند. اما چنین قانونی نافی قولهایی بود که رئیس جمهور در آغاز به مردم وعده داده بود. آیلوین برای این که بار این فشار را از دوش خود بردارد، تصویب آن را به دستگاه قضائی سپرد. سیستم قضائی که هنوز میراث دوران پینوشه را از خود نزدوده بود، توان رد آن را نداشت. اما تحت تاثیر تحولات سیاسی کشور و حقایق مسلم و مستند در گزارش کمیسیون حقیقت، جسارت این را داشت که از تصویب آن طفره رود. این قانون

باز گذارده شد و اختلاف و بحثها حول آن همچنان ادامه یافت.

“قانون نقطه پایان” در زمان ریاست جمهوری فرای، جانشین آیلوین، نیز به تصویب نرسید. جدا از مخالفت خانواده های ناپدیدشدگان و سازمانهای حقوق بشر و وکلا، دلیل مقاومت دولت و به ویژه دستگاه قضائی در برابر این قانون، زیاده خواهی های محافظه کاران هم بی تاثیر نبود. آنان به قانونی که به محاکمات پایان دهد، اکتفا نمی کردند و خواهان محدودیت بیشتر قضات و نفي صلاحیت قضاوت آنان در پرونده نظامیان بودند.

حاصل این بحثها و اختلاف نظرها انتخاب يك راه حل میانه بود. محاکمات پایان نیافت. اما قانونی که نظامیان به نفع مصونیت خود به تصویب رسانده بودند، به قوت خود باقی ماند اما به مواردی که شامل عفو نمی شد، افزوده شد.

محاکمه آگوستو پینوشه

در سال ۱۹۹۶ يك دادگاه اسپانیائی حکم بازداشت پینوشه را به جرم جنایت علیه بشریت و تروریسم بین المللی صادر کرد. اساس این حکم شکایت خانواده های ناپدیدشدگانی بود که شهروند اسپانیا بودند. استنادات و مدارك دادگاه یافته ها و داده های “کمپته غرامت و آشتی” بود که در شیلی جانشین کمیسیون ملی حقیقت و آشتی شده بود.

پینوشه که هنوز فرماندهی نیروهای نظامی را بر عهده داشت، به ظاهر این حکم را یک شوخی تلقی کرد. اما پیشگیری هائی که به عمل آورد، نشان می‌داد که برای او هم قضیه جدی است. در سال ۱۹۹۸ که دوره فرماندهی او در ارتش به پایان می‌رسید، خود را به سناتوری مادام العمر برگزید. با این خیال که مقام سناتوری مصونیت او را در سراسر جهان تضمین می‌کند. این بذل و بخشش مقام، که همزمان می‌شد با ۲۵امین سالگرد کودتای پینوشه علیه آینده، خشم مردم را برانگیخت و آنها را به خیابانها کشاند. پلیس با گاز اشک آور و باتون به تظاهرات مردم حمله کرد. مقابله خشن پلیس با تظاهر کنندگان، بیان سیاست دولت شیلی بود که برخورد با گذشته را تنها در شکل کنترل شده توسط خود، بدون حضور مردم در صحنه، مجاز می‌دانست تا دردسری برای حاکمان پیشین، که بخشا هنوز در قدرت بودند، پیش نیاید.

چنین نشد. در پایان همان سال که پینوشه به لندن رفته بود، توسط پلیس بریتانیا و بر اساس درخواست دولت اسپانیا دستگیر شد. قانونی که به دیکتاتور در داخل مرزهای شیلی مصونیت می‌داد، در خارج از شیلی معتبر نبود. گرچه به دلیل بیماری و کهولت سن به حبس خانگی وی اکتفا شد، اما از ظاهر شدن در برابر دادگاه معاف نشد. تصمیم در باره استرداد وی به اسپانیا یا شیلی مدتها به درازا کشید تا بالاخره در مارس ۲۰۰۰ پس از اینکه قانون

مصونیت پینوشه لغو شد، به شیلی بازگردانده شد.

این حوادث بدنبال خود يك کارزار تبلیغاتی را علیه دیکتاتوری پینوشه به دنبال داشت. در داخل شیلی بار دیگر موضوع برخورد با گذشته و به ویژه مسئله ناپدیدشدگان در سطحی گسترده مورد توجه قرار گرفت. خانواده‌های ناپدیدشدگان و کسانی که از زندانها و شکنجه‌گاهها جان بدر برده بودند، برای پیگیری خواسته هاشان جسارت و امید تازه ای یافتند. زندانیان سابق دور هم جمع شدند و شکایتی را علیه بیدادی که بر آنها رفته بود، تنظیم کردند. این حوادث زمینه ای شد برای محاکمه پینوشه در داخل شیلی.

شیلی در تدارك محاکمه دیکتاتور بود، که ضمناً محاکمه سیستمی هم که پینوشه در راس آن قرار داشت، می‌شد. سیستمی که بر دیکتاتوری نظامیان بنا شده بود. مردم پاسخ می‌خواستند و نیروهای نظامی دیگر نمی‌توانستند مثل گذشته در باره جنایات خود سکوت کنند یا به توجیه آن بپردازند. خوان گوزمن، قاضی مسئول بررسی پرونده پینوشه رسماً از نظامیان خواست که نقش خود را در حوادث آن سالها علناً اعلام دارند. بالاخره در اوائل سال ۲۰۰۵ حکم بازداشت پینوشه صادر شد که به علت کهولت سن به حبس خانگی تقلیل یافت. اما این مانع نشد که دیکتاتور از حضور در محضر دادگاه معاف شود.

فضای جامعه طوری بود که دیگر جای طفره رفتن برای نظامیان باقی نمی‌گذاشت. آنها گزارش خود را از حوادث سیاه آن سالها تقدیم رئیس جمهور، ریکاردو لاگوس کردند که بلافاصله انتشار بیرونی یافت. در گزارش برای اولین بار از سرنوشت ناپدیدشدگان پرده برداشته می‌شد. نظامیان مسئولیت قتل ۱۸۰ مورد از ناپدید شده را بعهده می‌گرفتند. غیر از ۴۹ کشته شده، که دفن شده بودند، گزارش اعتراف می‌کرد که بقیه ۱۳۱ زندانی در حالیکه هنوز زنده بودند، با هلی کوپتر به دریا انداخته شده اند. به دنبال این اعترافات موجی از خشم کشور را فراگرفت. هزاران نفر به خیابانها آمدند و خواستار لغو مصونیت پینوشه و محاکمه وی شدند. گرچه محاکمه پینوشه به دلیل بیماری و کهولت سنی متوقف ماند، اما او در انظار مردم شیلی و جهانیان محاکمه و محکوم شد. این محکومیت راه به کتب تاریخی یافت تا آیندگان فراموش نکنند که نظامیان که باید حافظ منافع مردم و کشور می‌شدند، در دوره حکمرانی‌شان چه جنایتها بر کشور شیلی روا داشته اند. حقیقت در خفا نماند. حقیقتی که از دستاوردهای کمیسیون حقیقت و آشتی شیلی بود.

در تابستان ۲۰۰۳ هشت تن از سران نظامی بازنشسته، که محاکمه خود را قابل پیش بینی می‌دیدند، در بیانیه ای مشترک از نقض حقوق بشر در زمان حکومت خویش اظهار تاسف کردند و ضمن اظهار ندامت خواهان آن شدند که گذشته دیگر هرگز تکرار نشود. پیش از این ابراز ندامت، همسر

پینوشه هم اظهار امیدواری کرده بود که دیگر هیچوقت کودتای نظامی در شیلی پیش نیاید. چنین اظهاری می‌توانست بطور غیرمستقیم بیان تاسف پینوشه هم باشد.

برای اولین بار بود که کلمه نقض حقوق بشر از زبان نظامیان شنیده می‌شد. با اینهمه چنین اظهار ندامتهایی از طرف سازمان وابستگان قربانیان دیکتاتوری مورد استقبال چندانی واقع نشد. خانم میریا گارسیا، رئیس وقت این سازمان گفت زمانی اعتراف و ندامت معنا می‌یابد که آنها، نظامیان سابق، اطلاعات خود را در مورد سرنوشت صدها ناپدیدشده‌ای که هنوز مسکوت مانده است، در اختیار مردم قرار دهند. در تابستان ۲۰۰۳ هنوز وضعیت ۹۰۰ نفر از کسانی که ربوده شده بودند، نامعلوم باقی مانده بود. در همان زمان حدود ۲۰۰ شکایت علیه سران نظامی سابق در ارتباط با ناپدیدشدگان در جریان بود. از جمله آنها شکایتی بود که حزب کمونیست شیلی علیه مسئولان نظامی در ربودن و ناپدید کردن ده تن از سران حزب کمونیست در سال ۱۹۷۶، تهیه کرده بود. این شکایت از طرف خوان گوزمن، مسئول رسیدگی به پرونده‌های ناپدید شدگان، مورد تحقیق قرار گرفت و تعدادی از اعضای نیروهای امنیتی دستگیر و محاکمه شدند.

حوادث شیلی نشان داد که دستاوردهای کمیسیون حقیقت، کوتاه مدت و تنها به زمان انتشار خود محدود نیست بلکه اعتباری همیشگی دارد و می‌تواند در خدمت ثبت درست

تاریخ قرار گیرد. این امر تنها با برقراری دموکراسی و اصلاحات عمیق سیاسی میسر است. زمانی که گزارش کمیسیون منتشر شد، نه محاکمه جدی صورت گرفت و نه اینکه نیروهای نظامی و امنیتی تصفیه شدند. در آن زمان توازن قوا میان موافقان رژیم گذشته و در راس آنها پینوشه و مخالفان برقرار بود و این باعث بوجود آمدن جوی از سکوت نسبی در مورد جنایات دوران کودتا شده بود. اما یک دهه بعد وضعیت فرق کرد. بسیاری از نظامیان به محاکمه فراخوانده شدند یا مجبور به پاسخگویی گشتند. محاکمه پینوشه نقطه اوج این تحول بود. محاکمه سران گذشته در جامعه‌ای، که این کار باید با تکیه بر ابزارهای حقوقی - معتبر در گذشته و حال - پیش برده شود، زمانی می تواند تحقق یابد که دستگاه قضائی خود را از وجود مافیای قدرت رها ساخته و استقلال لازم را برای برقراری عدالت داشته باشد. جامعه شیلی به یک دهه تحول و دموکراسی نیاز داشت تا حساب خود را با گذشته سیاه روشن کند.

کمیسیون مربوط به رسیدگی به زندانیان سیاسی و قربانیان شکنجه

کمیسیون حقیقت و آشتی در شیلی این کمبود را داشت که تنها وضعیت ناپدیدشدگان و اعدام شدگان را شناسائی و بررسی کرده و ترمیم خسارت تنها شامل خانواده های آنها می‌شد و بازماندگان زندانها، شکنجه شدگان و بویژه زنانی را که مورد تجاوز قرار

گرفته بودند، مورد کم توجهی قرار داده بود. این انتقاد همان زمان هم از طرف زندانیان سابق و شکنجه‌شدگان مطرح شده بود. آنها فشار و پیگیری خود را برای رمزگشایی و روشن‌گری بیشتر در باره جنایتهای دوران کودتا ادامه دادند. در سال ۲۰۰۳ از طرف رئیس جمهور لاگوس و در آستانه سی‌امین سالگرد کودتا، کمیسویی مامور شناسایی زندانیان و شکنجه‌شدگان شد که در تکمیل کمیسیون حقیقت و آشتی قرار داشت.

حقایقی، که گزارش این کمیسیون در برداشت و یک سال پس از تشکیل آن و در اواخر نوامبر ۲۰۰۴ انتشار یافت، به حدی انزجارآور بود که رئیس‌جمهور به هنگام صحبت در باره آن در تلویزیون سراسری به لکنت زبان دچار شد. او گفت:

“خدمت بزرگ این گزارش آن است که ما دیگر شاهد تکرار آن دوران سیاه و تباهی نباشیم و هرگز کسی در این کشور به این مسیر پا نگذارد.”

گزارش ۱۴ نوع شیوه شکنجه را برشمرده بود که در آن زمان در شیلی بکار گرفته می‌شد و بیش از ۱۰۰۰ شکنجه‌گاه و بازداشتگاه را شناسایی کرده بود. ۹۴ درصد بازداشت‌شدگان مورد شکنجه قرار می‌گرفتند. تجاوز به زنان به عنوان شیوه ای سیستماتیک و مرسوم در تمام این زندانها مورد استفاده قرار می‌گرفت. کمیسیون با ۳۵ هزار نفر به گفتگو نشسته و سپس اظهارات آنها را برای تعیین صحت و سقم‌شان با مدارک و اسناد دولتی و نیز اظهارات

موثق دیگر مقایسه کرده بود. از این عده ۲۸ هزار نفر به عنوان قربانی جنایتهای ۱۷ ساله حکومت پینوشه به رسمیت شناخته می‌شدند. دولت تصویب کرد که به همه آنها ماهیانه مبلغی معادل ۱۸۰ دلار پرداخت کند؛ دوا و درمان‌شان رایگان باشد و همچنین برای فرزندان‌شان تحصیلات عالی رایگان فراهم شود.

گزارش بر این ادعا - ادعای مورد علاقه پینوشه و همه دیکتاتورها - که "عواملی خودسر" از رژیم دست به آن اعمال زده و بقیه مسئولین از آن بی‌اطلاع بوده اند، مهر باطل زد و نشان داد که تمامی دستگاه دولت کودتا در مدیریت و اجرای آنها دست داشته‌اند. همچنین نقش مطبوعات و نیز دادگاه عالی مورد انتقاد قرار گرفت.

این بار گزارش کمیسیون انعکاس وسیعی یافت و بلافاصله پس از انتشار به موضوع اصلی بحث‌های جامعه تبدیل شد. یونسکو آن را به "عنوان میراث مستند بشریت" به رسمیت شناخت. رئیس ارتش شیلی، خوان امیلیو پیره، برای اولین بار مسئولیت تمام اقدامات گذشته را پذیرفت. وی گفت بحران‌های جهانی نمی‌تواند بهانه‌ای برای نقض حقوق بشر شود. هیچ کس و در هیچ زمانی نمی‌تواند نقض حقوق بشر را توجیه کند. اشاره وی به جنگ سرد بود که در آن به بهانه مبارزه با کمونیسم هر شیوه‌ای موجه جلوه داده می‌شد.

در گزارش کمیسیون، نام شاهدان و شکنجه‌دیدگانی که در برابر کمیسیون سخن

گفته اند و نیز نام مجرمان و عاملان رنج‌های آنها ذکر نشده است. نسخه اصلی گزارش که این نامها را دربردارد، طبق قانون ۵۰ سال دیگر اجازه انتشار علنی می‌یابد.

آفریقای جنوبی

استثمار، سرکوب و تبعیض علیه سیاهپوستان در آفریقای جنوبی توسط اقلیت سفیدپوستان مهاجر که از قرن هیجده میلادی شروع شده بود، در سال ۱۹۴۸ با نهادی شدن آپارتاید نژادی در این کشور به اوج خود

رسید. ایدئولوژی آپارتاید بر پایه جدائی نژادی، نفرت علیه سیاهان و هندی تبارها و ایجاد فرهنگ دشمنی علیه آنها قرار داشت. شغل، سکونت، ازدواج و سایر حقوق طبیعی انسانها را قوانینی تعیین می کرد که بر پایه رنگ پوست قرار داشت. بر اساس همین قوانین سیاهپوستان در کشور خود از حق شهروندی محروم گشتند و سکونت و رفت و آمدشان در مناطق سفید پوست ممنوع اعلام شد. مقررات شدید کنترل جدائی نژادها و اعلام وضعیت فوق العاده به بهانه های مختلف دستگیریهای وسیع را به دنبال داشت.

در دهه ۶۰ با ممنوع کردن حزب کمونیست آفریقای جنوبی، سازمانهای سیاه پوستان و در راس آنها کنگره ملی آفریقا که رهبری نافرمانیهای مدنی را به عهده داشتند، فشارها شدت گرفت. تا سال ۱۹۹۳ که قوانین جدایی رسماً ملغی و احزاب آزاد اعلام شدند، بیش از ده هزار کشته و مفقودالایر، دستگیریهای وسیع و شکنجه و ترور و ارباب مخالفان توسط باندهای مرگ، حاصل سیاست آپارتاید بود.

از اواخر دهه ۸۰ با شدت یافتن مبارزات کنگره ملی که خطر يك جنگ تمام عیار را در برداشت و همچنین بر اثر فشارها و تحریم های اقتصادی و انزوای سیاسی در سطح جهانی، بین سران رژیم آپارتاید این نظریه تقویت شد که دیر یا زود بایستی راه مصالحه را با رهبران جنبش باز کرد. به دنبال این گرایش بوتا، رئیس جمهور وقت به موازات پاره ای اصلاحات،

مذاکراتی را با چند تن از رهبران مخالف که در زندان بودند و یا در تبعید بسر می‌بردند، سازمان داد. طرف اصلی مذاکرات نلسون ماندلائی زندانی بود. او کسی بود که در جنبش مقاومت علیه آپارتاید و نیز در درون کنگره ملی آفریقایی جنوبی از اتوریته و محبوبیت منحصر به فردی برخوردار بود و می‌توانست کشور را از یک جنگ داخلی نجات دهد. این مذاکرات که در ابتدا محرمانه بود در دوره ریاست جمهوری فردریک دوکلرک، که خود از جناح محافظه کاران بود، رسمی و علنی شد. فعالیت احزاب آزاد گردید و زندانیان سیاسی و در راس آنها نلسون ماندلا با افتخار و سرفرازی آزاد شدند. جز کنگره پان آفریکن و حزب آزادی اینکها، کنگره ملی آفریقایی جنوبی و دیگر احزاب مخالف دعوت دولت به مذاکره را پذیرفتند.

این مذاکرات همزمان بود با موج جدیدی از ناآرامی‌ها، اختلافات خونین در بین خود سیاه پوستان که دولت نه تنها تلاشی برای فروکش ساختن آنها نمی‌کرد بلکه در خفا با تقویت گروههای افراطی نژاد پرست می‌کوشید تا در مذاکرات به امتیازات بیشتری دست یابد. این گفتگوهای دشوار که چهار سال ادامه داشت، بارها از طرف ماندلا در اعتراض به نقش دولت دوکلرک در تقویت ناامنیها در کشور به تعلیق درآمد.

بالاخره در سال ۱۹۹۱ طرفین بر سر تدوین یک قانون اساسی جدید و روند تحولاتی که به تدریج تلاشی رژیم آپارتاید

را به دنبال داشت، توافق کردند. مذاکرات با انتشار بیانیه "توافق برای آفریقای جنوبی دموکراتیک" خاتمه یافت. مهمترین موارد توافق، دموکراسی چند حزبی، حقوق برابر برای تمام شهروندان آفریقای جنوبی و برگزاری یک انتخابات آزاد بود که راه حصول آنها در یک قانون اساسی دوره گذار باید مدون می‌شد.

اما دولت آپارتاید مایل نبود پیش از تضمین منافع مامورین خود و اقلیت سفیدپوستان از قدرت چشم پوشی کند. دست نخوردن حق مالکیت، حفظ پست های شغلی برای مامورین دولت و تضمین بخشودگی برای مرتکبین جنایت ها و عاملین نقض حقوق بشر از جمله امتیازاتی بودند که دولت در مذاکرات برای خود محفوظ داشت.

انتخابات آزاد، که برگزاری آن بلافاصله بعد از انتشار توافق به دلیل ناآرامیها و وضعیت شبه جنگ داخلی ممکن نبود، سه سال بعد در سال ۱۹۹۴ برگزار شد. مردم آفریقای جنوبی و جهان بیصبرانه منتظر این انتخابات بودند. برای اولین بار در تاریخ این کشور سیاه پوستان و هندی تبارها، که اکثریت مردم را تشکیل می دادند، می‌توانستند آزادانه در مورد سرنوشتشان تصمیم بگیرند. همان طور که انتظار می رفت کنگره ملی آفریقا برنده این انتخابات بود که در ائتلاف با حزب کمونیست و اتحادیه های کارگری نزدیک به ۶۳ درصد آرا را بدست آورد. و به این ترتیب نلسون ماندلا به ریاست جمهوری کشوری

رسید که نزدیک به سی سال از عمرش را در راه آزادی آن در زندان گذرانده بود.

ایده "کمسیون حقیقت و آشتی" از بحث هایی که حول محور آشتی و وحدت ملی در مذاکرات جریان داشت، شکل گرفت. پیش از تشکیل این کمیسیون، دو کمیسیون مشابه اما با دامنه محدود شکل گرفته بودند. فعالیت این دو کمیسیون که حوزه تحقیقشان تنها تشکیلات کنگره ملی آفریقا را در بر می‌گرفت، تجربه ای بود برای اعضای این کنگره که به زودی قدرت را به دست می‌گرفتند. علت تشکیل این دو کمیسیون شایعاتی بود مبنی بر وجود شکنجه و دیگر موارد نقض حقوق بشر در اردوگاه های کنگره ملی آفریقا در تبعید. به دلیل ممنوعیت در داخل آفریقای جنوبی این تشکیلات فعالیت خود را در کشورهای همسایه در تانزانیا و آنگولا متمرکز کرده بود. برای روشن شدن این مسائل، کنگره ملی آفریقا کمیسیونی را مامور تحقیق در این زمینه کرد. گزارش این کمیسیون وجود شکنجه و بدرفتاری با اسیران را در این اردوگاه ها تأیید کرد. به رغم علنی نبودن بازجویی ها گزارش اما، از چارچوب کنگره فراتر رفته و انتشار علنی یافت. اگرچه مسئولین این گونه خطاها به جامعه معرفی نشدند، اما نلسون ماندلا، رهبر کنگره ملی آفریقا، مسئولیت این حوادث خشونت‌بار را به عهده گرفت.

به دلیل انتقاداتی که از طرف مخالفان کنگره ملی آفریقای جنوبی و به ویژه از

طرف دولت دوكلرك نسبت به نتايج اين كميسيون شد، ماندلا در ژانويه ۱۹۹۳، يك سال پس از پايان كار آن، كميسيون ديگري را مامور بررسي موارد منجر به نقض حقوق بشر در اردوگاه هاي كنگره ملي كرد. براي حفظ بيطرفي اعضاي آن، اين بار كساني از کشور آمريكا و زيمبابوه و نيز فرد بيطرفي از خود آفريقاي جنوبي برگزيده شدند. گرچه گزارش اين كميسيون تفاوت چشمگيري از اولي نداشت، ولي به دليل بيطرفي اعضاي آن اعتماد و پذيرش بيشتري را به خود جلب كرد.

اين اقدامات احترام زيادي را در سطح جهاني نسبت به نلسون ماندلا و كنگره ملي آفريقاي جنوبي برانگيخت. اينكه يك جنبش مخالف بدون دستور پارلماني يا حكم دولتي، خود مبادرت به تحقيق و بررسي وقايع ناگوار در درون تشكيلات خود كند و نتايج آن را علني سازد، در نوع خود در جهان بيسابقه بوده است. اين كميسيون در گزارش خود ضمنا بر لزوم ايجاد كميسيوني فراگير در سطح کشور، كه تامامي جنايتها و اعمال ناقض حقوق بشر را با بهره جستن از تجارب کشورهای ديگر در چالش با گذشته مورد بررسي قرار دهد، تاكيد كرد.

تشكيل يك كميسيون فراگير، مورد توافق دوكلرك و نمايندگان دولت هم بود. اما طرح آنها متضمن بخشودگي نيروهاي نظامي، امنيتي و پليس بود كه در خدمت رژيم آپارتايد مرتكب جنايت، قتل و شکنجه شده بودند در صورتي كه عمل شان به انگيزه

سیاسی و نه برای منافع فردی صورت گرفته باشد. در ازای این بخشودگی، آنها موظف می‌شدند نسبت به قانون اساسی جدید و روند دموکراسی در کشور وفاداری‌شان را اعلام کنند.

در مقابل این طرح، نظر دیگری هم بود که تنها راه عادلانه در روند دموکراسی و وحدت ملی را، محاکمه و مجازات عاملین جنایتهای گذشته می‌دید. بنا به این نظر، که در راس آن بازماندگان جنایتهای آپارتاید و خانواده‌های قربانیان قرار داشتند، آشتی نباید به بهای فراموشی گذشته و زیر پا گذاشتن اصل مسئولیت فردی تمام می‌شد.

این نظر بنا به مصلحت‌های سیاسی، پذیرفته نشد. نیروهای امنیتی و پلیس شرط تامین آرامش در انتخابات آتی را منوط به معافیت آنها از مجازات کرده بودند و برگزاري انتخابات آزاد رویای همه سیاه پوستان آفریقای جنوبی بود. اما طرح پیشنهادی دولت هم با انتقادات زیادی مواجه بود به ویژه از این جنبه که مسئولین جنایت‌های گذشته را صرف نظر از میزان جرم و بدون هیچ قید و شرطی از مجازات معاف می‌ساخت.

پذیرش دربست طرح دوکلرک از طرف کنگره ملی آفریقا می‌توانست خلیه‌ها، از جمله بسیاری از اعضای کنگره را رودرروی آن قرار دهد. کنگره ملی پذیرش طرح دولت را منوط به اصلاح در بند مورد اختلاف قرار داد: به جای عفو عمومی، عفو جنبه فردی

داشته باشد. کسانی شامل عفو می شدند که آن را درخواست می کردند و همراه درخواست به اعمال خود اعتراف می کردند. این طرح مورد توافق قرار گرفت و مبنای راه حلی شد که به راه حل ویژه آفریقای جنوبی در برخورد با گذشته شناخته شده است: یعنی تامین آشتی از طریق بخشودگی مرتکبین اعمال ننگین گذشته، در ازایش مسئولیت پذیری آنها در مقابل اعمالشان.

اما چه نهادی می توانست این دو امر متضاد را بهم پیوند دهد؟ برای آشنایی با تجربه کشورهای دیگر در چالش با گذشته و برای شناخت تدابیر حقوقی و قضایی آنها در برخورد با عاملین جنایتهای گذشته چندین کنفرانس در آفریقای جنوبی تشکیل شد. اشخاص صاحب نظر از کشورهای دیگر برای سخنرانی دعوت شدند. پیشنهادها و بحث ها از طریق رسانه ها در اختیار همگان قرار گرفت و به بحثهای روز جامعه تبدیل شد. اما آفریقای جنوبی برای انتقال جامعه ای آکنده از تبعیض نژادی و نفرت به جامعه ای که در آن گروه های مختلف مردم در صلح و آشتی با هم زندگی کنند، راه خود را می جست. مسائلی که این کشور با آن روبرو بود بسیار متفاوت بود از مسائلی که آرژانتین و شیلی در دوره حکومت نظامیان از سرگذرانده بودند. راه حلی که بتواند به طریق مسالمت آمیز آشتی را جایگزین کینه و شکاف های آفریقای جنوبی کند، تبلور خود را در طرح کمیسیون حقیقت و آشتی یافت که هدف محوری اش را بر پایه زیر قرار داده بود:

” در جامعه ای عمیقاً شقه شده از بی عدالتی ها، رنجها و جنگ ها، ایجاد آینده ای که اساس آن بر موازین حقوق بشر، دموکراسی و همزیستی مسالمت آمیز استوار باشد و نیز فراهم آوردن امکانات شکوفائی برای همه مردم کشور بدون در نظر گرفتن رنگ پوست، مذهب و جنسیت.“^{۱۱}

کمیسیون کار خود را بعد از تصویب در اولین پارلمان آزاد آفریقایی جنوبی در سال ۱۹۹۵ آغاز کرد و وظیفه داشت اعمال ناقص حقوق بشر و جنایتباری را که در سالهای بین مارس ۱۹۶۰ تا دسامبر ۱۹۹۳ در این کشور رخ داده بود، مورد بررسی قرار دهد. همراه با این کار، کمیسیون مسئول بود برای فاصله گرفتن از روح انتقام و ایجاد آشتی، بخشودگی مجرمان و عاملین جنایتهای گذشته را از محاکمه و مجازات، به شرط اعتراف داوطلبانه و تقاضای عفو از طرف آنها، مورد رسیدگی قرار دهد.

دوره ای که مورد تحقیق کمیسیون واقع بود، از سال ۱۹۶۰ شروع می‌شد. آغاز دوره ای که در آن آپارتاید نژادی سرکوب و خشونت خود را تشدید کرد. تمام سازمان های سیاهان و در راس آنها کنگره ملی و نیز حزب کمونیست آفریقایی جنوبی ممنوع شدند. شکنجه، اعدام و کشتارهای جمعی در دستور روز رژیم قرار گرفت. تبعیض علیه سیاه پوستان در آفریقایی جنوبی از تاریخچه

Wolfgang Pasternak: Wahrheitkommissionen, Aachen 2003 ¹¹

طولانی‌تری برخوردار بوده است. از بیش از ۳۰۰ سال پیش که راه اروپایی‌ها و در راس آنها انگلیسی‌ها به این سرزمین باز شده بود، بردگی و تبعیض علیه سیاهان آغاز شده و از سال ۱۹۴۸ تبعیضها خصلت قانونی به خود گرفته بود. بیشک بررسی تمام تاریخ گذشته نمی‌توانست در حوزه کار کمیسیون قرار گیرد. کمیسیون ناگزیر بود مبدائی را از تاریخ گذشته برگزیند که قوانین و سیاستها از آن تاریخ تا به امروز-شروع کار آن- عینا تداوم داشته است. دوره سیاهی که از سال ۱۹۶۰ آغاز شد تا برچیده شدن قوانین نژادی در سال ۱۹۹۳ ادامه یافت. کمیسیون حوزه کار خود را بررسی موارد حاد نقض حقوق بشر در این دوره قرار داد.^{۱۲}

اما کدام يك از موارد نقض حقوق بشر؟ در رژیم آپارتاید حقوق بشر به معنای واقعی خویش همه روزه و با هر قانون نژادپرستانه، از قانون کنترل گذرنامه سیاهان گرفته تا تبعیض در آموزش و کار، از قوانین ممنوعیت ازدواج بین "نژادها" تا ایجاد گتو برای سیاه پوستان، نقض می‌شده است. در حقیقت اساس سیستم آپارتاید

^{۱۲} در مورد تعیین تاریخ دسامبر ۱۹۹۳ به عنوان پایان دوره آپارتاید اختلاف نظر وجود داشت. جبهه آزادی، کنگره پان آفریقایی و نیز حزب اینکاتا بر این نظر پا می‌فشردند که جنایتهای نژاد پرستانه تا مارس ۱۹۹۴ ادامه داشته و با قرار دادن این تاریخ به عنوان پایان دوره آپارتاید بررسی پاره ای اعمال جنایت آمیز و از جمله کشتار دسته جمعی در سرای شل در ۲۸ مارس ۱۹۹۴ عملا حذف می‌شود.

در ضدیت با حقوق بشر قرار داشت. کمیسیون حقیقت گرچه در گزارش نهائی، ساختارهای نژادپرستانه را عیان و مردود اعلام کرد، با اینهمه اما نمی توانست رسیدگی به همه قوانین و عمکردهای آن را در دستور کار خود قرار دهد. چه در آن صورت تک - تک سیاه پوستان می توانستند در جایگاه شاهد و شاکي قرار گیرند و هر کارمند جزء یا پاسپان سفیدپوست مجرم بود. کمیسیون ناچار بود برای محدوده کار خود مرزي قرار دهد پس رسیدگی به موارد حاد نقض حقوق بشر یا جنایت هایی را برگزید که گرچه ریشه در نظام آپارتاید داشتند اما حتی با قوانین خود آن نظام هم قابل توجیه نبودند نظیر قتل، ربودن انسانها، شکنجه و نظیر اینها.

کمیسیون حقیقت و آشتی آفریقاي جنوبي در مقایسه با کمیسیون های پیشین در کشورهای آمریکاي لاتین از اختیارات وسیعی برخوردار بود. حق بازجوئی و تصمیم گیری در مورد عفو متهمان را داشت. از امکاناتی برای تضمین جانی شاهدان بهره مند بود و همچنین مدت زمان طولانی تری برای کارش در نظر گرفته شده بود. مجلس نمایندگان ابتدا ۱۸ ماه برای کار کمیسیون تعیین کرده بود که به دلیل شش ماه کار آمادگی این مدت به دو سال افزایش یافت.

کمیسیون از ۳۰۰ کارمند، ۴ ستاد در چهار گوشه کشور و بودجه سالانه ای به مبلغ ۱۸ میلیون دلار بهره مند بود. ریاست کمیسیون به اسقف دزموند توتو سپرده شد و ۱۶ کارشناس خبره به عضویت آن انتخاب

شدند. در انتخاب اعضا و ریاست کمیسیون نظرسنجی ها و رای زنیها رعایت شد. برای این کار از طرف نلسون ماندلا "کمیته انتخاب" تشکیل شد که وظیفه اش جمع آوری لیست اشخاص پیشنهادی از طرف مردم، شناخت از معیارها و انتظارات آنها از یک عضو کمیسیون بود. در کنار این کمیته روزنامه پرتیراژ *استار* هم دست به یک نظرسنجی زد. بر اساس این نظرسنجی ها بیشترین رای از آن اسقف توتو بود. کسی که به خاطر تلاشهایش برای صلح و آشتی در کشور در سال ۱۹۸۴ به دریافت جایزه صلح نوبل مفتخر شده بود.

یکی از معیارهای انتخاب اعضا کمیسیون، عدم دخالت آنها در درگیری های گذشته، چه در جانبداری از دولت و چه در طرفداری از نیروهای مخالف آن بود. البته این به معنای بیطرفی نبود. اعضای کمیسیون عمدتاً یا از طرفداران کنگره ملی بودند یا از وابستگان رژیم آپارتاید. شرط آن بود که آنها به شخصه از ارتکاب اعمال نافی حقوق بشر مبرا باشند.

بجز دزموند توتو اکثر اعضای کمیسیون برای مردم ناشناخته و از اقشار مختلف جامعه بودند. ترکیب اعضا از نظر تعلقات "نژادی"، مذهبی و سیاسی چنین بود :

- از نظر نژادی، ترکیب کمیسیون را ۱۰ عضو غیر سفیدپوست (سیاه، دورگه و هندی الاصل) و ۶ نفر سفیدپوست تشکیل می داد.

- از نظر سياسي، گرايشها را چپ تا راست افراطي دربر مي‌گرفت.

- از نظر مذهبي، عده‌اي مسيحي، يك مسلمان، يك هندو، چند نفر كه التزام عملي به وظيف شرعي نداشتند و دو نفر آتئيست بودند.

سه عضو كميسيون زنداني سياسي سابق بودند. در مجموع ۳۵۰ نفر براي كميسيون كار مي‌کردند.^{۱۳} كميسيون براي تقسيم وظيف در درون خود سه كميته تشكيل داد:

كميته خشونتهاي نقض حقوق بشر، كه وظيفه اش جمع آوري اظهارات شاهدان، قربانيان و وابستگان آنها و ثبت و تحقيق در باره جنايتها و موارد حاد نقض حقوق بشر بود.

كميته بخشودگي، كه مسئول جمع آوري در خواستهاي عفو، رسيدگي به آنها و در نهايت تصميم گيري در مورد مشمولين عفو بود.

كميته ترميم، كه عهده دار پرداخت غرامت به قربانيان و ارائه طرحها و پيشنهادهاي بود براي جلوگيري از تکرار گذشته.

كميته خشونتهاي نقض حقوق بشر

۲۱ هزار نفر در حضور كميسيون از دردهايي كه رژيم آپارتايد مسبب آن بوده، سخن گفتند. كميسيون همه اين اظهارات را،

^{۱۳} در مشخص كردن اين تركيب و در چند مورد ديگر در باره كميسيون آفريقاي جنوبي از كار مشترك فيروزه بني‌صدر و مهراڻ مصطفوي، كه تحت عنوان "رسيدگي به جنايات سياسي- عقيدتي/پيشنهادي براي ايران در سايت اينترنطي قرار داده شده بود، سود جسته ام.

کتبی یا شفاهی جمع آوری کرد. هدف از گوش سپردن به همه اظهارات تنها روشن شدن اعمال جنایت بار گذشته نبود. بیشتر از آن، هدف شناساندن اجتماعی درد قربانیان بود. کمیسیون به قربانیان امکان می داد تا بی عدالتی‌هایی را که در حق شان رفته بود، به گوش همگان برسانند. برای انتقال صدای آنها رسانه های عمومی نقش مهمی ایفا کردند. روزنامه ها و تلویزیون همه روزه از جلسات کمیسیون گزارش می دادند و رادیوها بخشهای زیادی از این شهادتها را بطور زنده پخش می‌کردند. این جلسات، که اعمال نهان و در خفا مانده گذشته را در معرض داوری همگان قرار می داد، در نوع خود در سطح جهان بی نظیر بود و ورق جدیدی را در تاریخ گشود. یکی از اعضای کمیسیون این جلسات را چنین تصویر می کند:

“قاضی ها هیچ وقت گریه نمی‌کنند. اما اسقف توتو گریه می کرد. آن جا دادگاه، آن هیئت سردی که در تصور داریم، آن مرجع آماده برای حکم صادر کردن، نبود. آن جا جلسه ای بود با چهره انسانی و با رعایت حرمت بشری. تشکیل شده بود تا شهادت انسانهایی را که بر آنها ستم رفته بود، بشنود. در يك دادگاه کسی به داد شاهدان نمی رسد کسی دست بر شانه شان نمی نهد. کسی به آنها آبی یا دستمالی برای خشک کردن اشکهایشان نمی‌دهد. اما در جلسات کمیسیون همواره کسی، یاری رسانی در کنار شاهدان می نشست تا اگر لازم افتد تسلی اش دهد و کمکش کند.

”جلسات با سرودي که ملودي آفريقايي داشت يا گاه با دعايي شروع مي شد. سپس مردمی، که از گوشه و کنار کشور آمده بودند، لب به سخن مي گشودند. گفته هاي آنها را راديوها و تلویزيونها پخش مي کردند تا تمامی ملت بدانند که در کشورشان بر قربانيان چه رفته است. اين انسانهاي، که در برابر دادگاه کميسيون شهادت مي دادند شاکي به مفهومي که رايج است، نبودند. هدف نه مجازات بود نه جبران خسارت. خواست قربانيان روشن شدن حقيقت و به رسميت شناختن رنج هاشان بود.“^{۱۴}

کميته بخشودگي

اين کميته مسئول بررسي و تصميم در مورد بخشودگي کساني بود که به نوعي در جنايتهاي گذشته سهيم بودند. در مهلتي که براي بخشودگي در نظر گرفته شده بود، آنها به همراه اعتراف به اعمال خويش درخواست عفو مي کرد. کميته عفو مسئول رسيدگي به اين درخواستها بود.

بخشودگي شامل جنايتها و خطاهاي مي شد که با ”انگيزه هاي سياسي“ و در فاصله سالهاي ۱۹۶۰ تا آوريل ۱۹۹۳ صورت گرفته بود. براي تعيين ملاک و معيار تعريف ”انگيزه سياسي“ براي اعمالی که در ضدیت آشکار با حقوق بشر قرار داشت، بحثهاي زيادي صورت گرفت. معيار مورد توافق،

¹⁴ Albie Sachs, Verschiedene Arten von Wahrheit in: Experimente mit der Wahrheit Hg. Okwui . . . 2002; S. 54

اجرای فرمان از بالا یا از طرف سازمانی که شخص خود را متعلق به آن می دانست و یا همچنین انگیزه اعتقادی بود. نوع و شدت عمل هم در تصمیم‌گیری این کمیته در باره بخشودگی نقش داشت. با اینهمه، در تعیین ملاک "انگیزه سیاسی" تا پایان کار کمیسیون بستگی به مورد، تجدید نظر صورت می‌گرفت. کسی که آمادگی خود را برای اعتراف به ارتکاب اعمال جنایت‌آمیز اعلام می‌کرد، اقدامش به معنای درخواست عفو و معاف شدن از محکمه و مجازات بود. اما بشرطی که هیچ عمل جنایت باری را در گفته خود ناگفته نگذارد و معلوم شود که او اعمال ننگین گذشته را به دستور مافوق و به هوای خدمت به يك "هدف سیاسی" - مثلا دفاع واهی از نژاد سفید- مرتکب شده است.

تا پایان مهلت تعیین شده برای تقاضای بخشودگی، بیش از ۷۰۰۰ درخواست تقدیم کمیسیون شد. از این تعداد درخواست، تنها بخش اندکی از طرف ماموران سابق امنیتی و حزب راست افراطی سفیدپوستان، که مسئولیت اصلی خشونت‌ها را بعهده داشتند، ارائه شد. بیشتر درخواست‌کنندگان از فعالان کنگره ملی آفریقا بودند. تعدادی تقاضا هم از طرف کنگره پان‌آفریکن و حزب زولو (حزب آزادی اینکاتا) به کمیسیون ارائه شد. این نشان می‌داد که آمادگی برای مرزبندی با خشونت و برقراری صلح در میان کنگره ملی آفریقا بیشتر از دیگران بوده است.

اکثر این درخواست‌ها شرایط اولیه برای بخشودگی را دارا بودند و پذیرفته شدند.

اما براي موارد حاد و خشن نقض حقوق بشر، مثل تيراندازي به تظاهرکنندگان و يا جنايتهاي خودسرانه، علاوه بر شرايط بالا شرط ديگري هم براي معافيت از محکمه و مجازات گذاشته شد و آن اعتراف علني بود. متهم بايد در جلساتي که در آن قربانيان يا خانواده آنها و نيز نمايندگاني از کميسيون حقيقت حضور داشتند و از طريق راديو، تلويزيون و مطبوعات در معرض داوري همگان قرار مي گرفت، به سوالات پاسخ مي دادند.

اين اعترافات نه تنها به روشن شدن جنايتهاي در ابهام مانده و اطلاع از سرنوشت مفقودالاثرها کمک کرد، بلکه همچنين براي اولين بار از طريق اين اعترافات از ساخت و سازماندهي باندهاي آدم کشي پرده برداشته شد. اين باندها جز در موارد استثنايي با فرمان کادرهاي بالاي حکومتي و حزب حاکم آپارتايد و يا در خوش بينانه ترين حالت با اطلاع و چشم پوشي آنها صورت مي گرفته است. معلوم شد رئيس جمهور دوکلرک از فعاليت هاي موسوم به "نيروي سوم"، که هدفشان ايجاد ترور و وحشت در دل مخالفان بود، اطلاع داشته است. همچنين بمب گذاري در مقر شوراي کليساي آفريقاي جنوبي بطور غيرمستقيم به فرمان بوتا، رئيس جمهور پيشين بوده است.

اعتراف و نه توجيه جرم خويش، از معيارهائي بود که کميته بخشودگي در تصميم گيريهائش مد نظر داشت. در مورد کساني که بجاي اعتراف به جنايتي که مرتکب

شده بودند، در صدد توجیه یا قلب واقعیت بودند، با حساسیت و دقت بیشتری برخورد می‌شد. بعنوان مثال درخواست عفو قاتلین استو بیکو، رهبر محبوب حزب کمونیست و یکی از فعالین جبهه مخالفان آپارتاید، به این دلیل که قاتلین در صدد بودند این قتل را يك "حادثه" قلمداد کنند، رد شد. این تصمیم هوشیارانه کمیسیون توجه زیادی را برانگیخت و با عکس العمل مثبت مردم مواجه شد. در چند مورد دیگر نیز، کمیته به این دلیل که اعمال مرتکب شده صرفاً از روی نژادپرستی و نه با انگیزه های سیاسی صورت گرفته، از پذیرش عفو خودداری کرد. در برابر کمیسیون انگیزه های صرف نژادپرستانه شامل انگیزه های سیاسی نمی‌شد. این مسئله اختلافات زیادی را در تعبیر و تفسیر و همچنین عملی ساختن آن در برخورد با جنایتهای رژیم آپارتاید برانگیخت. چرا که به زحمت می‌توان این دو را، جایی که سیستم سیاسی اساساً متکی بر آپارتاید نژادی بود، از هم جدا ساخت. هر دلیل و انگیزه سیاسی برای توضیح جنایتها و اعمال نقض حقوق بشر در آفریقای جنوبی، از آنجا که این اعمال در خدمت يك رژیم متکی بر نژادپرستی بود، بندرت می‌توانست عاری از انگیزه های نژادپرستانه بوده باشد.

کمیته ترمیم

بنا شد برای ترمیم رنجها و خساراتی، که قربانیان متحمل شده بودند، غرامت پرداخت شود. به عمد از کاربرد لغت جبران

یا خون بها خودداری شده بود زیرا کمیسیون بر این اعتقاد بود که هیچگونه وسیله‌ای برای جبران مرگ وجود ندارد و ممکن نیست که از دست دادن نزدیکان را برآورد مادی کرد. اما برای اینکه رنج‌های قربانیان به رسمیت شناخته شود و کسانی که در ایجاد آن رنج‌ها مستقیم یا غیرمستقیم سهم بودند، احساس دین و مسئولیت کنند، این کمیته به مجلس و رئیس‌جمهوری پیشنهاد کرد که بودجه‌ای برای کمک به قربانیان تصویب شود. اما بودجه‌ای که تصویب شد، برای پرداخت به خانواده ۲۰۰۰۰ قربانی- بر اساس تخمین کمیسیون- کفایت نمی‌کرد. آنطور که انتظار می‌رفت، کمکی به بازماندگان و خانواده‌های قربانیان نشد و این اعتراض آنها را بدنبال داشت چرا که از عملی نشدن وعده‌ها یا اجرای کند آن، احساس فریب خوردگی می‌کردند. قربانیان عمدتاً از خانواده‌های بسیار محروم و نان‌آور خانه بودند. دریافت غرامت یا حق ترمیم می‌توانست راه گشایی در زندگی پرمشقت خود یا خانواده شان باشد.

گزارش کمیسیون

اعضای کمیسیون به تمام نقاط کشور رفتند تا شهادت‌های قربانیان و شاهدین را جمع‌آوری کنند. پرونده‌های موجود در بایگانی‌های دولتی را مطالعه کردند تا اسرار گذشته فاش شود. در اکتبر ۱۹۹۸ حاصل کار کمیسیون در گزارش آن منتشر شد. در روزهای پایانی تهیه گزارش و چند روز پیش از انتشار، اختلافاتی بر سر آن درگرفت، که

می‌توانست انتشار گزارش را با مانع مواجه کند. یکی از موضوعات مورد نزاع، نام بردن از دوکلرک، رئیس جمهور پیشین آپارتاید بود. وی موفق شد با بهره برداری از تمام امکانات خود نامش را از گزارش حذف کند. دیگر موضوع مورد اختلاف به نتیجه‌گیری کمیسیون در باره عملیات گذشته کنگره ملی آفریقا برمی‌گشت. کنگره از اینکه کمیسیون عملیات مسلحانه آن را در ردیف جرم و ترور قرار داده‌بود، ناراضی و معترض بود و تلاش کرد انتشار گزارش را تا تغییر این موضع در گزارش به تأخیر اندازد. برای این کار حتی کنگره به دادگاه متوسل شد. اما نتیجه دادگاه به نفع انتشار گزارش بود. این بیانگر آن بود که کمیسیون بر خلاف آنچه که دشمنانش ادعا می‌کردند، بیشتر متأثر از قدرت و نفوذ جناح‌های سابق حکومتی بود تا کنگره ملی آفریقا. چند ماه بعد، به هنگام رسیدگی گزارش در مجلس نمایندگان، تامبو مبیکی، رئیس کنگره ملی و معاون رئیس جمهور وقت، بار دیگر گزارش کمیسیون را مورد انتقاد قرار داد. وی اظهار داشت کمیسیون تلاش کرده است مبارزات آزادی خواهانه کنگره ملی آفریقا را به حد جرم و اعمال غیرقانونی تنزل دهد.

گزارش، که شامل پنج جلد می‌شد، قریب به ۴۷ هزار حادته نقض حقوق بشر را در سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۳ برآورد کرده‌بود. حداقل ۳,۵ میلیون مردم در زندگی روزمره خود قربانی سرکوب رژیم واقع شده‌بودند. تقریباً همین تعداد هم در چارچوب قوانین جدائی نژادی به زور از خانه و منطقه خود

رانده شده بودند. بر اساس گزارش کمیسیون، نیروهای امنیتی بیش از ۳۰۰۰ قتل مرتکب شده بودند. ۵ هزار نفر شکنجه و ۸۰ هزار نفر بدون مجوز دادگاه بازداشت شده بودند. گاه مدت زمان بازداشت های غیرقانونی به دو یا سه سال هم می کشید. قربانیان را اکثراً جوانان و نوجوانان تشکیل می دادند. کمیسیون اظهار امیدواری کرده بود که آگاه شدن جامعه از این سرگذشت بتواند به شکل گیری وجدان جمعی کمک کند.

اما این گزارش نهایی کار نبود. فعالیت کمیسیون هنوز تمام نشده نبود. فعالیت کمیته عفو، از آنجا که به علت حجم کار نتوانسته بود همه درخواستها را در مهلت تعیین شده مورد رسیدگی قرار دهد تا دو سال دیگر، یعنی تا سال ۲۰۰۰ ادامه یافت. کمیته ترمیم خسارت به قربانیان هم زمان بیشتری برای ارائه برنامه ای عملی برای ترمیم خسارات قربانیان و وابستگان آنها نیاز داشت. بودجه ای که در اختیار این کمیته قرار گرفته بود آنقدر ناچیز بود که تا سالها نتوانست به وعده های داده شده جامعه عمل بپوشاند. تا سال ۲۰۰۳ که اسقف توتو، رئیس کمیسیون، گزارش نهایی را تقدیم رئیس جمهور مبکی کرد، تنها ۵۰ میلیون راند در اختیار این کمیته قرار گرفته بود. در حالیکه بر اساس برآورد کمیسیون پرداخت خسارت به ۲۵ هزار خانواده قربانی رقمی معادل ۳ میلیارد راند را شامل می شد. مبکی در این جلسه قول داد که

دولت براي پرداخت خسارت به مابقي قربانيان كوتاهي نخواهد كرد.^{۱۰}

محاکمات

موضوع بخشودگي و معاف كردن عاملان جنايتهاي رژيم آپارتايد از محاکمه و مجازات، كميسيون را در كنار درگيريهاي ديگر در اين زمينه، همچنين درگير يك سلسله بحثها و نزاعهاي حقوقي با دادگاهها و مراجع قضائي كرد. مراجع دادگاهي نمي توانستند در صورت شكايه اشخاص حقيقي و حقوقي، متهم را به پاي ميز محاکمه بكشاند اگر متهم پيشتر شامل بخشودگي كميسيون حقيقت قرار گرفته بود.

اين مسئله اعتراض شديد گروهی از خانواده ها را بدنبال داشت كه عليه شكنجه گران و قاتلين عزيزانشان به دادگاه شكايه برده بودند. با طرح شكايه، آنها تصميم داشتند اختيارات كميسيون را در برابر مرجع دادگاه قرار دهند. تصميم دادگاه عالي به نفع اختيارات كميسيون بود. اما دادگاه كساني را كه از حضور در برابر كميسيون سرباز زده بودند، مي توانست به محاکمه فراخواند. ماگنوس مالان، وزير دفاع سابق، كه همكاري با كميسيون را نپذيرفته بود، به محكمه كشانده شد. اتهام او سازماندهي جوخه هاي مرگ بود كه در حمله به خانه يكي از سران جبهه دموكراتيک دست به كشتار زده و باعث قتل چهارده نفر، از

^{۱۰} Frankfurter Allgemeiner Zeitung, 22.3.03

جمله چند كودك، شده بود. ده نفر از اعضاي جوخه به همراه مالان محاكمه شدند. اين محاكمه كه در سال ۱۹۹۶ صورت گرفت، سر و صدای زيادی برانگیخت. برای اولین بار یکی از سران منفور رژیم آپارتاید مجبور به پاسخگویی در برابر دادگاه بود.

مورد مشابه دیگر محاكمه بوتوا، رئیس جمهور پیشین بود كه از حضور در برابر کمیسیون خودداری کرده بود. این محاكمه می توانست پیروزی بزرگی را برای کمیسیون در پی داشته باشد و باید مشوقی می شد برای همکاران بوتوا كه از ظاهر شدن در برابر کمیسیون ابا نكنند. اما حكم و نتیجه دادگاه تنها باعث سرخوردگی کمیسیون و خانواده های قربانیان شد. بوتوا در مقام ریاست رژیمی كه در حیات او بیشترین سرکوبها و قتلهاي سیلسی صورت گرفته بود، به ۲۰۰۰ دلار جریمه مالی و یکسال حبس تعلیقی محكوم شد كه هرگز هم به اجرا درنیامد. عدم استقلال کافی از كانونهای اقتصادی و قدرت سیاسی گذشته، عملاً دادگاهها را در اجرای عدالت با تردید و تزلزل مواجه می کرد.

اما مواردی از جرم و جنایتها وجود داشت كه حتی اگر شخص مجرم در برابر کمیسیون به اعمال خود اعتراف کرده بود، باز قابل محاكمه بود. یکی از این محاكمات، محاكمه رئیس پلیس سازمان امنیت، كلنل دوكل بود. او كه یکی از بزرگترین خدمتگزاران آپارتاید بود، یکی از بزرگترین افشاگران آن شد. با افشای او

مردم متوجه ابعاد خشونت شدند. دادگاه او ۱۸ ماه طول کشید. اما وی سکوت کرد و تمام اتهامات را رد نمود. روزی که حکم او صادر می‌شد، کنترل خود را از دست داده و گفت "من تنها نخواهم افتاد". از آن پس تصمیم گرفت حقیقت را فاش کند و از قربانیان پوزش بخواهد. با اعترافات او نام و مسئولیت کسان دیگری بر پرده عیان افتاد. اینها هم ابتدا همه چیز را انکار کردند اما بعد از چند ماه ناچار به درخواست عفو و اعتراف شدند. در نتیجه اعترافات آنها روابط رژیم نژادپرست با سران قوم زولو افشا شد و به بازداشت یک سناتور در رابطه با تحویل مخفیانه سلاح به حزب زولو انجامید.

ارزیابی از نتایج کار کمیسیون حقیقت و آشتی آفریقایی جنوبی

کمیسیون در روشن ساختن حقیقت به هدفی که برگزیده بود، یعنی سبک کردن بار گناهان از طریق اقرار به آن و پذیرش مسئولیت آن دست یافت. همچنین توانست در جهت شناساندن دردهای قربانیان به مردم و ترویج آشتی میان جامعه سفیدپوستان و سیاهپوستان نقش بسیار مهمی ایفا کند.

در مقایسه با کمیسیون های مشابه در کشورهای آمریکایی لاتین، وظیفه کمیسیون آفریقایی جنوبی نه تنها به دلیل حجم کار بیشتر، بلکه مهمتر از آن به دلیل شقه-شقه بودن جامعه بر معیار نژادی بسیار

سنگین تر بود. اگر در جاهای دیگر دیکتاتوریه‌ها به اتکا زور اسلحه و سرکوب حکومت می‌راندند و مشروعیتی جز آن نداشتند، رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی از رای و حمایت سفیدپوستان برخوردار بود. بدیهی بود که با لغو قوانین نژادپرستانه و انتقال قدرت سیاسی، بیکباره فرهنگ و ساختار اجتماعی گذشته از بین نمی‌رفت. در یک نظرسنجی در میان سفیدپوستان جامعه آفریقای جنوبی در سال ۱۹۹۶، یعنی هشت سال بعد از آغاز روند تحولات در جامعه، تنها ۵۶ درصد سوال‌شوندگان معتقد بودند که سیستم قبلی نادرست بوده است. ۴۴ درصد آنها بر این عقیده بودند که ایده آپارتاید درست و خوب، اجرای آن اما بد و نادرست بوده است.^{۱۶}

Gunnar Theissen: in Der Preis der Versöhnung, S. 58^{۱۶}

استدلال مشابه آن در نظرسنجی‌های مختلف در آلمان بعد از جنگ دوم جهانی هم وجود داشته است. در اینجا به هیچ وجه قصد مقایسه نازیسم هیتلری با رژیم آفریقای جنوبی در میان نیست. این اشاره از این جهت جالب است که هر دو رژیم از طرف بخش‌هایی از مردم - در آلمان از طرف مردم و در آفریقای جنوبی از طرف اکثریت سفیدپوستان جامعه - از موضع نژادپرستانه مورد حمایت بود.

تا پایان دهه ۶۰ میلادی حدود نیمی از مردم آلمان غربی - در آلمان شرقی سابق چنین نظرسنجی‌هایی وجود نداشت اگر هم بود، در اختیار افکار عمومی قرار نمی‌گرفت - هنوز معتقد بودند که ایده هیتلر درست بوده اما به آن بد عمل شده است. این نسل دوم بعد از جنگ بود که مصرانه خواهان فاش شدن بیشتر گذشته بود و با نسل پیشین درافتاد. جنبش دانشجویان و جوانان در سال ۱۹۶۸ این گرایش را شدت بخشید.

این نظرسنجی بیانگر آن بود که احساس گناه در بین سفیدپوستان حتی با وجود بحث‌های فراوان در رد و مذمت سیستم آپارتاید چقدر اندک بوده است. برای این قشر از جامعه آشتی به معنای انکار گذشته و چشم پوشیدن بر آن بود. برای سیاه پوستان اما، که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند، آشتی بدون به رسمیت شناختن رنج‌های آنها امکان‌پذیر نبود. راه حل کمیسیون برای خروج از این قطب بندی‌های خصمانه نه محکوم و منزوی ساختن سفیدپوستان، که اکثریتشان بطور مستقیم و غیرمستقیم در گذشته از سیستم اجتماعی و سیاسی مبتنی بر نژادپرستی بهره برده بودند، بلکه نشان دادن ساخت‌های مبتنی بر آپارتاید بود تا آنها مسئولیت خود را در آن ببینند و به داوری بنشینند.

روشن شدن حقیقت و شناساندن آن در سطح جامعه، ارزشها و فرهنگ سیاسی دیگری را در جامعه ایجاد کرد ارزش‌هایی فارغ از پیشداوری‌های نژادپرستانه و نیز بارور ساختن فرهنگی مبتنی بر دموکراسی و بردباری. چالش با گذشته، نشان دادن بیعدالتی‌ها در آن و آنهم از زبان قربانیان امکان‌نگرش و نگارش دیگری از تاریخ را فراهم آورد. تاریخی که تا آن وقت از منظر اقلیت سفیدپوست و در توجیه آپارتاید نگاشته شده بود، اعتبار خود را از دست داد و از آن پس در مدارس به جای مهمات نژادپرستانه، تاریخ حقیقی آموزش داده می‌شود. تاریخی که جنایتهای ننگین گذشته و رنج قربانیان را در خود ثبت دارد

تا نسلهاي بعدي هيچگاه آن را فراموش نکند.

کمیسیون حقيقت و آشتي آفريقاي جنوبي مورد توجه وتحسين جهاني قرار گرفت. بسياري از مردم از کمیسیونهاي حقيقت تنها کمیسیون آفريقاي جنوبي را ميشناسند. اخبار، گزارشها و حتي بحث و درگيريهاي نظري حول کمیسیون آفريقاي جنوبي همواره در كانون مطبوعات جهاني بود. در شناساندن و ارزيابي کار اين کمیسیون کتابهاي زيادي نوشته شده و سمینارها و کنفرانسهاي بين المللي تشكيل شده است. اين شناخته شدگي جهاني دلایل مختلفی دارد: از محبوبيت و اعتبار بين المللي نلسون ماندلا گرفته تا تصاویر حرك شده در ذهن مردم از سیاهان اين کشور در گذشته، که یادآور دوران بردگي بود. اما شاید مهمترين دليل بر اين توجه جهاني، راه حل صلح جويانه کمیسیون حقيقت در برخورد با گذشته بود. کمیسیون، محکمه (فروم) صلح آميزي ايجاد کرد براي چالش اجتماعي با جنايتهاي ضد بشري گذشته. در اين راستا سهم کمیسیون اين بود که هم قربانيان و هم مجريان آپارتايد، هر دو در پروسه چالش با گذشته و روشن شدن حقيقت سهم باشند: قرباني با شهادت به جنايت هايي که بر او و خانواده اش رفته بود و مجرم با اقرار به جنايت هايي که صورت گرفته بود. به اين ترتيب هر دو براي غلبه بر ستيزههاي گذشته و ساختن آینده بهم نزديک ميشدند. ايجاد چنین فضائي در کمیسیون ميتوانست به هر دو طرف کمک کند که خود را متعلق به جامعه اي بدانند که

از آن پس انسانها در آن فارغ از رنگ پوست و مذهب و جنسیت، باید همگی از حقوقی مساوی برخوردار باشند. این کار در جامعه ای که سالهای درازی در آن، آپارتاید بذر کینه و نفرت کاشته بود و توسل به خشونت چه از طرف بالایی ها و چه از طرف قربانیان جامعه را در آستانه جنگ داخلی و کشتار قومی (گنوسید) قرار داده بود، نویدی بر پایان نژادپرستی بود.

اما به رغم این رستاوردهای ارزنده، نظرسنجی‌های بعدی حاکی از نوعی احساس سرخوردگی نسبت به کار کمیسیون بود. در سال ۱۹۹۸ دو سوم سوال شوندگان بر این اعتقاد بودند که کمیسیون حقیقت رابطه بین "نژادها" را تیره‌تر کرده است.^{۱۷} برای اکثریت سیاه پوستان، که غیر از ستم نژادی، قربانی بیعدالتی‌های اقتصادی هم بودند، آشتی بدون در نظر گرفتن نقش استثمارگر اقتصاد آپارتاید ممکن نبود.

رژیم نژادپرست آفریقایی جنوبی رشد سریع خود را با آواره کردن اجباری سیاهان از سرزمین هاشان و گماشتن آنها در معادن با دستمزدهای بسیار نازل بدست آورده بود. حال بعد از فروپاشی آپارتاید و برقراری دموکراسی، مردم زندگی بهتر و امکانات مساوی می‌خواستند. مردم انتظار داشتند که نقش اقتصاد آپارتاید، که آنها را به حلبی آبادها رانده بود، نادیده گرفته نشود.

¹⁷ همان منبع، ص. ۵۵

برای آنها عدالت و آشتی واقعی به تغییرات جدی اقتصادی نیازمند بود.

واقعیت این بود که در آفریقای جنوبی به رغم جابجائی قدرت سیاسی و موج عظیم تغییرات اجتماعی در دهه ۹۰، قدرت اقتصادی و مالی تقریباً دست نخورده باقی ماند. گرایش به یک اقتصاد نئولیبرال، به رغم تمایلات مخالف آن در درون کنگره ملی، سیاستهای حکومت جدید را تعیین می‌کرد. بازپرداخت قرضهای خارجی دولت پیشین و کاهش دادن کسری بودجه، که از طرف ابرقدرتهای مالی جهانی بر دولت تازه‌کار تحمیل شده بود، کاهش هزینه های بهداشت و آموزش و افزایش بیکاری را به همراه داشت که طبعاً دامن آسیب پذیرترین اقشار جامعه، یعنی اکثریت سیاهان کم درآمد را در برمی گرفت. آنها می دیدند که حقوق برابر شهروندی، اما زندگی بهتری را برایشان تأمین نکرده است و هنوز باید در حلبی آبادها سرکنند. گرچه مسئول این نابسامانی ها کمیسیون حقیقت و آشتی نبود، با اینهمه فروکش کردن امیدهای مردم از آن و فراتر از آن از دولت قابل فهم بود. به ویژه قربانیان و خانواده های آنها از کمیسیون سرخورده بودند چرا که وعده پرداخت غرامت پس از سالها هنوز عملی نشده بود.

اما برآورده شدن این انتظارات نه در توان کمیسیون بود و نه در حوزه اختیارات آن. کمیسیون به نقش اقتصاد آپارتاید بی توجه نبود و بخشی از کار خود را به این کار اختصاص داد. کمیسیون کوشید تا نقش

اقتصاد آپارتاید را در برپائی و تداوم آن سیستم مورد بررسی قرار دهد. حتی تعدادی از نمایندگان و سران مالی و اقتصادی برای بازپرسی دعوت شدند. اما این تلاشها تقریباً بی حاصل ماند. آنها هیچگاه مسئولیت خود را در بنیانهای سیستم آپارتاید نپذیرفتند و در بازپرسی ها با تکبر و نخوت تمام از پوزش سرباز زدند. این قشر از جامعه که همواره به برکت نیروی کار ارزان سیاه پوستان ثروت و رفاه اندوخته بود، حتی منکر شد که آپارتاید به نفع آنها بوده و مدعی شد که به دلیل تحریم های جهانی خود قربانی نظام آپارتاید واقع شده است. عدم پذیرش مسئولیت شرکتهای بزرگ و کارفرمایان با خشم سندیگاهها مواجه شد. در پاسخ آنها یادآور شدند:

” به خاطر ستم نژادی بود که سرمایه داری در آفریقای جنوبی تا این حد رشد کرد. بین ۱۹۱۰ و ۱۹۷۰ حقوق کارگران سیاه به قیمت ثابت افزایش نیافت. به عکس، حقوق سفیدپوستان دوبرابر شد. طی یک قرن، سانحه ها در معادن بیش از ۷۰۰۰۰ کشته و یک میلیون مجروح ببار آورد.“^{۱۸}

غیر از قدرتهای مالی، کمیسیون از دیگر نهادهائی هم که سهمی در تداوم آپارتاید داشتند، دعوت به عمل آورد تا در این باره شهادت دهند. اربابان مطبوعات ابتدا در مقابل کمیسیون منکر نقش تحریف و سانسور در مطبوعات شدند تا اینکه یکی از ماموران سازمان امنیت روشهای تبلیغات را

¹⁸ فیروزه بنی صدر و مهران مصطفوی، ص. ۱۸

تشریح کرد. سپس عده ای اعتراف کردند که مامور سازمان امنیت بوده اند. بعضی عمکرد خویش را اینطور توجیه کردند که در کشوری غیرعادی، مطبوعات عادی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

نهادهای مذهبی هم باید در مورد نقش خود در حوادث گذشته گواهی می‌دادند. مسیحیان، مسلمانان، یهودیان و هندوها بزرگترین گناه خود را سکوت و انفعال دانستند. اما کلیسای "رفرم هلندی"، که یکی از پایه‌های آپارتاید بود و سران نظام عمدتاً از پیروان آن بودند، اعتراف به گمراه کردن پیروان خود کرد. اما تعدادی از کشیشان این کلیسا، که تبعیض نژادی را خواسته خدا تبلیغ می‌کردند و بر بعضی قتلها مهر تائید زده بودند، به تکذیب نقش خود در رژیم گذشته پرداختند.

قوه قضائی نیز باید شهادت می‌داد. اما اکثر قضات منکر مسئولیت خود شدند. نمونه‌های همکاری آنها با رژیم آپارتاید فراوان بود. کمیسیون توصیه کرد برای قضات دوره تدریس گذاشته‌شود تا دیگر بی‌عدالتی‌هایی که در آن قاتل سفیدپوست تبرئه می‌شد و سیاه‌پوست همیشه در مظان اتهام قرار داشت، تکرار نشود.

پزشکان نیز باید توضیح می‌دادند که چگونه بهترین امکانات و گران‌ترین داروها برای سفیدپوستان پیدا می‌شد در حالیکه عده زیادی از سیاهان در اثر مرض سل جان می‌سپردند. با کدام سوگند پزشکی، بعضی پزشکان جواز شکنجه صادر می‌کردند و در

پزشک قانونی چشم بر جای تیرخوردگی در پیکر کشته شده‌ها می‌بستند؟

سران سیاسی و مسئولان احزاب در مورد نظرات و عملکرد سازمان خود در گذشته شهادت دادند. تنها دو گروه افراطی، دست راستی‌های افراطی سفیدپوست، که مخالف رسیدگی به گذشته بودند و افراطیون چپ سیاه‌پوست، که با بخشودگی سفیدپوستان شریک آپارتاید، مخالف بودند، از این کار سرباز زدند. همچنین مسئولان مدارس و دانشگاه‌ها آمدند و در مورد نقش‌شان مورد سوال کمیسیون قرار گرفتند.

انتقادات به کمیسیون حقیقت و آشتی آفرینای جنوبی

موضوع بخشودگی از موضوعاتی بود که در قضاوت نسبت به کار کمیسیون بحث و جدلهای زیادی را به همراه داشت. خانواده‌ها و وابستگان قربانیان، سازمان عفو بین الملل و تعدادی از سازمانهای حقوق بشر به کمیسیون انتقاد می‌کردند که مجزا ساختن جنایت‌هایی، که به تشخیص آن با "انگیزه و هدف سیاسی" صورت گرفته بود از دیگر جنایتها و معاف کردن عاملین آن از مجازات فقط می‌توانست توجیهی باشد بر قانون بخشودگی و تحقق خواست کسانی که دستشان به جنایت آلوده بود. در حالیکه هیچ هدف سیاسی نمی‌تواند شکنجه و قتل انسانها را توجیه کند. عدم مجازات جنایتکاران و عفو بدون محاکمه آنها در تناقض با قوانین مجازاتهای بین‌المللی که قتل، شکنجه و

مفقودالاثر شدن انسانها را در زمره "جنایت علیه بشریت" می داند، قرار داشت.

درست است که کمیسیون حقیقت آفریقایی جنوبی هم مثل کمیسیون های مشابه در کشورهای دیگر مرجع حقوقی و قضاوت نبود. اما تفاوت در اینجا بود که کمیسیون حقیقت در آفریقایی جنوبی عملاً موضوع شکایت علیه مجرمان و مجازات آنها را در مراجع دادگاه منتفی می ساخت. در حالیکه مثلاً در آرژانتین برعکس کمیسیون راه محاکمه جنایتکاران را هموار ساخته بود.

تصمیم در باره مجازات یا تبرئه مقوله ای است حقوقی و تصمیم گیری در باره آن بطور منطقی نمی توانست در حوزه اختیارات و صلاحیت کمیسیون قرار گیرد. کمیسیون مرجع قضائی نبود. عفو پیش از محاکمه، یعنی چشم پوشی از بررسی قضائی جرم، خارج از چارچوب های حقوق بین الملل بود. بقول هانا آرنست زمانی آدم می تواند کسی را عفو کند که امکان مجازات او را داشته باشد. تبرئه عاملین جنایتها بدون محاکمه چهره عدالت را در جامعه مخدوش می کند و باعث بی اعتبار شدن ارزش های اخلاقی می شود. با اینکار قربانیان و وابستگان آنها بار دیگر قربانی مصالح سیاسی می شوند.

انتقادی که حتی از جانب موافقان کمیسیون هم در همین مورد مطرح می شد، این بود که کوچکترین مجازاتی برای مرتکبین به جنایت، که شامل عفو می شدند، در نظر گرفته نمی شد. هیچگونه محرومیت اجتماعی آنها را

تهدید نمی کرد. آنها حتی می‌توانستند پستی‌های خود را، که زمانی در آن مقام، به‌خشن‌ترین شکل حقوق بشر را زیر پا گذاشته بودند، همچنان حفظ کنند و یا خود را برای انتخابات کاندیدا کنند.

همچنین به کمیسیون انتقاد می‌شد که با بررسی موردی جنایتهای گذشته و فردی ساختن پرونده‌ها و نیز محدود کردن آنها به جنایتهای سنگین و موارد نقض حقوق بشر "غیرقانونی"، حق میلیونها انسانی را که به دلیل قانون کنترل گذرنامه و اعمال ضد بشری ناشی از قوانین نژادی روزانه دستگیر و مورد آزار و تحقیر قرار می‌گرفتند، ضایع می‌کند.

اما کمیسیون برای آشتی در جامعه، که آن را هدف خود قرار داده بود، بخشودگی را اجتناب‌ناپذیر می‌دید. جامعه‌ای که بغیر از شکاف‌های طبقاتی عظیم از جدائی‌های عمیق گروهی و نژادی هم رنج می‌برد، بخشش و آشتی ضرورت مقدم بود. این نتیجه مصالحه‌ای بود که در مذاکرات بر سر نحوه گذار آفریقای جنوبی به جامعه‌ای آزاد از تبعیضات نژادی و دموکراسی، صورت گرفته بود. هدف طرفین - البته با منافع متفاوت - ایجاد آشتی ملی بود. منتقدان هم به ضرورت آشتی ملی آگاه بودند به نظر آنها اما به بهای آشتی ملی نباید راه و امکان محاکمه کسانی که به وحشیانه‌ترین شکل حقوق انسانها را ضایع کرده بودند، بسته می‌شد. اگر هم شرایط محاکمه قدرتمردان در کوتاه مدت میسر

نبود، کمیسیون باید آن را به عنوان تاکتیک می پذیرفت و نه یک روش و ارزش. یکی از منتقدان کمیسیون در این باره می گوید:

”عدم مجازات عاملان جنایت می توانست به عنوان یک عقب نشینی به مردم معرفی شود نه به عنوان یک ارزش. انتقام و به محاکمه کشاندن تمامی کسانی که در جنایتهای گذشته دست داشتند به نفع جامعه نبود. اما آمران و مجریان جنایتها حداقل باید مسئولیت خود را در قبال آن به عهده می گرفتند.“^{۱۹}

پیوند دادن حقیقت با آشتی اجتماعی می تواند به کم بها دادن به عنصر حقیقت بینجامد. موضوع آشتی یک مسئله سیاسی است و حاصل توازن نیروها، بنا براین می توان بر سر آن مصالحه سیاسی کرد. اما مصالحه سیاسی نباید به مصالحه اخلاقی تبدیل شود. حقیقت فراتر از مصالح سیاسی قرار دارد. کمیسیون از ابتدا باید روشن می کرد که حقیقت یابی به خودی خود و بلافاصله به آشتی منجر نمی شود گرچه راه رسیدن به آن را هموار می کند.

یکی دیگر از انتقادات به کمیسیون این بود که قربانی و مجرم را در جایگاهی یکسان قرار می داد. بنا بر توافقات در مذاکرات، در برابر کمیسیون چه حافظان رژیم آپارتاید و چه رزمندگان جبهه مخالف آن، اگر مرتکب قتل، تجاوز، شکنجه و دیگر

اعمال ضد انساني شده باشند، جايايگه يکسان داشتند.

کمیسیون در کنار رسیدگی به جنایتهای رژیم آپارتاید همچنین موظف بود موارد احتمالی نقض حقوق بشر در کنگره ملی آفریقای جنوبی و در دیگر احزاب مخالف را هم مورد بررسی قرار دهد. در درون جبهه مخالفان و مبارزان علیه آپارتاید، موارد نقض حقوق بشر يك استثنا نبود. سیاهان گرچه قربانی جنایتهای خشن نژادپرستانه سفیدپوستان بودند، در درون صف خود اما، از خشونت و حس انتقام بري نبودند. موارد متعددی بود که آنها کسانی را که متهم به جاسوسی با رژیم پرتوریا بودند، شکنجه کرده و گاه حتی به قتل رسانده بودند. به دور گردن "جاسوس" یا "خائن" حلقه آتش انداختن و او را زنده در آن سوزاندن نه يك شایعه برای بدنام کردن سیاهان، بلکه متأسفانه واقعیت داشت. طی آن سالها ۷۰۰ نفر قربانی این شکنجه وحشتناک شدند. در این شکنجه که به "زجر گردنبنند" معروف بود، حلقه لاستیکی را به گردن متهم می‌اوختند و آن را به آتش می‌کشیدند.

برای کمیسیون وقتی پای حقیقت در میان بود، مقام و سابقه افراد نقشی بازی نمی‌کرد. همانطور که بوتا و دوکلرک ناچار بودند در برابر کمیسیون ظاهر شوند، وینی ماندلا هم، که به خاطر تلاش‌های خستگی‌ناپذیرش برای آزادی همسرش، نلسون ماندلا و نیز به خاطر مبارزات شجاعانه اش علیه رژیم آپارتاید از معروفیت و محبوبیت خاصی

برخوردار بود، به کمیسیون فراخوانده شد تا در باره مسئولیتش در توسل به خشونت توضیح دهد. محافظان وینی ماندلا پسریچه ۱۴ ساله ای را ربوده، شکنجه کرده و آخر سر گلویش را دریده بودند. وینی ماندلا باید در برابر کمیسیون به سوالات در این مورد پاسخ می داد. آیا او از آن مطلع بود؟ و آیا این جنایت به دستور او بوده است؟ گرچه دست داشتن وینی ماندلا در این حادثه فجیع اثبات نشد و خود وی هم در این باره سکوت کرد، اما محبوبیتش فروکش کرد. در اینکه او از این جنایت مطلع بوده، جای شکی نبود.

اسقف توتو همواره طی آن سالها این گونه خشونتها را محکوم کرده و حتی در سال ۱۹۸۵ تهدید کرده بود که اگر سیاهان شکنجه "زجر گردنبنند" را متوقف نکنند، از کشور خارج خواهد شد.

اما تنها اینگونه موارد خشن قتل و شکنجه نبود که عاملین آن را در برابر کمیسیون در ردیف جنایتکاران آپارتاید قرار می داد. رزمندگان مخالف آن رژیم هم که از دهه ۶۰ به بعد، با غیرقانونی شدن سازمانهاشان، به مبارزه زیرزمینی و سلاح روی آورده بودند و همچنین اعضای مسلح درون کنگره ملی آفریقا، اگر در عملیات خود ماموری یا پلیسی را کشته و یا مرتکب بمب گذاری شده بودند، باید در مقابل کمیسیون پاسخگو می شدند.

با همه اینها، جنایتها و خشونت‌های اعمال شده از طرف سیاهان تنها درصد

ناچیزی از جنایتهای سازماندهی شده توسط رژیم آپارتاید بود. از این جهت، موضع کمیسیون، که هر دو طرف را در جایگاهی یکسان قرار می‌داد، انتقاداتی را با خود به همراه داشت. گفته می‌شد این موضع، نسبی کردن نقض حقوق بشر است و رابطه قدرت و خشونت دولتی را نادیده می‌گیرد. در حالیکه دولت مسئول اول خشونت در جامعه است زیرا که از تمامی ابزارهای قدرت برخوردار است. خشونت دولتی، خشونتی است سازمان یافته و با اتکا به ابزارهای حکومتی، که مشروعیت خود را در قوانین می‌جوید. یکی از منتقدان به کمیسیون در این رابطه، کنگره پان آفریقایی بود. این سازمان خارج از انصاف و ارزش‌های اخلاقی می‌دانست که قربانیان رژیم آپارتاید، اگر به دلیل استیصال و ناگزیری دست به خشونت زده اند، در کنار کسانی قرار گیرند که در ارتکاب خشونتهای نژادپرستانه ابزارهای حکومتی در اختیارشان بود. دزموند توتو در پاسخ این استدلالها گفت:

”حتی اگر هدفی نیکو باشد نمی‌توان برای رسیدن به آن از وسایل دشمن استفاده کرد. هدف وسیله را توجیه نمی‌کند.“^{۲۰}

واقعیت این بود که برخورد یکسان کمیسیون با رزمندگان ضد رژیم آپارتاید و دست‌اندرکاران آن نتیجه‌مصلح‌ه‌ای بود که در مذاکرات بر سر روند گذار کشور به

²⁰ جزوه فیروزه بنی صدر و مهران مصطفوی ص. ۲۰

دموکراسی بین نمایندگان دولت آپارتاید و احزاب مخالف صورت گرفته بود.

کسان دیگری هم درست از نقطه عکس آن، انتقاداتی به کمیسیون داشتند. تعدادی از سفیدپوستان محافظه کار و نیز حزب ملی، به کمیسیون ایراد می‌گرفتند که در مقابل اعضا برجسته و رهبران کنگره ملی آفریقا کوتاهی کرده است. از نظر آنها رهبران کنگره ملی آفریقا، به استثنای کسانی که در زندان بودند، همگی - مستقیم یا غیرمستقیم - در برابر چند تروری که از طرف این سازمان صورت گرفته بود، مسئول بودند و نباید مقامهای دولتی یا کرسی مجلس را صاحب می شدند. بعکس چنین موضع تندی نسبت به اعضای کنگره، از نظر این محافظه‌کاران، نیروهای امنیتی و پلیس، جدا از هر جرمی که مرتکب شده بودند، باید به دلیل قوانین مصونیت در زمان انجام خدمت، از هر گونه تعقیب قانونی و پاسخگویی در مقابل کمیسیون معاف می شدند و دیگر نیازی به درخواست بخشودگی نداشتند.

کمیسیون تسلیم انتقادات تندی که از دو طرف متوجه اش بود، نشد. درخواست بخشودگی، که لازمه آن اعتراف به عملکرد گذشته بود، جزء جدائی ناپذیر کمیسیون حقیقت و آشتی باقی ماند.

السالوادور

دولت السالوادور در سال ۱۹۸۰ با حمایت بیدریغ آمریکا جنگی را علیه جبهه آزادی بخش فاراباندومارتي آغاز کرد. کمکهاي نظامي آمریکا به دولت السالوادور تنها در همان سال بالغ بر ۴,۵ بيليون دلار مي شد.^{۲۱} در این جنگ، که دوازده سال ادامه یافت، قریب به ۷۰۰۰۰ نفر از

Priscilla Hayer, Unspeakable Truths ²¹

مخالفان ناپدید و کشته شدند. هزاران نفر در کشتارهای جمعی، که قربانیان آن عمدتاً از روستائیان بودند، به قتل رسیدند و صدها روستا ویران گشتند.

قتل رئیس کمیسیون مستقل حقوق بشر السالوادور در سال ۱۹۸۷ و کشتار شش کشیش یسوعی در سال ۱۹۸۹ فشار جهانی را برای پایان دادن به این جنگ کثیف خانگی شدت بخشید. در داخل آمریکا هم طولانی تر شدن جنگ در السالوادور، مخالفت‌هایی را علیه سیاست مداخله‌گرانه آمریکا در این جنگ برانگیخته بود. انعکاس این مخالفتها بویژه در کنگره ملی آمریکا بازتاب داشت.

در همان سال تلاش‌های سازمان ملل و میانجی‌گری‌های کشورهای همسایه السالوادور منجر به آن شد که دولت السالوادور و جبهه فاراباندومارتی برای پایان دادن به جنگ با یکدیگر وارد مذاکره شوند. این مذاکرات با فراز و نشیب‌هایی دوسال ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۹۹۱ طرفین بر سر صلح با یکدیگر توافق کردند.

یکی از موارد توافق تشکیل یک کمیسیون بین‌المللی برای رسیدگی به خشونت‌هایی بود، که در طی ۱۲ سال جنگ داخلی در السالوادور رخ داده بود. بر اساس بند ۵ توافق نامه:

“کمیسیون موظف است خشونت‌های بیرحمانه‌ای را که از سال ۱۹۸۰ در السالوادور اتفاق افتاده است، بررسی کند و به دلیل عواقب آن در جامعه باید فوراً

حقیقت آن حوادث به اطلاع همگان رسانده شود."

این کمیسیون کار خود را در سال ۱۹۹۲ زیر نظر سازمان ملل و با بودجه‌ای که از طرف این سازمان در نظر گرفته شده بود، آغاز بکار کرد. اعضای آن، که سه نفر بودند، از طرف خاویر پرز دو کوئیار، دبیرکل وقت سازمان ملل انتخاب شدند که از شخصیت‌های جهانی و مبتکران و فعالان برقراری صلح در السالوادور بودند: بتانکور رئیس جمهور پیشین کلمبیا؛ فیگردو، وزیر سابق ارتباطات خارجی ونزوئلا و بوئرگنتال، رئیس سابق تریبونال حقوق بشر کشورهای قاره آمریکا. ۲۰ دستیار در جمع آوری مدارک و بازرسیها، با کمیسیون همکاری می کردند. در ماه‌های آخر کار کمیسیون، ۲۵ نفر دیگر به این دستیاران افزوده شدند.

بنا به پیشنهاد سازمان ملل و کشورهای میانجی صلح در السالوادور و برای حفظ اصل بیطرفی، که مورد پذیرش این دولت و مخالفان واقع شده بود، هیچ فرد السالوادوری در این کمیسیون بین المللی عضویت نداشت. اما در کنار این کمیسیون بین المللی و برای تکمیل اطلاعات آن، یک کمیسیون بومی هم (کمیسیون اد-هوک) تشکیل شده بود که وظیفه داشت موارد نقض حاد حقوق بشر را در بین مقامات دولتی و نظامی تحقیق کند و توصیه هائی برای تصفیه ارگانهای نظامی و دولتی ارائه دهد. این کمیسیون در مدت زمان کوتاهی که برای کارش

در نظر گرفته شده بود، توانست لیستی از اسامی کسانی که مرتکب جرائم سنگین مربوط به نقض حقوق بشر بودند، تهیه و در اختیار رئیس جمهور و نیز اعضای کمیسیون بین‌المللی حقیقت در السالوادور قرار دهد. در لیست آنها نام مقامات بالا از جمله پونسه، وزیر دفاع سابق، هم دیده می‌شد. با اینکه گزارش کمیسیون اد-هوک انتشار علنی نمی‌یافت، با اینهمه اعضای آن تحت فشار قدرتمردان پنهان قرار داشتند و این زمانی بود که جوخه های مرگ هنوز در خفا به جنایت ادامه می‌دادند. خطر چنان جدی بود که اعضای کمیسیون اد-هوک بعد از پایان دوره خود و در حالیکه تنها ۱۰٪ مواردی را که در دستور کار خویش داشتند، به انجام رسانده بودند، بناچار برای مدتی طولانی کشور را ترک گفتند.

ابتدا شش ماه برای کار کمیسیون حقیقت در نظر گرفته شده بود که بنا به حجم کار و به درخواست اعضا این مدت به هشت ماه افزایش داده شد. نزدیک به ۲۰۰۰ تن از بازماندگان خشونت‌های ۱۲ ساله، که مسببین آنها عمدتاً از نیروهای نظامی و شبه نظامی بودند، از تجربه های دردناک خود در برابر کمیسیون سخن گفتند و بیش از ۷۰۰۰ مورد قتل، ناپدید کردن انسانها، تجاوز و کشتار دسته جمعی مورد بررسی قرار گرفت. غیر از اظهارات شاهدان و قربانیان، کمیسیون از همکاری گروه‌های حقوق بشر داخلی و خارجی و نیز کمیسیون اد-هوک برخوردار بود.

کمیسیون حقیقت السالوادور در مقایسه با کمیسیون‌های مشابه در کشورهای دیگر آمریکای لاتین، به اعتبار پشتوانه بین المللی از اختیارات بیشتری برخوردار بود. از جمله اینکه مقامات سابق و فعلی موظف بودند به پرسشها و بازجویی های کمیسیون پاسخ دهند. از طریق بازجویی از چند مقام مطلع یک گور دسته جمعی در آرژانتین کشف شد که قربانیان کشتار جمعی در روستاهای السالوادور در آن دفن بودند.

گروه های شبه نظامی مسئول چنین جنایتهایی هنوز کاملاً برچیده نشده بود. آنها به تهدید و ارباب ادامه می دادند تا مانع اعتراف و همکاری مردم با کمیسیون شوند. چند نفر از مقامات بالای امنیتی به این شرط حاضر به همکاری با کمیسیون شده بودند، که نامشان محفوظ بماند. در چند مورد حتی تماس گیری با این افراد به خاطر تضمین جان آنها خارج از خاک السالوادور صورت گرفت.

کمیسیون به فشارهایی که از طرف نیروهای امنیتی اعمال می شد تا از نام بردن افراد خودداری کند، تسلیم نشد و در خاتمه کار خود از ۵۰ مقام امنیتی و نظامی و همچنین چند مقام قضایی، که در ایفای جنایتها سهم بودند، اسم برد و مسئولیت هر کدام از آنها را مشخص ساخت. از جمله آشکار شد که ترور شش تن از فرقه یسوعیتها، که از طرف دولت مظنون به همکاری با جبهه فراباندومارتی بودند، توسط گروهی وابسته به وزارت دفاع

سازماندهی شده بود. و نیز معلوم گردید که ترور اسقف رومرو در سال ۱۹۸۰ به دستور شخصی بود که بعدها حزب آرنا، حزب حاکم در دوره انتقال السالوادور به دموکراسی، را پایه نهاد. همچنین گزارش کمیسیون از کشتن شش راهبه آمریکایی شمالی، تهاجم به گروههای حقوق بشر و قتل عام در سه روستا پرده برداشت.

گزارش بر قتل و ترورهای هم که توسط نیروهای مسلح جبهه فاراباندومارتی صورت گرفته بود، سرپوش نهاد. فاراباندومارتی در قتل چند شهردار و قاضی در مناطق تحت کنترل این جبهه، اعدام چند نظامی آمریکایی در سالهای بین ۱۹۸۵-۱۹۸۸ و نیز اعدام دهقانانی که با حکومت همکاری میکردند، مسئول شناخته شد. تعداد این موارد در مجموع ۳۴۲، یعنی ۵ درصد جنایتهای را شامل می شد که در السالوادور در زمان جنگ داخلی صورت گرفته بود. مسئولیت اصلی جنگ داخلی و جنایتها بر دوش نیروهای نظامی و امنیتی و یا بر عهده شبه نظامیان بود. کمیسیون، نظامیان السالوادور را برای ۴۲۸۱ مورد قتل مخالفان و پلیس دولتی را برای ۱۶۵۶ مورد کشتار مسئول شناخت. غیر از اینها ۸۱۷ نفر توسط جوخه های مرگ به قتل رسیده بودند که مجریان آنها شبه نظامیانی بودند که از طرف نیروهای امنیتی سازماندهی می شدند.

بازتاب انتشار گزارش کمیسیون حقیقت

انتشار گزارش کمیسیون يك حادثه مهم سياسي در کشور شد. بحثها و گمانه زنيهاي که پيش از انتشار گزارش در باره مسيبن جنائتها جريان داشت با انتشار گزارش، که از آنها نام برده شده بود، شدت بيشتري يافت. نيروهاي نظامي، که براي اولين بار در سطح افکار عمومي افشا مي شدند، واکنش تندي نشان دادند و در اظهارات خود با نخوت هميشگي گزارش را "غير منصفانه، ناقص، غيرقانوني، گستاخانه و غيراخلاقي" شمردند. سران نظامي کمیسیون را متهم ساختند که "نقش کمونيستها را در حوادث گذشته" نادیده گرفته است. همان توجيهاتي که نظاميان آرژانتين و شيلي در توجيه اعمالشان به آن متوسل شده بودند. آلفردو کریستيانی، رئيس جمهور وقت، موضعي ميانه گرفت. او ضمن تائيد کار کمیسیون گزارش آن را اما ناقص شمرد. به نظر او نقص گزارش در کم بها دادن به "آرزوي مردم السالوادور براي آشتي ملي" بود. چيزي که به تعبير او "بخشش و فراموشي رنجهاي گذشته" مي شد.

پنج روز پس از انتشار گزارش کمیسیون، جناح هاي دولتي وابسته به نيروهاي نظامي شتابان قانون عفوي را به نفع نظاميان به تصويب رساندند. با اين اقدام قصد داشتند از يك طرف مانع تعقيب خود شوند و از طرف ديگر گزارش کمیسیون حقیقت را بيرنگ سازند.

البته موضوع عفو یا ممنوعیت پیگرد، پیشترها در مذاکرات صلح مطرح شده و بنا شده بود که شش ماه بعد از پایان کار کمیسیون، موضوع کار دولت قرار گیرد. اما اینکه بلافاصله بعد از انتشار گزارش کمیسیون و بدون بحث و آمادگی سیاسی قانون عفو گذرانده شد، نمی‌توانست بی ارتباط با نام بردن از مسببین جنایتهای گذشته در گزارش باشد. گرچه معرفی نام به خودی خود عواقبی دربرنداشت. کسانی که در گزارش به عنوان عاملین جنایت و نقض حقوق بشر معرفی شده بودند و در صورتیکه گزارش کمیسیون اد-هوک هم آن را تأیید می‌کرد، مجبور به ترک پست خود یا بازنشستگی می‌شدند- به شکل بازخرید یا حفظ مقرری. اما این به خودی خود به معنای مجازات و در انزوا قرار گرفتن آنها نبود. مثلاً وقتی وزیر دفاع همراه با تعداد دیگری که نامشان در گزارش آمده بود، در مقام بازنشستگی از پست خود کناره می‌گرفتند، "خدمت و وفاداریشان" از طرف رئیس جمهور مورد تقدیر قرار گرفت. از دید ناظران تصویب فوری قانون عفو، نوعی معامله از طرف سران نظامی بود: واگذاری قدرت در مقابل مصونیت آنها در برابر هر دادگاه و محکمه ای.^{۲۲}

گزارش کمیسیون توصیه هائی- هر چند بسیار محتاطانه- برای اصلاح قوانین قضائی و تصفیه نیروهای نظامی و پلیس در برداشت. در باره مجازات و لزوم محاکمه عاملین

جنایت در گزارش سکوت شده بود اما توصیه شده بود که چنین اشخاصی حداقل به مدت ده سال از خدمات دولتی کنار گذاشته شوند. کمیسیون امر محاکمه را به اصلاح سیستم قضائی کشور، که از توافقات مذاکرات صلح بود، موکول کرده و در مقابل قانون ممنوعیت پیگرد نظامیان سکوت کرده بود. موضوعی که باعث دلسردی و انتقاد گروه های حقوق بشر شد. یک کارشناس امور حقوقی در این باره نوشت:

”به احتمال زیاد کمیسیون نمی توانست مانع تصویب فوری قانون ممنوعیت پیگرد نظامیان شود اما اصراری هم در تعقیب مجرمان نکرد و موضعی نسبت به آن قانون نگرفت. همچنین خواستار ادامه تلاشهایی که برای روشن شدن سرنوشت قربانیان و ترمیم خسارتهای خانواده های آنها بعمل آمده بود، نشد. اگر کمیسیون انواع جرائمی را که برطبق قوانین بین المللی قابل عفو نیستند، مشخص کرده یا برای عفو شرایطی قائل شده بود- مانند آفریقایی جنوبی- لایحه عفو یا ممنوعیت از پیگرد قضائی به این راحتی تصویب نمی شد“^{۲۳}

در مقابل این انتقادات، رئیس کمیسیون از کار آن دفاع کرد و موضوع محاکمه سران ارتش را دور از واقعیتهاى جامعه دانست.

توصیه دیگر جوخه های مرگ را دربرمی گرفت. خود کمیسیون نتوانسته بود به اندازه کافی به این گروههای مرگ آفرین و

شبکه رهبري آنها بپردازد اما توصيه کرده بود که اين موضوع و نيز جنايتهائي که توسط آنها صورت گرفته بود، جداگانه مورد تحقيق قرار گيرد. جوخه هاي مرگ که شبه نظاميان آن را تشکيل مي دادند، در زمان کار کميسيون هنوز دست نخورده باقي مانده بود.

اين پيشنهادات که مي توانست گامي در کاهش قدرت بي رويه نظاميان فاسد باشد، در ابتدا از طرف دولت مورد بي توجهي قرار گرفت. اما فشارهاي بين المللي دولت السالوادور را مجبور ساخت که خود را متعهد به اجراي آنها بداند. تشکيل کميته اي براي تحقيق و بازجوئي از باندهاي جوخه هاي مرگ يکي از اقداماتي بود که دولت صورت داد.

در باره نقش مداخله گر و پشتيباني هاي مالي و تسليحاتي دولت آمريکا، به ويژه در زمان ريگان، گزارش تقريبا سکوت کرده بود. اين موضع انتقادات زيادي را از طرف نيروهاي حقوق بشر داخلي و خارجي برانگيخت. به رغم اين سکوت مصلحت آميز اما، مداخله آمريکا در جنگ داخلي السالوادور بر همگان روشن بود و جاي انکار نداشت. بيل کلينگتون، رئيس جمهور آمريکا در زمان انتشار گزارش، مسئوليت سياست نادرست آمريکا را در قبال مردم السالوادور پذيرفت و درخواست کرد که مدارک طبقه بندي شده دخالتهاي آمريکا در جنگ داخلي السالوادور منتشر شوند.

کمیته بررسی عملیات جوخه های مرگ

با اینکه مدتها از امضای قرار داد صلح بین دولت السوادور و رزمندگان مسلح می‌گذشت، هنوز در کشور خبری از صلح واقعی نبود. مسئولیت اصلی این حالت تداوم جنگ با شبه نظامیان و جوخه‌های مرگ بود. برای پایان دادن به این وضعیت و بنا به توصیه گزارش کمیسیون حقیقت، دبیر کل سازمان ملل به دولت السوادور پیشنهاد تشکیل کمیته ای را داد که از نحوه سازمان دهی و عملیات گروه های موسوم به جوخه های مرگ تحقیق بعمل آورد. هشت ماه پس از ارائه گزارش کمیسیون و همچنین غلبه نسبی بر سرسختی‌های نیروهای نظامی، دولت السوادور پیشنهاد سازمان ملل را پذیرفت با این شرط که در کمیته ای که برای این کار تشکیل می‌شد، دو نفر هم از طرف رئیس جمهور حضور داشته باشند.

این کمیته از طرف سازمان ملل تشکیل شد. اعضای آن را دو نماینده از طرف رئیس جمهور، یک نماینده از طرف حقوق بشر السوادور و نماینده ای از کمیته ناظر بر صلح تشکیل می‌دادند. وظیفه کمیته این بود که عملیات جوخه های مرگ را، که کشور را در ارباب و جنگ فروبرده بود، مورد تحقیق قرار دهد. از جمله عملیات جوخه های مرگ در سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳، ۴۹ مورد قتل و حمله به اعضای جبهه فاراباندومارتی و نیز حمله به اعضای سندیکاها و رهبران تعاونی های منطقه ای بود.

در آن حالت بی‌نظمی و شبه جنگ در رکشور، کمیته برای پیشبرد کار خود با موانعی جدی مواجه بود. از این رو برای ادامه کار از تمام مردم السالوادور و کشورهای منطقه تقاضای کمک کرد. به این درخواست یاری، کلیسای کاتولیک، اتحادیه‌های کارگری، گروه‌های حقوق بشر، سفارتخانه‌های کشورهای منطقه و همچنین سازمان اطلاعات اف.بی.آی، وزارت دفاع و وزارت خارجه آمریکا پاسخ مثبت دادند. به مدد این حمایتها بالاخره کمیته توانست تاریخچه‌ای از تشکیل جوخه‌های مرگ بدست آورد و نشان دهد که آنها نه تنها از پشتیبانی شبکه‌های افراطی دست راستی داخلی برخوردار بودند، بلکه همچنین گروه‌های افراطی راستگرای دیگر کشورهای آمریکای لاتین هم آنها را حمایت می‌کردند. گروه‌های موسوم به جوخه‌های مرگ از ظرفیت‌های لجستیکی، سیاسی و اقتصادی بالایی برخوردار بودند و اعضای آن را طیف‌های گوناگونی تشکیل می‌دادند: از افراد داوطلب گرفته تا مقاماتی از نیروهای نظامی و امنیتی و حتی دولتی. با این تضمین از طرف مقامات بالا، که عملیاتشان مخفی و بدون مجازات خواهد ماند، این افراد برای هر جنایتی آماده بودند. آنها برای عملیاتشان، که در گروه‌های حداکثر ده نفره پیش برده می‌شد، آموزش‌های نظامی و امنیتی می‌دیدند.

علنی شدن گزارش این کمیته گرچه باعث تصفیه‌هایی در ارگانهای نظامی و امنیتی شد، اما به محاکمه و مجازات عاملین آن

جنایتها نیا انجامید. همانطور که انتشار گزارش کمیسیون حقیقت هم، به رغم افشای نام عاملین جنایت، محاکمه و مجازات آنها را در پی نداشت. قانون معافیت از مجازات برای وابستگان نیروهای نظامی و امنیتی، که رئیس جمهور کریستیانی در سال ۱۹۹۴ از مجلس گذرانده بود، همچنان به قوت خود باقی بود.

معاف کردن کسانی که مرتکب جرایم سنگین و جنایت بودند، از محاکمه در تناقض با قوانین بین‌المللی مجازات قرار داشت و این سوال را باز می‌گذاشت که چرا سازمان ملل که نفوذ خود را برای تشکیل کمیسیون حقیقت و کمیته تحقیق در باره جوخه های مرگ بکار برده بود، پیگیر محاکمه جنایتکاران نشد.

گرچه کار کمیسیون حقیقت السالوادور به اجرای عدالت قضائی در مورد عاملین نقض حقوق بشر نیا انجامید، اما دستاوردهای قابل توجهی برای جامعه به همراه داشت. بعد از سالها اختناق و جنگ، بحث در باره اعمال ضد بشری و نقض حقوق بشر از محدوده سازمانهای حقوق بشر و گروه های پیشرو فراتر رفت و افکار عمومی را به خود مشغول داشت. از طریق این بحثها مردم کار کمیسیون را دنبال کرده و در باره اش داوری می‌کردند. بر اساس يك نظرسنجی در سال ۱۹۹۴، ۴۵ درصد سوال شوندهگان از کار کمیسیون راضی بودند و ۲۷ درصد از آن

رضایت نداشتند.^{۲۴} بخش عمده کسانی که از آن ناراضی بودند، از اقشار بالای جامعه بودند. در این نظرسنجی همچنین نکات مورد انتقاد مردم هم مورد پرسش قرار گرفته بود. بیشترین انتقاد به نتیجه کار کمیسیون این بود که تمامی موارد نقض حقوق بشر را مورد تحقیق قرار نداده و کار خود را به موارد ویژه اختصاص داده است.

به‌رغم دستاوردهائی که کمیسیون در جهت برقراری صلح در جامعه ایفا کرد اما جنبه روشنگری گذشته یا حقیقتیابی نه از طرف دولت و نه از جانب نیروهای فراباندومارتی زیاد مورد توجه واقع نشد. در چنین فضائی، کسانی که می‌کوشیدند برای حفظ خاطره گذشته و مقابله با فراموشی اقداماتی صورت دهند، مورد بی‌مهری و بی‌توجهی مقامات قرار گرفتند. به عنوان مثال سازمان دفاع از قربانیان مجبور شد برای گرفتن مجوز ایجاد یک بنای یادبود برای قربانیان جنگ داخلی هفت سال دوندگی و تلاش کند. این بنای یادبود که دیواری بود، که بر روی آن نام ۲۶۰۰۰ قربانی حک شده بود، بالاخره در سال ۲۰۰۴ ساخته شد. اینکه هیچ عضو دولتی از این بنا دیدار نکرد، نشان آن بود که دولت همچنان علاقه ای به روشنگری گذشته ندارد.

کمیسیون حقیقت‌سالوادور اولین تجربه‌ای بود که نیروهای بین‌المللی در آن وزنه‌ای قوی داشتند. بودجه و اعضای آن از

طرف سازمان ملل تامین می‌شد. این مدل
بعدها در کشور گواتمالا و همچنین در چند
کشور آفریقائی به مورد اجرا درآمد.

گو اتمالا

جنگ داخلی در گو اتمالا بین نیروهای دولتی و اتحادیه انقلابیون چپ گرا، که از سال ۱۹۶۰ شروع و بیش از سی سال دوام داشت، نزدیک به دویست هزار کشته و ناپدید شده از خود به جا گذاشت. خشونت نیروهای ضد شورش حکومتی تنها متوجه نیروهای مخالف نبود بلکه همه شهروندان گو اتمالا، به ویژه قوم مایا، را نشانه رفته بود. مردم مایا قربانی یک گنوسید (کشتار قومی) سازمان یافته از طرف نیروهای نظامی و دولتی شدند. اوج بیرحمی‌های حکومت دهه ۸۰ بود که در آن صدها روستا با خاک یکسان شدند و دهها هزار روستائی و شهروند معمولی جان خود را از دست دادند.

تلاش های سازمان ملل برای پایان دادن به این جنگ کثیف منجر به مذاکرات صلح بین نیروهای حکومتی و چریکهای مخالف دولت شد. یکی از موضوعات مورد بحث در این مذاکرات مسئله برخورد با جنایتهای گذشته و چگونگی پیشگیری از آن با هدف گذار به صلح بود. مدل پیشنهادی نمایندگان سازمان ملل، پروسه کمیسیون حقیقت در السالوادور بود که گزارش آن به تازگی منتشر شده بود. رهبران نظامی گو اتمالا شدیداً مخالف نمونه کمیسیون حقیقت السالوادور بودند که در آن از عاملین کشتارها و شکنجه مردم نام برده

شده بود و تاکید می کردند که از آن شیوه در گواتمالا جلوگیری خواهند کرد. کمیسیون مورد پسند نظامیان کمیسیونی محافظه کار و صوری بود که قدرت آنها را زیر سوال نبرد. برعکس، انتظار مردم و مخالفین روشن شدن همه حقایق، یعنی افشای مسئولیت نیروهای نظامی و امنیتی در کشتارها و ایجاد جنگ داخلی و همچنین روشن شدن سرنوشت ناپدیدشدگان بود.

این انتظار و خواست از مدتها پیش در جامعه مطرح بود. چریکهای چپ گرا و هواداران حقوق بشر به دولت فشار می آوردند که نقش و مسئولیت خود را در حوادث گذشته و ناپدید شدن مخالفان روشن سازد. دولت نظامیان در مقابله با این فشارها دست به اقداماتی نمایشی زده بود. از جمله در سال ۱۹۸۴ کمیسیونی تشکیل داده بود که سرنوشت ناپدیدشدگان گواتمالائی را بررسی کند. گزارش این کمیسیون فرمایشی چنین بود: کسی در گواتمالا ربوده نشده است. کسانی که نامشان از طرف سازمانهای حقوق بشر به عنوان ناپدید شده اعلام گشته است، یا به کار روزمزدی در آمریکا مشغول کار هستند و یا در کوهستانها به شورشیان پیوسته اند. بعدها هم زمانی که نظامیان دیگر بر سرکار نبودند، تلاشهایی برای روشن شدن سرنوشت ناپدیدشدگان صورت گرفت. نتیجه کار آنها گرچه انکار اصل مسئله نبود اما بسیار ناقص و محدود بود.

زمانی هم که نظامیان در چارچوب مذاکرات صلح در اسلو به توافق نامه

”تشکیل کمیسیونی برای روشنگری گذشته و موارد نقض حقوق بشر“ تن دادند، شرایطی برای آن قائل شدند: کمیسیون باید از آوردن نام مسبب قتل و جنایتها پرهیز کند.

مردم گواتمالا از خبر تشکیل کمیسیون حقیقت با شادی استقبال کردند. آنها امیدوار بودند رنجها و خواسته هاشان در مذاکرات بر سر نحوه تشکیل کمیسیون مورد توجه قرار گیرد. اما محدودیتهائی که برای کار کمیسیون در قرارداد گنجانده شد، از اشتیاق و امید آنها کاست و انتقاداتی را نسبت به توافقنامه برانگیخت. بیشترین خشم و انتقاد مردم متوجه ماده ای از قرارداد بود که دست کمیسیون را در مقابل افرادی که مرتکب جنایت شده بودند و نیز در پیگیری سهم و مسئولیت آنها می بست. نمایندگان نظامیان در مذاکرات صلح در دفاع از عدم مجازات عاملان نقض حقوق بشر، استدلال می کردند که کمیسیون مرجع قضائی نیست. اما به عمد نادیده می گرفتند که شناساندن سهم و مسئولیت افرادی که مرتکب جنایت شده بودند، به معنای پیگرد قانونی آنها نبود اما می توانست به محاکمه و مجازات آنها بیانجامد. استدلال رامیرو، رئیس جمهور وقت گواتمالا، که او هم خواهان مسکوت گذاشتن سهم و مسئولیت افراد در جنایتهای گذشته بود، حفظ آشتی ملی بود.

نکته دیگری که مورد بحث و انتقاد قرار گرفت، به شروع کار کمیسیون مربوط می شد. عملی شدن توافق بر سر تشکیل

کمیسیون حقیقت، که در سال ۱۹۹۴ به امضا رسیده بود، تا سه سال بعد، یعنی تا قرارداد نهائی صلح به تعویق افتاد. مردم می‌پرسیدند چرا کمیسیون بلافاصله پس از امضای قرارداد صلح، کار خود را شروع نمی‌کند. نگرانی آنها از این بود که به تعویق افتادن کار به کاهش تعداد گواهانی، که آماده شهادت بودند، انجامد و این به نفع مجرمان تمام می‌شد چرا که آنها می‌توانستند در این فاصله زمانی شاهدان را مرعوب و حتی سر به نیست کنند. همچنین مردم مدت زمان شش ماهه- و در صورت ضرورت شش ماه امکان تمديد- را که برای کار کمیسیون در نظر گرفته شده بود، برای رسیدگی به سی سال جنایت و جنگ کافی نمی‌دانستند. آنها نگران بودند که کم بودن زمان به حذف بسیاری از پرونده‌ها بیانجامد.

این حملات و انتقادات بیشتر متوجه نمایندگان مخالف دولت در روند مذاکرات بود که به این عقب‌نشینی‌ها تن داده بودند. این بحثها که در درون جبهه مخالفان هم انعکاس داشت به شکاف و اختلاف نظرهای شدید انجامید. این فشارها چنان بود که بیم آن می‌رفت که مذاکراتی، که می‌بایست به سی سال جنگ در کشور خاتمه دهد، از هم پاشیده شود. با وجود این کش و قوسها، مذاکرات با قرارداد صلح خاتمه یافت و اعضای سه نفره کمیسیون انتخاب شدند. بر اساس توافقات و به هدف حفظ بیطرفی، ریاست کمیسیون را یک فرد غیر گواتمالائی به عهده می‌گرفت. به پیشنهاد

کوفي عنان، دبیرکل وقت سازمان ملل، کریستیان توموشات، پروفیسور حقوق دان آلمانی که مدتها به عنوان کارشناس امور گواتمالا برای سازمان ملل کار کرده بود، به ریاست کمیسیون برگزیده شد. و این فرد به نوبه خود دو عضو دیگر کمیسیون را از بین کارشناسان گواتمالائی و با توافق دو طرف دعوا انتخاب کرد. چند صد کارشناس گواتمالائی و غیر گواتمالائی هم برای همکاری استخدام شدند.

پس از سه ماه و نیم کار مقدماتی، کمیسیون در اواخر جولای ۱۹۹۷ بطور رسمی کار خود را آغاز کرد. برای جمع آوری اطلاعات و بازجوئی ها چند ستاد منطقه ای تشکیل گردید و چند بخش هم برای فعالیتهای دیگر نظیر تهیه آرشیو، تجزیه و تحلیل اسناد و بازجوئیها و همچنین تهیه گزارش ایجاد شد. به نشان بیطرفی و نیز به دلایل امنیتی ریاست این بخشها به افراد غیرگواتمالائی سپرده شد. این ستادها به مدت سه یا چهار ماه در مناطق مختلف کشور برای دریافت شهادت و شکایت قربانیان به روی همگان باز بودند. در جاهائی هم که دسترسی روستائیان دهکده های پرت و محصور در کوهستانها به این ستادها میسر نبود- به عنوان مثال روستاهای نزدیک مکزیك- اعضای ستادها، گاه حتی پای پیاده خود به این مناطق دورافتاده رهسپار می شدند.

مدت کار کمیسیون، همانگونه که مردم خواستارش بودند، به مدت يك سال تمدید شد. با توجه به حجم کار این مدت هم کم بود.

کمیسیون مجبور بود ضمن کنار آمدن با مشکلات مالی از اعضای خود بخواهد که تمام وقت کار کنند. تعدادی از کشورها از پشتیبانی کمیسیون سرباز زده بودند و این موضوع کمیسیون را در مضیقه قرار داده بود. از طرف دیگر اما کمیسیون توانست اعتماد مردم را به کار خود جلب کند.

کمیسیون که از پشتیبانی سازمان ملل برخوردار بود، خود را در مقامی می‌دید که از دولت آمریکا تقاضای کسب اطلاعات کند. دولت آمریکا هم از طریق آرشیو امنیت ملی، اطلاعاتی را که برای شناخت ساختار نیروهای نظامی لازم بود در اختیار کمیسیون قرار داد. این در حالی بود که خود نیروهای نظامی گواتمالا از کوچکترین همکاری با کمیسیون دریغ داشتند. اعضای کمیسیون مدام مجبور بودند برای دسترسی به مدارک و اطلاعات مربوط به ناپدیدشدگان با مقامات بجنگند.

پیش از تشکیل کمیسیون روشنگری بین المللی، دو کمیسیون دیگر نیز، که کاملاً از دولت مستقل بودند، کارهای بسیار ارزنده‌ای انجام داده بودند. یکی از این کمیسیونها "پروژه بازیافت خاطره تاریخی" (REMHI) بود که از طریق دفتر حقوق بشر اسقف اعظم کلیسای گواتمالا هدایت می‌شد. در چارچوب این پروژه برای انجام مصاحبه با مردم و جلب اعتماد آنها حدود ۶۰۰ نفر تعلیم دیده بودند. این افراد، که اکثراً از مناطقی می‌آمدند که مورد تاخت و تاز نظامیان

بوده، بهتر قادر بودند با قربانیان رابطه برقرار کنند. این پروژه توانست اظهارات بیش از ۵۰۰۰ از شاهدان را جمع آوری کند و در سال ۱۹۹۸ گزارش خود را منتشر کرد.

دو روز پس از انتشار گزارش، مسئول پروژه خاطره تاریخی، اسقف اعظم گواتمالا سیتی، خوان ژراردی، به قتل رسید. این قتل زمانی رخ داد که دو سال از انعقاد قرارداد صلح می‌گذشت و نشان می‌داد که کسانی که با کمیسیون همکاری می‌کردند با خطر مرگ مواجه بودند. کار پروژه با ترور مسئول آن پایان نیافت و بعد از انتشار گزارش در اشکال دیگر، نظیر کمکها و مراقبت های روان-درمانی و اجتماعی به بازماندگان قربانیان جنگ و یا نبش قبرهای دسته جمعی ادامه یافت. اقدام دیگر این پروژه ایجاد بنای یادبودی از مرمز در گواتمالاسیتی بود که بر روی آن اسامی ۱۶۰۰۰ قربانی، که از آنها در گزارش نام برده شده بود، حک شده بود.

دومین کمیسیون مشابه، یک پروژه بین المللی بود که پیشتر با کمک سازمانهای بومی تلاشهایی را برای جمع آوری اظهارات قربانیان و شاهدان انجام داده بود. این دو پروژه درخواست همکاری کمیسیون روشنگری گواتمالا را پذیرفتند و مدارک خود را که بخشا هنوز انتشار علنی نیافته بود، در اختیار آن قرار دادند. بخشهایی از حقایق دهشتناکی، که در گزارش نهایی کمیسیون آمد، برگرفته از کار این دو پروژه بود.

در فوریه ۱۹۹۹ کمیسیون روشنگری در مراسمی در سالن تئاتر ملی گواتمالا و در حضور هزاران نفر از قربانیان و بازماندگان گزارش خود را به سازمان ملل، رئیس جمهور گواتمالا و چریکهای چپگرای مخالف دولت ارائه داد. این گزارش ۱۷ جلدی، شرح اعمال بیرحمانه ای بود که طی سالها جنگ داخلی در گواتمالا توسط نیروهای امنیتی و نظامی صورت گرفته بود. از جمله: "کشتن کودکان بی دفاع، سوزاندن انسانها، تکه تکه کردن بدن آدمها، ناپدید کردن انسانها، تجاوز، ویران ساختن زمینهای کشاورزی و روستاها و . . ."

بر طبق تخمین کمیسیون بیش از ۲۰۰ هزار نفر در طی جنگی که قریب به ۳۶ سال بر سراسر کشور حاکم بود، کشته شدند. ۶۰۰۰ نفر از آنها ناپدید شدند و هیچگاه اثری از جسد یا محل دفن شان به خانواده هاشان داده نشد. ۶۲۶ عملیات کشتار جمعی توسط نیروهای دولتی یا گروه های شبه نظامی صورت گرفت. ۹۳ درصد این جنایتها توسط نیروهای دولتی یا شبه نظامیان صورت گرفته بود و مسئولیت ۳ درصد از قتلها بر عهده نیروهای مخالف مسلح بود.^{۲۵}

برای اولین بار بود که اسامی قربانیان جایی ثبت می شد و رسمیت می یافت.

۲۵ دوسوم از گزارش ۶۸۰۰ صفحه ای کمیسیون حقیقت به ۷۰۰۰ مورد قتل و ناپدید شده اختصاص داشت. با این وضعیت گزارش کمیسیون حالت "دفترچه تلفن" را یافته بود و خواننده را جذب نمی کرد.

بعدها تلاش‌هایی هم برای شناسایی قبرهای جمعی بعمل آمد.

بر طبق گزارش، عملیات نظامیان حاکم در گواتمالا تنها مخالفان را نشانه نرفته بود، بلکه هدف آنها در وهله اول ایجاد ارباب در جامعه بود. بسیاری از قربانیان را انسانهای بی‌دفاعی تشکیل می‌دادند که هیچگونه ارتباطی با مخالفان مسلح نداشتند. کشتن کودکان در جلوی چشمان والدین، تجاوز به زنها و نابودی زمینها در این راستا بود. بیش از دیگر اقشار، قوم مایا، که از محروم‌ترین اقشار جامعه گواتمالا می‌باشد، قربانی کشتار های جمعی نظامیان واقع شد. کمیسیون عملیات دولت گواتمالا را علیه قوم مایا در سالهای ۱۹۸۳-۱۹۸۱، در زمره جنایتهای گنوسید شمرد.

برای جلب توجه جهانیان به این کشتار و آواره کردنها، خانم ریگو برتا منچو، رهبر بومیان گواتمالا وارد کارزار شد. وی در سال ۱۹۹۱ شکایتی علیه مقامات نظامی، از جمله رئیس سابق ستاد ارتش گواتمالا به اتهام فرماندهی کشتار و شکنجه قوم مایا تسلیم دادگاه اسپانیا کرد. شکایت برتا منچو به دادگاه یک کشور دیگر به این دلیل توجیه قانونی می‌یافت که در خاک گواتمالا نظامیان با استفاده از قانون مصونیت برای آنها می‌توانستند از هر نوع محاکمه و پیگرد قانونی در امان باشند. دیگر اینکه در بین قربانیان جنایتهای نظامیان، شهروند اسپانیایی هم وجود داشت. این

دادخواست در آن زمان از نظر حقوقی در اسپانیا مورد توجه قرار نگرفت و به دادگاههای فرانسه، بلژیک و ایتالیا هم ارائه شد. انعکاس سیاسی این اقدامات بیشتر از دستاوردهای حقوقی آن بود. جایزه صلح نوبل ۱۹۹۲ به خانم ریگو برتا منچو تعلق گرفت.

کمیسیون در گزارش خود غیر از ارائه نمونه های حاد عملیات خشونت بار و جنایت به بررسی دلائل آنها هم پرداخته بود و انگشت اتهام را بر مسائل زیر نشانه رفته بود:

- نژادپرستی. برای اولین بار در تاریخ گواتمالا بحث الگوهای فرهنگی و سیاسی نژادپرستی راهی در جامعه گشود.
- نهادقضائی ناعادلانه
- ساخت ضددموکراتیک نهادهای دولتی، که باعث می شد دولت عملاً زیر سلطه نیروهای نظامی قرار گیرد.
- دکترین ضدکمونیسم به بهانه امنیت ملی و در همین ارتباط پشتیبانی دولت آمریکا و CIA از این سیاست.

گزارش، ایالات متحده آمریکا را برای درگیر شدن در "عملیات جنائی" در گواتمالا و یاری به سیستم سرپا فاسد این کشور محکوم کرد. این حملات آشکار از طرف کمیسیونی، که از طرف سازمان ملل حمایت می شد، سیاست آمریکا را در سطح جهان زیر سوال می برد. روزنامه هرالد تریبون نوشت ایالت متحده خود به کمیسیون حقیقت

نیازمند است. در مارس ۱۹۹۹ رئیس جمهور کلینتون در بازدید از گواتمالا سیاست دولت خود را در قبال این کشور يك اشتباه دانست و آن را مورد انتقاد قرار داد.

کمیسیون به تفصیل توصیه هائی را برای جلوگیری از جنایتهای گذشته و همچنین برای برداشتن گامهائی در جهت بهبود وضعیت حال ارائه داد. مثلا پیشنهاد کرد که يك برنامه بازسازی ملی تهیه شود و به قربانیان برای سامان دادن به زندگی شان کمکهای لازمه صورت گیرد. این کار می توانست به ترمیم و جبران خسارت آنها و همچنین به باز گرداندن حیثیت برباد رفته شان یاری رساند. از دیگر توصیه ها: نبش قبرهای جمعی، شناسائی آنها و دفن دوباره آنها؛ روشن ساختن سرنوشت ناپدید شدگان و بالاخره کمک به انتشار و توزیع گزارش در سطح همگانی.

دولت گواتمالا در مقابل گزارش کمیسیون با نوعی بی تفاوتی و سردی عکس العمل نشان داد. رئیس جمهور آوارو آرزو گرچه توصیه ها را گامی در جهت کارآئی بیشتر توافقات صلح قلمداد کرد اما برای پیگیری آنها قولی نداد. تنها به این اکتفا کرد که بگوید موسسه ای را برای جبران خسارت به قربانیان با میزان مالی ۲ میلیون دلار در نظر گرفته است. يك سال بعد، اما رئیس جمهور منتخب جدید واکنش مثبت تری نسبت به گزارش نشان داد. وی در اولین نطق رسمی خود پای بندی خود را به توصیه های کمیسیون اعلام داشت و ضمنا یکی از اعضای سابق کمیسیون را به عضویت کابینه اش

گماشت. اما پرداخت خسارت به قربانیان همچنان بلا تکلیف ماند.

شناساندن جنایتکاران به مردم و موضوع مجازات

گرچه در گزارش کمیسیون قید شده بود که بخش بزرگی از آزارها و جنایتها با آگاهی یا دستور مقامات بالای دولتی و نظامی صورت گرفته است، اما بر اساس توافق‌هایی که در مذاکرات صلح صورت گرفته بود، از نام بردن اشخاص در آن خودداری شده بود. این موضوع انتقاداتی را به دنبال داشت. خانواده‌های قربانیان و بازماندگان جنایتهای گذشته حق خود می‌دانستند که بدانند چه کسانی مسبب رنج‌های آنها بوده‌اند و این افراد به جامعه معرفی شوند. فاش‌نساختن نام عاملان جنایتها، محاکمه و مجازات آنها را دشوار می‌ساخت. مانع دیگر در راه محاکمه و مجازات، قانون عفو بود که کنگره گواتمالا زیر نفوذ نظامیان در سال ۱۹۸۷ گذرانده بود. این قانون نیروهای نظامی و امنیتی را از مجازات مصون می‌داشت. حتی پس از تحولات در کشور نظامیانی که مسئول جنگ و قتل‌عامها بودند، نه تنها بی‌هراس از مجازات و علنی‌شدن در کشور زندگی می‌کردند، بلکه حتی پستهای سابق را هم دارا بودند.

کمیسیون گرچه از عاملین جنایتها نام نبرده بود، اما قانون مصونیت برای نظامیان را مغایر با عدالت دانسته و

خواستار محاکمه و مجازات آنها شده بود و همچنین از ارتش درخواست کرده بود که مرز خود را با مقاماتی که حقوق بشر را پایمال کرده اند، روشن کند. گزارش کمیسیون گرچه بلافاصله محاکمه و مجازات مسئولین قتل و شکنجه را بدنبال نداشت، اما راه را برای آن هموار کرد. شاید گواتمالا هم همچون شیلی و آرژانتین احتیاج به سپری شدن زمان و تحولاتی در جامعه داشت تا به تصفیه حساب خود با گذشته بپردازد.

در سال ۱۹۹۸ نیروهائی که علیه قانون بخشودگی نظامیان بودند، اتحادی تشکیل دادند. آنها می‌کوشند تا موانع بر سر راه محاکمه جنایتکاران برداشته شود. در نامه سرگشاده‌ای به رئیس‌جمهور آوارو آرزو، که ضمناً اعلام موجودیت شان هم بود، چنین نوشتند:

” حق بخشودن قاتلان و مجرمان تنها حق قربانیان است. کسانی که مرتکب قتل و جنایت شده اند، باید علناً به کرده‌های خود اعتراف کنند. آنها باید از تمام پستهای دولتی کنار گذاشته شوند. . .“

وقتی در ژانویه ۲۰۰۴ یک مقام بالای ارتش، خوان والنسیا، به سی سال زندان محکوم شد، این امید پا گرفت که این حکم گامی باشد در تلاش برای الغای قانونی که نظامیان را از مجازات مصون می‌دارد. والنسیا به اتهام شرکت در کشتار و آواره ساختن قوم مایا و قتل یک زن محقق رشته مردم‌شناسی، که موضوع کارش را تحقیق در باره قتل عام قوم مایا قرار داده بود،

محاكمه می‌شد. قانون عفو ۱۹۹۶ جرم گنوسید را از موارد بخشودگی مستثنی می‌دانست.

در آوریل ۲۰۰۵ پنج سیاستمدار این کشور به جرم اظهارات نژادپرستانه علیه قوم مایا از طرف دادگاه محکوم شناخته شدند. طرح این شکایت را خانم منچو به دادگاه ارائه داده بود. این اولین بار بود که بر طبق قانون مجازات تبعیض نژادی، کسانی از مقامات بالا محکوم شناخته می‌شدند. این قانون در سال ۲۰۰۳ تصویب شده بود.

پرو

درگیری بین گروه راه درخشان و نیروهای حکومتی در پرو، که بیست سال ادامه داشت، این کشور فقیر آمریکای لاتین را در یک دور خشونت و ترور فرو برد و حاصلش دهها هزار کشته و روستاهای سوخته و ویران بود. اثرات روانی این دوره پروحشت بر روی بازماندگان و خانواده های قربانیان نه با آمار و ارقام قابل سنجش است و نه قابل درمان.

این دور ترور از سال ۱۹۸۰ با تاسیس گروه راه درخشان آغاز شد و تا سال ۲۰۰۰ ادامه داشت. پایگاه اولیه این گروه که خود را طرفدار اندیشه مائو می‌دانست، در دانشگاه آی‌اچ‌اچو شکل گرفت. آی‌اچ‌اچو از محروم ترین مناطق پرو است که ساکنان آن را بومیان تشکیل می‌دهند و اینها همواره مورد تبعیض و تحقیر مردم اسپانیایی زبان

واقع شده‌اند.^{۲۶} شعار و ادعای راه درخشان، که رفع این تبعیض‌ها بود، در عمل تنها باعث وخیم‌تر شدن اوضاع این منطقه شد. ارمغان آنها، که به شدیدترین شیوه‌های ترور و شکنجه متوسل می‌شدند، قتل عام روستائیان و نابودی زمین‌ها بود. شاید بتوان روش آنها را با شیوه‌های جنایتبار پولپوت در کامبوج مقایسه کرد. آنها مخالفان خود و نیز کسانی را که از همکاری با آنها سرباز می‌زدند، جلوی چشم دیگران گردن می‌زدند، زبان‌شان را می‌بریدند و هنگام بازگشت به پایگاه‌شان، نوجوانان و حتی کودکان را برای سربازگیری با خود می‌بردند.

دولت این روستاها را به حال خود رها کرده و اگر هم در آن مناطق ظاهر می‌شد نه برای حفظ امنیت، بلکه برای شکنجه و آزار مردمی بود که از دست آن گروه جان سالم بدر برده بودند. نیروهای نظامی از روستائیان انتقام می‌گرفتند که جوانانشان به گروه راه درخشان پیوسته‌اند. اینکه این جوانان نه به دلخواه، بلکه با تهدید و شکنجه از طرف راه درخشان ربوده می‌شدند، در رفتار نظامیان با مردم بی‌دفاع، که عمدتاً زنان و کودکان بودند، تأثیری نداشت. برای نظامیان حتی پوشیدن پانچو، لباس محلی

^{۲۶} پیشتر هم در سال ۱۸۲۴ در منطقه آی‌اچوچو کشتار و سرکوب بومیان، که خواستار استقلال بودند، صورت گرفته بود. نام آی‌اچوچو، که به زبان محلی جوی خون معنی می‌دهد، از همان وقت بر این منطقه نهاده شد.

بومیان، و تکلم به زبان مادری نشان "تروریسم" بود و بهانه قتل عام آنها.

این حوادث دردناک و سرگذشت اسفبار دهها هزار بومی روستائی، که قربانی شکنجه و قتلعام شدند و سرنوشت ناپدیدشده‌ها با جزئیات تمام در گزارش نه‌جلدی "کمیسون حقیقت و آشتی" پرو ثبت شده‌است. کمیسون در سال ۲۰۰۱ تشکیل شد و در طی دو سال کار پیگیر توانست شهادت ۱۷ هزار نفر را ثبت کند. مانند آفریقای جنوبی، جلسات کمیسون علنی بود و همه می‌توانستند در آن شرکت کنند. اسامی قربانیان، که بیش از ۶۹۰۰۰ نفر می‌شدند، جمع‌آوری شده و در یک بانک اطلاعاتی، قابل دسترس برای همگانی قرار گرفت. کمیسون توانست قبرهای جمعی را شناسائی و نبش قبر کند. و به هدف زنده داشت خاطره گذشته یک نمایشگاه دائمی ترتیب داد که در ضمن حاوی آرشیوی از مشخصات و عکس قربانیان بود.

در گزارش کمیسون عواملی که در هر منطقه محرك خشونت بوده اند، و نیز برخورد و رفتار نهادهای مختلف و گروه‌های سیاسی آن منطقه در ارتباط با خشونت‌ها مورد تحقیق و تحلیل قرار گرفته‌بود. شیوه‌های مختلف شکنجه‌های اعمال شده و نحوه قتل و همچنین زمینه‌های تاریخی و اثرات روانی و سیاسی هر یک از آن موارد، بررسی شده بود. گزارش به ویژه به تجاوز علیه زنان که یکی از شیوه‌های رایج در آزار و شکنجه بود پرداخته بود.

طبق تحقیقات کمیسیون، نیمی از جنایتها توسط گروه راه درخشان و حدود ۳۰ درصد آنها با مسئولیت نیروهای ارتشی و دولتی صورت گرفته بود. گروه توپاک آمارو هم مسئول بخشی از اعمال خشونتبار گذشته شناخته شد. کمیسیون اسامی ۱۲۰ نفر از مقصران اصلی این جنایتها و همچنین نام متمهین احتمالی را برای محاکمه و مجازات تقدیم دادستانی کرد. به گفته رئیس کمیسیون تعداد عاملین جنایت بسیار بیشتر از اینها بود. این اسامی محدود به اعضای گروه تروریستی راه درخشان نمی‌شد. در بین آنها، وابستگان به نیروهای ضدشورش ارتش، پلیس و نیروهای شبه‌نظامی و همچنین تعدادی از اعضای گروه توپاک آمارو هم دیده می‌شد.

افشای مامورین ارتش برای وابستگان به این نهاد و برای محافظه‌کاران سنگین آمد. آنها کمیسیون را مورد انتقادات شدید و تهدید قرار دادند. یکی از نمایندگان کنگره با خشم فراوان اعضای کمیسیون را کسانی دانست که "از طرف کمونیستها هدایت می‌شوند و صلاحیت ندارند که دیگران را متهم کنند."

کمیسیون توصیه هائی برای ترمیم خسارت به بازماندگان قربانیان و کسانی که از خانه و روستای خود رانده شده بودند، ارائه داد. پرداخت غرامت برای همه قربانیان، آنطور که قاضی دادگاهی حکم داده بود، به مبلغی بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار نیاز داشت. روشن بود برای کشوری مثل پرو این به رویا می‌مانست. بنابراین

کمیسیون اقدامات عملی و سمبلیک برای شناسایی رنج‌های قربانیان و قدردانی از آنها پیشنهاد کرد: مثل تامین هزینه تحصیلی فرزندان قربانیان و پرداخت مقرری بازنشستگی آنها به بازماندگان خانواده.

دیگر توصیه مهم کمیسیون برای پیشگیری از تکرار این گونه جنایتها مقابله جدی با نژادپرستی و رفع تبعیضات از بومیان بود. بیشتر قربانیان - قریب ۷۵ درصد - را بومیان تشکیل می‌دادند. گزارش تاکید کرده بود تا زمانی که جامعه بر اساس وابستگی قومی، یعنی سفیدپوستان اسپانیایی زبان با داشتن همه امتیازات و بومیان محروم، تقسیم شده باشد و تا زمانی که سفیدپوستان از شناسایی حق دیگران - مثلا حق تکلم و نگارش به زبان خود برای بومیان - سرباززنند، نمی‌توان امیدوار بود که گذشته تکرار نشود.

انتشار گزارش کمیسیون بحث‌هایی را در جامعه و به ویژه در بین گروه های حقوق بشر و کلیسا باز کرد. فقر و نژادپرستی دو عاملی بودند که بر طبق بررسی‌های گزارش زمینه ساز خشونتها بوده اند. می‌شود بدون از بین بردن این عوامل انتظار صلح و آشتی داشت؟

هائيتي

سه سال پس از کودتاي عليه ژان برتراند آريستيد، که به خروج وي از کشور انجاميد، وي دوباره در سال ۱۹۹۴ با حمايت نيروهاي بين‌المللي به کشور بازگشت. کمی پيش از بازگشت او گروهی از مردم هائيتي که در تبعيد بسر مي‌بردند با چند تن از وکلا نشستي داشتند و در مورد ضرورت تشکيل يك کمیسیون حقيقت به توافق رسیده بودند. پيشنهاد آنها مورد پذيرش آريستيد قرار گرفت و یکی از اقدامات اوليه او پس از بازگشت به قدرت اعلام تشکيل "کمیسیون حقيقت ملي و دادرسي" بود. اعضاي آن، که هفت نفر ميشدند، ترکیبی بود از چهار چهره ملي و سه نفر از شخصيت هاي بين‌المللي.

کمیسیون از همان ابتدا با مسائل اداری و سازمان‌دهی و نیز با مشکلات مالی سختی مواجه شد که به اختلال در تحقق اهدافش انجامید. کمیسیون‌های حقوق بشر که از آغاز مشوق ایده کمیسیون حقیقت بودند، به منتقدین آن تبدیل شدند. به رغم این مشکلات، اما کمیسیون توانست کار را ادامه دهد. گروه‌های کار آن به مناطق مختلف کشور رفتند و توانستند در عرض هفت ماه مجموعه‌ای از اظهارات بازماندگان قربانیان و شاهدان دوره پر از خشونت سه ساله نظامیان در هائیتی را تهیه کنند.

ده ماه بعد از شروع کار، کمیسیون در فوریه ۱۹۹۶ گزارش خود را منتشر و تقدیم آریستید کرد. این حادثه تاریخی همزمان شد با کناره‌گیری آریستید از قدرت. بنابراین رئیس‌جمهور آینده مسئول پیگیری توصیه‌های کمیسیون می‌شد که مهمترین آنها محاکمه و مجازات عاملین جنایتهای سه ساله نظامیان بود. این کار جدی گرفته نشد و حتی از توزیع گزارش در سطح جامعه جلوگیری بعمل آمد. فشار گروه‌های نظامی در جامعه همچنان ادامه داشت و این فضای ارباب‌سد راه اجرای عدالت و دادرسی در حق آنها شد. ترس از گروه‌های فشار همچنین باعث آن گردید که شاهدان و خانواده‌های قربانیان از ظاهر شدن در دادگاه سرباززنند.

کمیسیون برای پیگیری محاکمه و مجازات عاملین خشونتهای نظامیان به مجامع جهانی متوسل شد و لیستی از اسامی آنها را برای محاکمه در سطح بین‌المللی تقدیم شورای

امنیت کرد. کمیسیون نسخه ای از اسامی را هم در اختیار ریاست جمهوری گذاشت با این توصیه که پیش از عملی شدن هر گونه اقدام قضائی در مورد آنها از انتشار این اسامی خودداری شود. "کمیسیون ملی حقیقت و دادرسی"، همانطور که عنوان آن هم گواهی بود، هدف عمده خویش را اجرای دادرسی و عدالت قرار داده بود.

آریستید که بار دیگر در سال ۲۰۰۰ به ریاست جمهوری انتخاب شده بود، در سال ۲۰۰۴ بر اثر فشارهای دولت آمریکا و فرانسه بار دیگر مجبور به ترک کشور شد و بدنبال آن نیروهای حافظ سازمان ملل وارد هائیتی شدند. آریستید در حال حاضر در آفریقای جنوبی در تبعید بسر می برد و طرفداران او خواهان بازگشت وی به کشور هستند. ناآرامی و جنگ داخلی در این کشور، که از فقیرترین کشورهای جهان بشمار می رود، همچنان ادامه دارد.

اوگاندا

طرح کمیسیون حقیقت در اوگاندا با روی کار آمدن موسوینی در سال ۱۹۸۶ عملی شد. این دومین کمیسیون حقیقت یاب در اوگاندا بود. اولین آن در سال ۱۹۷۴ شکل گرفته بود. اما تحقیقات و نتایج کار آن به فراموشی سپرده شد و پیشنهادات کمیسیون برای جلوگیری از تکرار خشونت‌های گذشته اجرا نگردید. در آن زمان رئیس جمهور امین از انتشار گزارش کمیسیون ممانعت به عمل آورده بود. حتی کمیسیون سال ۱۹۸۶ هم هیچ ارجاعی به دستاوردهای این کمیسیون فراموش شده نداشت.

بنای کمیسیون دوم بر آن گذاشته شد که حوادث خشونت‌بار سال‌های بین ۱۹۶۲ تا ۱۹۸۶ را بررسی کند. تحقیق البته شامل بررسی خشونت‌هایی هم که توسط نیروهای رزمنده موسوینی صورت گرفته بود، می‌شد.

کار کمیسیون به دلیل مشکلات ناشی از نبود بودجه مالی مدتی دچار تعطیلی شد تا بالاخره در سال ۱۹۹۵ به پایان رسید. طولانی شدن زمان و وجود وقفه باعث کاسته شدن توجه مردم و مطبوعات نسبت به کمیسیون شد تا جایی که وقتی گزارش نهایی آن منتشر گردید، خیلی‌ها از آن مطلع نشدند. در ابتدا اشتیاق مردم برای دانستن حقایق گذشته زیاد بود. برخی از رادیو و تلویزیونها از کار کمیسیون گزارش می‌دادند. دلیل دیگر بر کم شدن توجه مردم

و به ویژه مطبوعات نسبت به کار کمیسیون، احیای مجدد نقض حقوق بشر در کشور بود که طبعاً حساسیت بیشتری را بخود جذب می‌کرد.

در گزارش توصیه شده بود که عاملین جنایتهای نقض حقوق بشر محاکمه و مجازات شوند و به این منظور کمیسیون پرونده های آنها را برای ارائه به دادگاه تقدیم دادستانی کرد. اما درخواست کمیسیون برای محاکمه جدی گرفته نشد و تنها موارد محدودی به دادگاه کشانده شدند. از نظر دستگاه قضائی تنها کسانی مجرم شناخته می‌شدند که بطور مستقیم دستشان به قتل و جنایت آغشته بوده باشد. به این ترتیب کسانی که فرمان این گونه اعمال را صادر کرده و یا سازمانده آن بودند، از مجازات مبری می‌شدند. این چنین استدلالی، که اصول محاکمات نورمبرگ^{۲۷} بر آن خط بطلان کشیده است، تنها از ناکارائی و غیرمستقل بودن قوه قضائی حکایت می‌کرد.

دلیل دیگری که سد راه محاکمات قرار گرفت- بسیاری از گزارشها بر آن تاکید داشته‌اند- امتناع شاهدان از حضور در دادگاه بود. خیلی از کسانی که پیشتر در برابر کمیسیون شهادت داده بودند، از تکرار اظهارات خود در برابر دادگاه خودداری کردند در مواردی حتی گفته های خود را پس گرفتند. این موضوع البته در کشوری که اسیر خشونت و جنایتهای عیدی امین و میلتن اوبوته بوده و وابستگان

در بخش محاکمات بین‌المللی در باره اصول محاکمات نورمبرگ صحبت خواهد شد.²⁷

آنها- مثل معاون عیدي امین - آزادانه در کشور می‌گشتند و برعکس، قربانیان آنها از امنیت و حمایت لازم برخوردار نبودند، جای شگفتی نداشت.

اما دلیل اصلی همانا، عدم تمایل قوه قضائیه به محاکمه قدرت‌مداران بود. اگر دادگاهها واقعا خواهان دادرسی بودند مدارک کمیسیون، حتی بدون حضور و شهادت قربانیان، برای اثبات جرم کافی بود. پیگیر نشدن دستگاه قضائی را در محاکمه عاملان جنایتهای گذشته در اوگاندا باید در دلایل سیاسی جست.

چاد

رئیس جمهور چاد، ادريس دبی، يك ماه پس از بدست گرفتن قدرت، در سال ۱۹۹۰ دستور تشکیل کمیسיוني را داد تا جرائم و جنایاتی را که توسط رئیس‌جمهور پیشین، حسین هابره و همکاران وی صورت گرفته بود، مورد تحقیق قرار دهد. کمیسیون از ۱۲ عضو تشکیل می‌شد و مامور بود اظهارات شاهدین و بازماندگان قربانیان و نیز اسناد و مدارکی را، که رژیم سابق از خود بجا گذاشته بود، جمع آوری کند. حوزه تحقیق کمیسیون شامل موارد زیر بود: جنایتهای سیاسی مثل دستگیری های غیرقانونی، ترور، قتل و آدم‌ربائی؛ همچنین جرائم سنگینی که رژیم هابره مرتکب شده بود و بهای آن فلاکت

بیشتر مردم بود، نظیر اختلاس از بودجه دولتی و داد و ستد مواد مخدر.

گرچه کمیسیون حقیقت چاد از اختیاراتی برخوردار بود که دیگر کمیسیونها فاقد آن بودند- مثل اختیار ضبط اموالی که می‌توانست به "روشن شدن حقیقت یاری رساند"- اما از داشتن امکاناتی بسیار ابتدائی و بودجه کافی محروم بود. مثلاً آنگونه که نویسندگان گزارش کمیسیون توضیح می‌دهند، تنها دو اتومبیل مستعمل در اختیار کمیسیون گذاشته شده بود. با خراب شدن آنها، که اغلب پیش می‌آمد، اعضا مجبور می‌شدند کارشان را برای رفتن به منطقه و مصاحبه با شاهدان تعطیل کنند. حتی مکانی که ستاد کار کمیسیون باشد، در اختیارش گذاشته نشده بود. بناچار قرارگاه مرکزی بازداشت‌های مخفی رژیم سابق، ستاد کار کمیسیون قرار گرفته بود. مانند کمیسیون اوگاندا، کار کمیسیون چاد هم چند بار به دلیل نبود تامین مالی دچار وقفه شد.

با تمام این مشکلات، کمیسیون اما توانست وظیفه خود را بعد از يك سال و نیم کار فشرده به پایان رساند. در ماه مه ۱۹۹۲ نتیجه تحقیق و بررسی‌های کمیسیون منتشر شد. اسامی و مشخصات ۴۰۰۰۰ نفر قربانیان جنایتهای رژیم هابره در این گزارش ثبت بود. شیوه‌های قتل و شکنجه زندانیان، که از زبان شاهدان و بازماندگان برملا می‌شد، چنان تکان دهنده بود که همه را غافلگیر کرد.

گزارش کمیسیون حقیقت چاد از دو ویژگی و برجستگی برخوردار بود: عاملین جنایت شناسایی شده و با عکس و مشخصات به مردم معرفی می‌شدند. به این ترتیب کمیسیون چاد اولین کمیسیونی بود که برای شناساندن جنایتکاران به مردم عکس آنها را هم منتشر می‌کرد. دیگر اینکه در گزارش خیلی صریح و آشکار نقش دولتهای خارجی و به ویژه نقش آمریکا در حمایت از رژیم حسین هابره برملا شده بود. برطبق مستندات گزارش دولت آمریکا يك مركز امنيتي در چاد را، که بخش بزرگی از جنایتهای رژیم سابق در آنجا صورت می‌گرفت، تامین مالی می‌کرده و کادرهای آن مرکز، در آمریکا تعلیم داده می‌شدند. پیشتر سازمان عفو بین الملل از این رابطه پرده برداشته بود، اما جدی گرفته نشده و خیلی ها آن را باور نکرده بودند.

گزارش کمیسیون حقیقت چاد به عنوان يك سند معتبر تاریخی شناخته می‌شود. سالها بعد از انتشار، زمانی که موضوع محاکمه بین المللی هابره به میان آمد، گزارش کمیسیون بار دیگر مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفت.

اما حکومت جدید چاد، که مبتکر تشکیل کمیسیون و بررسی جنایتهای گذشته بود، خود نتوانست حقوق بشر را در کشورش رعایت کند. طبق گزارشات سازمان عفو بین الملل نقض حقوق بشر از طرف نیروهای دولتی همچنان در کشور ادامه دارد. این مسئله باعث آن

گردید که بعضی ناظران حقوق بشر به تشکیل کمیسیون حقیقت در چاد با بدبینی بنگرند. به گمان آنها برای دولت جدید چاد کمیسیون وسیله‌ای برای کسب وجهه و به انحراف کشاندن توجه جامعه بین‌المللی از حوادثی است که در این کشور صورت می‌گیرد.^{۲۸}

سري لائون

سري لائون، فقيرترين کشور جهان، در دهه ۹۰ قرن بيستم به مدت نه سال درگير جنگ داخلي بين نيروهاي دولتي و شورشيان جبهه متحد انقلابي بود. حاصل اين جنگ، که در آن خشن‌ترين شيوه‌هاي کشتار و نقص عضوکردن انسانها بکار گرفته شد، ۵۰ هزار کشته و دهها هزار نقص عضو شده بود. در سال ۱۹۹۹ با ميانجيجري سازمان ملل توافق صلحي بين دو طرف بسته شد و براي حفظ آن نيروهاي حافظ صلح سازمان ملل در اين کشور مستقر شدند.

يکي از توافقات صلح، بخشودگي بي‌قييد و شرط براي هر دو طرف درگير جنگ بود. اين مسئله انتقادات زيادي را نسبت به حکومت سري لائون برانگيخت. اما انتقاد اصلي بايد متوجه سازمان ملل مي‌شد که مذاکرات را هدايت مي‌کرد. حکومت سري لائون در مذاکرات در موضع قدرت قرار نداشت. بخش بزرگي از کشور در دست نيروهاي شورشي جبهه متحد انقلابي بود و ارتش کشور هم به آنها پيوسته بود. موسس اين جبهه، که متکي به تجارت غيرقانوني الماس بود، چارلز تایلور رئيس جمهور ليبريا بود. مسئوليت بيشتريين جنايتهاي صورت گرفته در جنگ داخلي سري لائون متوجه نيروهاي چارلز تایلور بود.

بر اثر فشارها و راهنمائي هاي کميساريابي حقوق بشر سازمان ملل، خانم مري رابينسون، هر دو طرف دعوا بر سر تشکيل "کمیسیون حقيقت و آشتي" به توافق رسيدند. هدف اصلي اين کمیسیون مقابله با طرح عفو بي‌قيد و شرط، که از توافقات صلح بود، و نيز يافتن اشکالي از تسويه حساب با عاملان جنايتهاي سنگين بود، طوري که توافق بر سر بخشودگي هم رعايت شده باشد. سازمان ملل و مري رابينسون در صدد بودند که کمیسیون از اختيارات و نفوذ کافي براي پيشبرد کار خود برخوردار باشد. به اين منظور به پيشهاد آنها ابتدا طرح کمیسیون به تصويب مجلس نمايندگان سري لائون رسيد و از حکومت خواسته شد که با کمیسیون همکاري نمايد. براي اينکه ترکيب اعضاي کمیسیون اعتبار و بيطرفي آن را نشان دهد، بر سر يك ترکيب مختلط توافق شد: چهار عضو از خود کشور و سه عضو خارجي.

کمیسیون حقيقت و آشتي کار خود را در اواسط سال ۲۰۰۰، يك سال بعد از خاتمه جنگ در کشور، آغاز کرد. به دليل حمايت سازمان ملل، کمیسیون از اختيارات خوبی، مثل حق جلب افراد براي بازپرسى، برخوردار بود. بعد از يك سال کمیسیون کار خود را به پايان رساند اما گزارش آن در آن زمان منتشر نشد.

کار کمیسیون خاتمه يافته اعلام نشد و از سال ۲۰۰۲ با "دادگاه ويژه" اي که به درخواست سازمان ملل در اين کشور تشکيل شده است، همکاري مي‌کند. دادگاه ويژه

سری‌لائون بر اساس مدل دادگاه‌های بین‌المللی جنایت‌های جنگی یوگسلاوی و رواندا کار می‌کند با این تفاوت که هدایت آن از طرف سازمان ملل نیست و ترکیبی است از دادگاه‌های ملی و بین‌المللی. حدود بیست کشور و در راس آنها دولت آمریکا بودجه این دادگاه را تامین می‌کنند و محل دادگاه در فری‌تاون، پایتخت سری‌لائون، قرار دارد. متهم ردیف اول این دادگاه، که از سال ۲۰۰۴ آغاز به کار کرده‌است، چارلز تایلور است که هنوز به دادگاه تحویل داده نشده است. وی در نیجریه بسر می‌برد، کشوری که قرارداد رم مربوط به دادگاه کیفری بین‌المللی را امضا کرده‌است و بر طبق اساسنامه آن موظف به تحویل تایلور می‌باشد. سازمان عفو بین‌الملل و دیده‌بانان حقوق بشر تاکید دارند که دادگاه با حضور این جنایتکار بین‌المللی صورت گیرد و درخواست می‌کنند که جامعه جهانی برای تحویل آن به کشور نیجریه فشار آورد. مانند دادگاه بین‌المللی یوگسلاوی و رواندا، وظیفه این دادگاه هم محاکمه و حسابرسی از تمامی عاملین جنایتها و در راس آنها اعضای جبهه متحد انقلابیون نیست. بلکه محاکمه جنبه سمبلیک دارد و تنها چند چهره را دربرمی‌گیرد. در سال ۲۰۰۲، که این دادگاه تشکیل شد، بیشترین آنها، که قبلاً دستگیر شده بودند، آزاد شدند.

کمیسون حقیقت و آشتی سری‌لائون وظیفه اصلی خود را در خدمت دادگاه قرار داد تا نشان دادن حقیقت در سطح عمومی در جامعه. عدم انتشار گزارش آن هم دال بر همین بود.

اما شاید در این کشور محروم، که بیش از ۸۰ درصد مردم از خواندن و نوشتن محروم هستند و رسانه های همگانی چندان جایی در میان مردم ندارد، محاکمه و مجازات بیشتر به روشن شدن حقیقت کمک کند.

سری لانکا

در سال ۱۹۹۴ به حکم رئیس‌جمهور منتخب جدید سری لانکا، خانم چاندریکا باندارانایکه کوماراتونگا، سه کمیسیون مامور شد در باره کسانی که از سال ۱۹۸۸ در این کشور ناپدید شده بودند، تحقیق بعمل آورد. سازمانهای حقوق بشر به تعیین سال ۱۹۸۸ بعنوان مبدا دوره تحقیق کمیسیون انتقاد داشتند. بر اساس مدارک و شواهد آنها خیلی از ناپدید شدنها پیش از این تاریخ اتفاق افتاده بود.

هر يك از اين كميسيونها مامور تحقيق در ناحيه‌اي از کشور، که درگير جنگ داخلي بود، شد. حوزه کار يکي از كميسيونها را جنوب کشور، که از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۰ درگير جنگ بين نيروهاي دولتي و "جبهه آزادي خلق" بود، شامل مي‌شد. مسئوليت كميسيون ديگر ناحيه شمال شرق را دربرمي‌گرفت که اسير جنگ بين دولت و نيروهاي وابسته به "برهاي آزادي‌بخش تاميل" بود. اين جنگ که از سال ۱۹۹۰ آغاز شده بود، در زمان تشكيل كميسيون همچنان ادامه داشت و اين مانع دسترسي هيئت‌هاي كميسيون به منطقه و تماس با شاهدان و خانواده هاي قربانيان مي‌شد. حوزه تحقيق كميسيون سوم ناحيه مرکزي سري‌لانکا بود.

نحوه کار هر سه كميسيون نوعي خصلت جمعي داشت. كميسيون هيئت‌هائي از بين خود برمي‌گزيد و روانه منطقه مي‌کرد. آنها پس از جمع آوري اطلاعات در مورد شکايت شاهدان و خانواده هاي قربانيان با آنها به مصاحبه مي‌پرداختند. هر مصاحبه حدود ۱۵ دقيقه طول مي‌کشيد و در حضور هيئت‌هاي کار كميسيون صورت مي‌گرفت. سه كميسيون هماهنگي اندکي باهم داشتند و هر يك شيوه کار متفاوتي را براي خود برگزيد. در حالیکه دو كميسيون مصاحبه با قربانيان و شاهدان را بطور غيرعربي ضبط و ثبت مي‌کردند، در منطقه کار كميسيون سوم، گفته هاي قربانيان از طريق راديو پخش مي‌شد. خانواده‌هاي قربانيان از ترس انتقام به كميسيون فشار مي‌آوردند که اين کار را متوقف کند. پس از اينکه تعدادي از آنها به

طرق مختلف تهدید به مرگ شدند، علنی ساختن مصاحبه‌ها متوقف ماند.

محور کار هر يك از کمیسیونها روی جنبه‌ای از حقیقت‌یابی قرار داشت: یکی از آنها عمدتاً روی شناسایی عاملان جنایت و خشونت در منطقه کار خود، متمرکز شده بود؛ دیگری محور کار خود را بیشتر روی مرمت و جبران خسارتهای قربانیان قرارداد داده بود و دغدغه کمیسیون سوم ترویج آشتی ملی و بررسی راه‌هایی برای عملی ساختن آن بود.

کمیسیونها بیش از ۲۷ هزار ناپدیدشده را ثبت کردند. این رقم تنها مواردی را شامل می‌شد که ربوده‌شدن انسانها به مرگشان منجر شده‌بود. برای بررسی و روشن شدن وضعیت آنها کمیسیونها اختیار بازداشت مرتکبین این اعمال را داشتند. این اشخاص عمدتاً از نیروهای نظامی بودند. بیشتر آنها در برابر کمیسیون به تکذیب همه اتهامات پرداختند و حاضر به دادن اطلاعات نشدند.

کمیسیونها گزارش کارشان را در سپتامبر ۱۹۹۷ تقدیم رئیس‌جمهور کردند. گزارش به‌رغم نفوذ نظامیان در کشور بلافاصله انتشار علنی یافت. فشارهای سازمان عفو بین‌الملل و سازمانهای حقوق بشر، که کار کمیسیونها را زیر نظر داشتند، در علنی کردن گزارش بی‌تأثیر نبود. تفاوت‌های روش کار کمیسیونها در گزارش آنها نمایان بود. همه مناطق به یکسان مورد بررسی واقع نشده‌بود. مثلاً در حالیکه افشای موارد نقض حقوق بشر در ناحیه غرب و جنوب ۱۷۸ صفحه را به

اضافه ۳۰۰ صفحه زیرنویس به خود اختصاص داده بود، بررسی همین موارد در مناطق مرکزی و شمال غربی سری لانکا تنها در ۵ صفحه خلاصه شده بود.

پس از پایان کار این سه کمیسیون، کمیسیون دیگری از دل آنها ایجاد شد تا روند تحقیق و عملی شدن توصیه‌ها را پیگیری کند. این پیگیری اما، با کندي بسیار پیش رفت. در جنگ داخلی، که همچنان ادامه داشت، تکیه خانم باندارانایکه به ارتش بود. به این دلیل وی تمایل زیادی به انتقاد از عملکرد نیروهای ارتش و محاکمه کسانی که سبب جنایت و آدم‌ربائی شده بودند، از خود نشان نمی داد.

با وجود این ملاحظات و کندي کار، تداوم کار کمیسیون متوقف نشد و پرونده عاملین جنایتها از جریان خارج نشد. بنا به گزارش سازمان عفو بین‌الملل تکمیل بازجویی از مرتکبین، که پیشنهاد سه کمیسیون بود، ادامه یافت و تا اکتبر ۱۹۹۸ پرونده ۱۵ نفر از آنها به دادگاه ارائه شد.^{۲۹} و در تلاش برای ترمیم خسارت قربانیان، کمیسیون لیستی از کسانی را که به این کمکها سخت نیازمند بودند، تهیه کرد. به عده‌ای از قربانیان حق خسارت پرداخت شد. اما پیشبرد این کار آنقدر با تاخیر صورت گرفت و مبلغ پرداختی آنقدر ناچیز بود که به عوض رضایت قربانیان، سرخوردگی‌شان را بدنبال داشت.

مراکش

تحقیق و بررسی نقض حقوق بشر، روشن ساختن حوادث سیاه گذشته و شکل گیری کمیسیون حقیقت هنوز مسئله روز کشورهای عربی نشده است. این امر مستلزم تغییر حکومت و تحولات جدی سیاسی است که در کشورهای عربی رخ نداده است. در عراق هم که نظام دیکتاتوری صدام حسین سرنگون شده، حضور نیروهای آمریکایی و متحدانش، جنگ داخلی و ترور فضائی برای چالش با گذشته و تشکیل کمیسیون حقیقت باقی نگذاشته است. با اینهمه نیاز به این کار برای ایجاد آشتی و صلح در جامعه عراق بخوبی محسوس است. در مارس ۲۰۰۴ در اربیل، مرکز ایالت کردستان، نمایندگان از گروه‌های مختلف عراق، از روشنفکران، شخصیت‌های سیاسی و روحانیون شیعی و سنی گرد هم آمدند تا در یافتن راه‌های نزدیکی مردم به همدیگر و رفع کینه‌ها با هم مشورت و تصمیم‌گیری کنند. بر سردر محل کنفرانس نوشته شده بود:

”آشتي ملي تنها راه براي تامين صلح در جامعه و بازسازي عراق است.“

در اين كنفرانس در مورد تشكيل يك كميسيون آشتي، كه امر دادرسي عاملين نقض حقوق بشر را هم بدنبال داشته باشد، تصميم گيري شد. به نظر مي رسد كه عملي شدن اين تصميم در وهله اول منوط به پايان يافتن جنگ در عراق باشد.

مراكش از نادر كشورهاي عربي است كه در سالهاي گذشته شاهد تحولاتي در زمينه حقوق بشر بوده است. اين تحولات آميخته اي از يك سلسله اصلاحات كنترل شده از طرف شاه و تحرك سازمانهاي حقوق بشر بوده است. شاه حسن دوم در آخرين سالهاي حيات خود در دهه ۹۰، يك جمع مشورتي براي بررسي مسائل حقوق بشر در مراكش تشكيل داد. همزمان، يك سلسله اصلاحات جزئي در قوانين و نحوه رفتار با زندانيان ايجاد شد. اما شكسته شدن فضاي ارباب و تروري، كه در زمان حكومت او بر كشور حاكم بود، از سال ۱۹۹۹ با شروع حكومت محمد، پسر شاه حسن، آغاز شد.

در آن سالها، كه به دليل سختي و سنگيني اش به ”سالهاي سربي“ معروف شده بود، هرنوع انتقاد و عمل مخالف با مفقودالاثرو شدن و شكنجه همراه بود. سازمانهاي حقوق بشر، كه بعدها اجازه فعاليت يافتند از حدود ۲۰۰۰۰ مورد حاد نقض حقوق بشر در آن سالها گزارش داده اند. همچنين هويت ۱۵۰۰۰

نفر را که در اثر صدمات شکنجه و شرایط مخوف زندانها آسیب دیده‌اند، شناسایی کرده‌اند.^{۳۰} هزاران نفر در آن سالها به مدت نامعلومی ناپدیدشده و در زندانهای مخفی مورد شکنجه قرار گرفتند. شدیدترین محدودیتها و فشارها وابستگان نظامی را دربرمی‌گرفت که در کودتایی نافرجام علیه سلطان حسن دوم شرکت داشتند. نزدیک به دو دهه آنها در یک کمپ مخفی به نام تازمامارت اسیر بودند. وقتی بر اثر فشارهای بین‌المللی در سال ۱۹۹۱ درهای این سیاه‌چال مخوف، که سمبل "سالهای سربی" بود و سلطان حسن دوم همیشه وجود آن را انکار کرده‌بود، گشوده شد، تعدادی از زندانیان جان خود را از دست داده‌بودند بدون اینکه خانواده‌های آنها از سرنوشتشان آگاهی یافته باشند. بدنبال آن کودتای نافرجام دامنه سرکوب در کشور افزایش یافته بود.

در زمره قربانیان آن سالها همچنین استقلال‌طلبان ایالت صحرای غربی قرار داشتند. این ایالت که سابقا مستعمره اسپانیا بود، در سال ۱۹۷۵ به تصرف نیروهای مراکش درآمد. از آن زمان به بعد دولت مراکش از پیشنهاد سازمان ملل مبنی بر برگزاری فراندوم برای تعیین سرنوشت صحرا سرباز زده‌است.

اولین اقدام سلطان محمد برای دلجوئی از قربانیان، تشکیل کمیسیونی بود برای بررسی و تصمیم در باره پرداخت غرامت به

بازماندگان قربانیان. تحقیقات این کمیسیون اما انتشار علنی نمی یافت و مردم از آنچه بر قربانیان رفته بود، مطلع نمی شدند. خطری هم متوجه عاملین اعمال سیاه گذشته نبود و آنها مصون از تهدیدات بر سر پستهای خود باقی می ماندند. در مقابله و پاسخ به این کمیسیون، که برخورد با گذشته را به پرداخت غرامت مالی تقلیل می داد، زندانیان سیاسی سابق و فعالان حقوق بشر مراکش در سال ۲۰۰۱ در کازابلانکا دور هم جمع شدند و "فوروم حقیقت و انصاف" را تشکیل دادند. فعالیت این فوروم، که در چارچوب سازمانهای غیردولتی قرار داشت، تلاش برای تحقق خواسته های بود که در کمیسیون غرامت نادیده گرفته شده بود. از جمله: محاکمه عاملین جنایتهای گذشته، اعاده حیثیت از قربانیان، جستجوی قبرهای جمعی و دفن دوباره جانباختگان، فراهم ساختن امکانات برای تسهیل زندگی قربانیان نظیر تهیه امکانات آموزشی و سرپناه و مراقبتهای پزشکی برای کسانی که از عوارض جسمی و روحی شکنجه رنج می برند.

فوروم همچنین برای مقابله با فرهنگ فراموشی دست به ابتکاراتی زد: مثل برگزاری مراسم یادبود برای جانباختگان و تعیین روزی به عنوان "روز ناپدیدشدگان". فوروم توصیه های هم برای جلوگیری از آزار و شکنجه در زندانها داشت. از جمله: پذیرش قراردادهای بین المللی مربوط به پیشبرد موازین حقوق بشر، ایجاد یک بانک اطلاعاتی در مورد بازداشت شدگان، که دسترسی همگان به آن میسر باشد، گنجاندن آموزش

حقوق بشر در مدارس و دانشگاه‌ها و لغو نهادهای موازی پلیس رسمی یا دستکم کنترل آنها توسط مجلس نمایندگان.^{۳۱}

فوروم با انتقادات خود علیه کمیسیون غرامت و از آنجا که خواسته‌های قربانیان را نمایندگی می‌کرد، پایگاهی در میان آنها و سازمانهای حقوق بشر پیدا کرد. "مجمع مشورتی برای بررسی مسائل حقوق بشر" تلاش کرد بحث و مذاکراتی را بین خواسته‌های فوروم و دربار ایجاد کند.^{۳۲}

در ژانویه ۲۰۰۴ از طرف سلطان محمد کمیسیون جدیدی که کارکرد کمیسیون حقیقت را داشت، با نام "مرجع انصاف و آشتی" تشکیل شد. کار این کمیسیون جمع آوری اسناد نقض حقوق بشر در دوره شاه حسن دوم، که سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۹۹ را در برمی‌گرفت، بود. این بار بنا شد، اسناد و اظهارات شاهدان علنی شود تا مردم از حقیقت آنچه در زندانها و اردوگاه‌های مخفی گذشته بود، آگاه شوند. در پایان همین سال شاهدان امکان یافتند بنا به تمایل خود در برابر دوربین تلویزیون ظاهر شوند و از دردها و شکنجه‌هایی که بر آنها رفته بود، سخن بگویند. هر کسی ۲۰ دقیقه وقت صحبت داشت بدون اینکه مصاحبه کننده با سوالات خود صحبتها را قطع کند. نام بردن از عاملین را اما به آنها اجازه ندادند.

Susan Slyomovics, A Thruth Commission for Morocco: Middle East³¹
Peport 218, Spring 2001

³² همانجا

سخنگوي اتحاد حقوق بشر مراکش این گام مهمی در روشننگری گذشته دانست. اما تاکید کرد که نمی توان به همین بسنده کرد. هنوز سرنوشت صدها ناپدیدشده از ساکنین منطقه صحرا ناروشن باقی مانده و مجریان و رهبران اعمال گذشته به پاسخگویی فراخوانده نشده اند.^{۳۳}

گام مهم دیگری که پیشتر غیرممکن به نظر می رسید، در همین زمانها برداشته شد و آن تصویب قانون ضد شکنجه در مراکش بود. بر اساس این قانون عاملان شکنجه مجازات و با محکومیت های سنگین مواجه می شدند.

آنچه در مراکش می گذرد، حائز اهمیت است. با این وجود، مراکش هنوز وارد دوره "حقیقت یابی کامل"، آن گونه که مثلا در آفریقای جنوبی و آرژانتین پیش آمد، نشده است. در مراکش حکومت تغییر نکرده است. اصلاحات و تغییرات بشکل کنترل شده صورت می گیرد تا اساس حکومت زیر سوال نرود. انتقاد از خانواده سلطنتی هنوز در این کشور ممنوع است. گرچه در سالهای اخیر با ظاهر شدن روزنامه های مستقل، نام اغلب شکنجه گران برملا شده است، با اینهمه برخی از آنها هنوز در راس مناصب امنیتی قرار دارند.

این واقعیت که حکومت تلاش می کند تا تحقیق در مورد نقض حقوق بشر را خود در دست داشته باشد، مسئله را بغرنج می کند. به گفته بن ذکری، رئیس "فوروم حقیقت و

انصاف" پیچیدگی تغییرات در مراکش زمانی آغاز شد که حسن دوم جمع مشورتی برای بررسی مسائل مربوط به حقوق بشر را تشکیل داد. نهادی که طبعاً نمی‌توانست مستقل از دولت عمل کند. تناقض از همین جا برخاست: مراکش "ورق را برگرداند" بدون اینکه جرائم دولتی مورد توجه و تحقیق قرار گیرد.^{۳۴}

رواندا

این کشور در سال ۱۹۹۴ شاهد یکی از بزرگترین گنوسید (کشتار قومی) سده بیست بود. در عرض ۱۰۰ روز - آوریل تا ژوئیه - بیش از ۸۰۰ هزار نفر به قتل رسیدند. قربانیان را توتسی و کسانی که جدا از تعلقات قومی‌شان، مخالف تشدید تخصیصات قومی بودند، تشکیل می‌دادند. سازمان دهندگان این کشتار، نیروهای نظامی و افراطیون هوتو بودند که بعد از سقوط هواپیمای رئیس‌جمهور، هابیاری مانا، قدرت را در دست گرفته بودند. هابیاری مانا در

راه بازگشت از کنفراسی در تانزانیا بود، که هواپیمایش بطرز نامعلومی سقوط کرد. این حادثه که جرقه‌ای شد برای جنایت علیه مردم بی‌دفاع، همچنان در پرده ابهام مانده است. این کنفراس پیرامون عملی ساختن قرار داد صلحی برگزار می‌شد که در آگوست ۱۹۹۳ بین دولت وی و شورشیان توتسی بسته شده بود.

افراطیون هوتو که مخالف هر نوع کنار آمدن با توتسی بودند، از ماه‌ها پیش در تدارک و سازمان دادن کشتار آنها بودند. افراطیون هوتو در هر لباسی از نظامی و شبه نظامی گرفته تا کشیش و معلم از طریق فرستنده های رادیویی کشور، که به تمامی در اختیارشان بود، هوتو را به کشتار توتسی و مخالفان و غصب اموال آنها فرا می خواندند. چنان‌کینه قومی که همسایه را به کشتن همسایه، معلم را به کشتن دانش آموز و کشیش را به همدستی در کشتار اهالی منطقه برانگیخت، از کجا ناشی می‌شد؟

وقتی کینه چنین ابعادی می‌گیرد، دیگر نمی‌توان آن را با اختلافات متداول قومی توضیح داد. کینه وقتی به یک کشتار سازمان یافته تبدیل می‌شود، قطعاً عوامل سیاسی و تاریخی در آن دخیل هستند. با ورود استعمار بلژیک به رواندا در سال ۱۹۱۶ تعادل سیاسی و اجتماعی در این جامعه بهم خورد. پیش از آن هم هوتو و توتسی اختلافاتی با یکدیگر داشتند اما این اختلافات هیچ وقت به کشتار جمعی نیانجامیده بود. هوتو قشر دهقانان را

تشکیل می‌داد و توتسی به پرورش دام مشغول بود. هر دو اما متعلق به یک جامعه و دارای زبان و فرهنگ مشترکی بودند، همیشه با هم مراوده داشتند و بین دو گروه ازدواج هم معمول بوده است.

دو سیاست نادرست توسط بلژیکی‌ها به این اختلافات دامن زد: اول اینکه بلژیکی‌ها در کمک گرفتن در اداره کشور به توتسی‌ها که اقلیت را تشکیل می‌دادند، تکیه کردند و با این سیاست نخبگانی از توتسی بوجود آمد که همیشه خاری بود در چشم هوتو، که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند. دوم اینکه این سیاست بلژیکی‌ها بود که مردم در کارت شناسایی با تعلقات قومی‌شان مشخص شوند.

پس از اعلام استقلال در سال ۱۹۶۲ و برقراری سیستم انتخاباتی در رواندا، ورق به نفع هوتو برگشت. آنها که اکثریت را در جامعه تشکیل می‌دادند، همیشه برنده انتخابات بودند. توتسی از همه پستها کنار گذاشته شد و تبعیضات علیه آنها آغاز شد. بخش بزرگی از آنها مجبور به فرار شدند و در اردوگاه‌های کشورهای همسایه پناه جستند. تا سال ۱۹۹۰ حدود نیم میلیون توتسی خانه و روستای خود را ترک کرده بودند.

در سال ۱۹۹۰ شورشیان توتسی جبهه میهن پرستان رواندا را، که از حمایت بروندی برخوردار بود، ایجاد کردند و مبارزه مسلحانه را علیه تبعیضات حکومت هوتو در رواندا آغاز کردند. در بروندی بر عکس

رواندا توتسی اکثریت را تشکیل می داد. در آگوست ۱۹۹۳ بین رئیس جمهور هابیاری مانا و شورشیان توتسی پیمان صلحی منعقد شد که در آن طرفین در مورد حکومتی که متشکل از هر دو طرف باشد، توافق کردند. افراطیون و نخبگان هوتو که مخالف هر نوع توافقی با توتسی بودند و راه حل را در نابودی جمعیت توتسی می دیدند، مانع عملی شدن این توافق شدند.

در آوریل ۱۹۹۴ با کشته شدن رئیس جمهور هابیاری مانا، ارتش قدرت را در دست گرفت و بلافاصله دستور قتل عام مردم توتسی و همه کسانی را - اعم از توتسی یا هوتو - که مخالف سیاست حذف و کشتار بودند، صادر کرد. شبه نظامیان افراطی هم که از تحریکات نژادپرستانه برانگیخته بودند، وارد میدان شدند. این کشتار نژادی که صد روز به درازا کشید و در آن بیش از ۸۰۰ هزار نفر کشته شدند.^{۳۵} قاتلین قربانیان خود را زجرکش و با ساتور به قتل می رسانند و زنان را پیش از قتل مورد تجاوز قرار می دادند. شاهدان و بازماندگان گزارش داده اند که گاه زجرکش کردن قربانی ساعتها بطول می انجامید.

این قتل عام بزرگترین کشتار قومی قرن بیستم بعد از کشتار یهودیان توسط نازی های آلمان است. تلخ تر آنکه کشتار یهودیان درس عبرتی برای جهانیان نشد. جهان در برابر کشتار در رواندا تنها یک

³⁵ بعضی منابع از یک میلیون قربانی خبر می دهند.

تماشاچي باقي ماند. سازمان ملل به جاي تقويت نيروهاي كلاه آبي، كه از اكتوبر ۱۹۹۳ براي جلوگيري از چنين حوادثي وارد رواندا شده بود، با شروع كشتار آنها را از اين كشور خارج ساخت. در حاليكه رومرو دالر، فرمانده اين نيروها از مدتها پيش كشتار را پيش بيني کرده و اين را به مقرر سازمان ملل در نيويورك اطلاع داده بود. اين كشتار بهيچوجه غير منتظره نبود. افراطيون هوتو از مدتها پيش با بوق و كرنا در تدارك آن بودند.

دولت فرانسه هم در اين كشتار بي‌تقصير نبود. اين كشور از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۳ به دولت رواندا در جنگ عليه شورشيان تبعيدي توتسي كمكهاي نظامي کرده بود. دالر براي جلوگيري از كشتار مصرا خواهان تقويت نيروهاي سازمان ملل در رواندا شده بود. اما همان طور كه دالر بعدها به تلخي آن را به جهانيان يادآوري كرد، سازمان ملل علاقه اي به رواندا نشان نداد و نيروهايش را از اين كشور خارج کرده به يوگسلاوي فرستاد. در حاليكه تلفات انساني در جنگ شش ساله در آن كشور هيچوقت به اندازه كشته هاي صد روزه رواندا نبود. به گفته دالر سازمان ملل ملتي را بر ملت ديگر ترجيح داد. كليسا هم زمينه سازي قتل عام قومي را در رواندا نه تنها محكوم نکرد بلکه به تشديد آن پرداخت در حاليكه هم هوتو و هم توتسي هر دو مسيحي بودند. كشورهاي ديگري هم كه شايد مي توانستند در جلوگيري از كشتار اقدامي انجام دهند،

نظير فرانسه و بلژيك، فقط به خارج كردن اتباع خود از رواندا اکتفا کردند.^{۳۶}

این فاجعه با پیشروی نیروهای جبهه میهنپرستان رواندا تا پایتخت و سرنگونی حکومت هوتو در ژوئیه ۱۹۹۴ پایان یافت.

وضعیت کنونی

پس از کشتار ۱۹۹۴، که فاجعه ملی رواندا محسوب می‌شود، حکومت و نیز سازمانهای مختلف غیردولتی تلاش های زیادی را در رفع زمینه هائی که به آن کشتار دامن زد، انجام داده‌اند. سعی آنها ایجاد يك هویت ملی رواندائی است آزاد از تعلقات قومی. مثلاً در این راستا وابستگی قومی که رسماً معرف هویت مردم بود، الغا شده است. بکار بردن واژه‌های هوتو و توتسی حتی در مدارس ممنوع و صحبت از اختلافات قومی قابل مجازات است. مطبوعات تلاش دارند در جامعه میل به آشتی را جایگزین کینه های قومی سازند. پرچم و سرود ملی جدید، که از سال ۲۰۰۲ شکل گرفته است، بر وحدت و آشتی ملی تکیه دارد.

۳۶ احساس‌گناه ناشی از ترك رواندا هیچ وقت رومرو دالر، فرمانده کانادائی سازمان ملل را آسوده نگذاشت این احساس بارها او را تا مرز خودکشی کشاند. دالر پس از واگذار کردن پستهای خود باز هم به رواندا سفر کرد و کتابی در باره کشتار ۱۹۹۴ رواندا نوشت و نقش سازمان ملل را به شدت مورد حمله قرار داد. برنامه دهمین سالگرد کشتار در کی گالی، پایتخت رواندا، در آوریل ۲۰۰۴ با سخنرانی رومرو دالر شروع شد.

در آوریل ۲۰۰۴ در دهمین سالگرد کشتار، مراسمی در کی‌گالی، پایتخت رواندا به مناسبت یادبود قربانیان با حضور کوفی عنان، دبیر کل سازمان ملل و نمایندگان از کشورها برگزار شد. این برنامه به یاری رسانه ها، افکار عمومی جهانی را متوجه جنایاتی کرد که در زمان وقوع مورد چشم پوشی قرار گرفته بود. به مناسبت دهمین سال کشتار موزه ای که به عنوان سمبل یادبود آن ایجاد شده بود، افتتاح شد. مدارس موظف هستند دانش آموزان را برای بازدید از این موزه ببرند. در این موزه با معماری مدرن و خیره کننده استخوان های رویهم تلنبار شده سخن می گویند.

با این همه غلبه بر نزاعهای قومی گذشته در یک زمان کوتاه امکان پذیر نیست. هنوز بخش هایی از مردم خود را در تقسیم بندی قومی هویتیابی می کنند و خود را متعلق به هوتو یا توتسی می دانند. حتی اعتقاد به حذف دیگری، هنوز از جامعه رخت نبسته است. این اعتقاد به ویژه در بین کسانی که به دلیل شرکت در قتل عام در زندان بسر می برند، شدیدتر است. بر اساس تحقیقی که یک پروفسور رواندائی و مسئول یک مرکز روان درمانی برای قربانیان در سال ۲۰۰۳ در بین زندانیان انجام داده بود، قریب به دو سوم آنها هنوز بر این باور بودند که کارشان درست بوده و باید کشتار را تا حذف همه مردم توتسی به پایان می بردند. آنها می دانند که در وضعیت کنونی شانسی برای تکرار جنایات خود ندارند. اما این را به معنای پایان طرح

خود نمی دانند. این نشان دهنده آن است که تابو کردن گذشته تنها به ایجاد خشم فروخورده می انجامد که می تواند با کوچکترین تغییری در شرایط دوباره سربرآورد.

سلسله قتل هائی که در اواخر سال ۲۰۰۳ در یکی از ایالت های جنوبی رواندا صورت گرفت، زنگ خطری برای جامعه بود. در ژوئن ۲۰۰۴ هم در ایالت دیگری سه خانه متعلق به بازماندگان کشتار ۱۹۹۴ به آتش کشیده شد. این عملیات برای ارباب کسانی بود که حاضر بودند در دادگاهها علیه جنایتکاران شهادت دهند. شاید تصادفی نباشد که این عملیات به دنبال عفو و آزادی هزاران زندانی بود که از سال ۱۹۹۴ به جرم شرکت در کشتار در اردوگاهها اسیر بودند. بسیاری از کسانی که آزاد شدند، محاکمه نشده بودند. به دلیل کثرت زندانیها دادگاهها فرصت رسیدگی به همه پروندهها را نداشتند. این عفو همچنین همزمان بود با بازگشت تعداد دیگری از متهمان به شرکت در کشتار به کشور در ازای تضمین بخشودگی.

بازگشت این فراریان به دنبال قرارداد صلحی صورت گرفت که در سال ۲۰۰۲ میان دولت کنگو (زئیر کنونی) و رواندا بسته شد. این پیمان صلح به جنگ داخلی در کنگو، که دنباله حوادث رواندا بود، پایان نداد. پیشروی نیروهای نظامی رواندا در کنگو به دنبال فرار حدود دو میلیون هوتو به کنگو صورت گرفت که به ادعای دولت رواندا از حمایت نظامی آن کشور برخوردار بودند. در

نتیجه حملات نظامی رواندا به اردوگاه های هوتو حدود ۲۰۰ هزار نفر کشته شده اند. دولت رواندا این عملیات خشونتبار را در داخل خاک کشوری دیگر برای جلوگیری از تکرار کشتار قومی توجیه می‌کند.

اما کشتار گذشته توسط هوتو نمی‌تواند توجیهی بر تجدید قتل‌عام شود. گرچه افراطیون هوتو در کنگو در صدد تشکیل ارتش و میلشای خود بودند تا بار دیگر در رواندا حمام خون راه اندازند اما جنگ و نظامی‌گری در آفریقا وضعیت را همیشه از آنچه که هست بدتر کرده است. جلوگیری از کینه های قومی با جنگ و نظامی‌گری میسر نیست. برعکس به تشدید آن می‌انجامد و اشکال بروز آن را فاجعه‌بارتر می‌کند. بدون یک تلاش بزرگ سیاسی و اجتماعی کینه های قومی از ریشه ناپدید نمی‌شوند و لازمه آن یک دموکراسی فراقومی و آزادی‌های سیاسی است. مردم باید امکان یابند با شعور و آگاهی، گذشته و فرهنگ نژادپرستی و برتری قومی را به نقد بکشند.

این مسئله مهم در رواندا مورد بی توجهی واقع شده است. در بهار ۲۰۰۴، در دهمین سالگرد کشتار جمعی، که روند حوادث اخیر در این کشور مورد توجه جهانی قرار گرفت، گزارشها حاکی از آن بود که آزادی مطبوعات در آنجا وجود ندارد و احزاب مخالف مورد آزار و اذیت واقع می‌شوند. در همان سال چند تن از شخصیت‌های نظامی و سیاسی، که به دلایلی برای حکومت رواندا خطری محسوب می‌شدند، بدون هیچ ردپایی

ناپدید شدند. مخالفان و بسیاری از روزنامه نگاران مجبور به ترك کشور شده اند. در تابستان ۲۰۰۴ مجلس نمایندگان رواندا از دولت کاگام در خواست کرد که لژ حقوق بشر رواندا را ممنوع اعلام نماید. آنها سازمانهای حقوق بشر کشور را به داشتن "ایدئولوژی گنوسید" متهم می کنند و انتقاد آنها را از نقض حقوق بشر دفاع از جنایتکارانی می دانند که به اتهام شرکت در کشتار ۱۹۹۴ در زندان بسر می برند. سازمانهای حقوق بشر این اتهامات را رد می کنند. این اقدامات محدود کننده آزادیها نه تنها کمکی به از بین بردن نژادپرستی قبیله ای نمی کند، بلکه همانطور که سازمان عفو بین الملل آن را به دولت رواندا گوشزد کرده است، جنگی است علیه جامعه مدنی.

در کشورهای همجوار رواندا، مخالفان را تنها افراتیون هوتو تشکیل نمی دهند. ناراضیان سیاسی هم به آنها افزوده شده اند. این دو، گرچه تا کنون دو صف کاملاً متفاوت را تشکیل می دادند، اما با تغییر گفتار هوتو تا حدودی همصدائی بین آنها به وجود آمده است. هوتو هم خواسته هایش را تحقق دموکراسی قرار داده است.

چالش با گذشته

چهار سال پیش از کشتار ۱۹۹۴، در مذاکرات صلح بین دولت رواندا و نیروهای مخالف مسلح توافق شد که کمیسیونی برای تحقیق در مورد جنایتهای هردو طرف، تشکیل

شود. اما از آنجا که دولت وقت رواندا به رغم توافق و قول خود هیچ اقدامی در این مورد نکرد، گروه‌های حقوق بشر محلی با دعوت از سازمانهای حقوق بشر کشورهای دیگر- ایالات متحده آمریکا، کانادا، فرانسه و بورکینافاسو- برای همکاری و سازمان دادن به چنین کمیسیونی، خود دست بکار شدند. گزارش این کمیسیون که در سال ۱۹۹۳ انتشار یافت، به‌ویژه برای دولتهای فرانسه و بلژیک، که حکومت رواندا را در آن سالها قویا حمایت می‌کردند، تکان دهنده بود. شاید خروج نیروهای فرانسوی از این کشور در همین سال بی ارتباط با این گزارش نبوده‌باشد.

اما این کمیسیون نتوانست جلوی کشتار بزرگی را که یک سال بعد از پایان کار آن رخ داد، بگیرد. چه عواملی باعث شد که چنان جنایتی در سال ۱۹۹۴ در رواندا اتفاق بیفتد؟ برای پاسخ به این پرسش و تحقیق در باره کشتار قومی یک کمیسیون بین‌المللی از طرف سازمان وحدت آفریقائی در سال ۱۹۹۹ مامور شد حول نزاع‌های درونی جامعه، عوامل زمینه‌ساز کشتار و نتایج اسفبار آن تحقیق کند. این کمیسیون کار خود را در سال ۲۰۰۰ پایان داد. این نهاد، که از همکاری دولت رواندا برخوردار بود، بیشتر خصلت کمیسیونهای تاریخی را داشت.

اما کمیسیونی- از نوع کمیسیون حقیقت- که اظهارات شاهدان را جمع‌آوری کند؛ جنبه‌های پوشیده حوادث را روشن سازد و بتواند سهمی در آشتی در جامعه و ایجاد هویت ملی

بري از تعلقات قومي ايفا کند، در رواندا
 ايجاد نشد. حذف واژه هاي هوتو و توتسي از
 فرهنگ زباني مردم، گرچه تلاشي براي آشتي
 ملي بود اما به اين معنا نبود که تعلقات
 قومي در رواندا ديگر نقشي در تعيين هويت
 مردم بازي نميکند. حذف اين واژه ها از
 کتابها، گرچه اقدامي ضروري و اوليه در
 ايجاد وحدت ملي عاري از تعلقات به هوتو و
 توتسي است، اما نبايد به معنای فراموشي
 گذشته و حذف تاريخ شود. کميسيون
 بين المللي و تلاشهاي ديگري که براي تحقيق
 در باره حوادث گذشته در رواندا صورت
 گرفته، نتوانسته است بحث بر روي زمينه
 هائي که اين کشتار فجيع را ميسر ساخت، به
 يك بحث گسترده اجتماعي تبديل کند. هنوز
 نکات پرابهام، مثل حادثه سقوط هواپيماي
 رئيس جمهور هابيارى مانا در آوريل ۱۹۹۴،
 که جرعه کشتار را افروخت، ناروشن مانده
 است. مطبوعات آزاد که بتوانند سهمي فعال
 در روشن شدن حقيقت و ايجاد يك گفتمان
 اجتماعي داشته باشند، در معرض سانسور و
 تهديد هاي دولتي قرار دارند.

در نبود فضاي سالم براي برخورد با
 گذشته، حقيقت هميشه در معرض تهديد پيش
 داوريها و کينه ها قرار دارد. خطر ديگر
 اين است که قدرتهاي بازنده يا برنده،
 حقيقت را به دلخواه خود نگارش کنند. هم
 اکنون هوتو تلاش دارد با قلب تاريخ،
 گنوسيد سال ۱۹۹۴ را منکر شود يا تقصير آن
 را متوجه توتسي سازد. کشتاري که در
 سالهاي ۱۹۹۶ و ۱۹۹۸ از طرف حکومت رواندا،
 در اردوگاه هاي هوتو در خاک کنگو صورت

گرفت، بهانه ای برای هوتو فراهم آورده است که خود را در موضع قربانی بنمایاند. گرچه حمله حکومت رواندا به اردوگاه‌های پناهندگان، با هر استدلالی که باشد، محکوم است و حتی در زمره جنایت علیه بشریت، اما نمی‌تواند به نفي کشتار ۸۰۰ هزار توتسی بیانجامد. طبیعتاً اگر يك کمیسیون حقیقت مستقل وجود می‌داشت، نمی‌توانست از کنار این کشتار بی‌تفاوت بگذرد.

زمینه کشتارهای قومی در رواندا و کشورهای همسایه آن هنوز برطرف نشده است. رهبران کشتار و کسانی که از این جنگ‌های برادرکشی نفع می‌برند، برای تکرار قتل عام از هیچ فرصتی دریغ نمی‌کنند. در آگوست ۲۰۰۴ کشتار دیگری در یکی از اردوگاه‌های پناهندگان در مرز بروندی و کنگو رخ داد که از هر نظر یادآور سال ۱۹۹۴ بود. این بار هم قربانیان از توتسی بودند و در يك حمله شبانه با چاقو به قتل رسیده یا سوزانده شدند. ۱۶۳ کشته در يك شب. این هشداري بود به همه، که جنایت هر لحظه می‌تواند تکرار شود اگر زمینه‌های آن از بین نرود. دولت بروندی این کشتار را به سربازان کنگویی نسبت داد. این شاید بخشی از واقعیت باشد. این فاجعه تداوم و حاصل رویدادهای هر سه کشور بود: تداوم قتل عام ۱۹۹۴ در رواندا، جنگ داخلی در بروندی و از هم پاشیده شدن کنگو.

مجازات جنایتکاران

محاکمه و مجازات عاملین کشتار ۱۹۹۴ هم در سطح داخلی و هم در سطح بین المللی جریان دارد. سه نوع تریبونال عهده دار این کار بزرگ شده اند:

- دادگاه بین المللی آروشا
- دادگاه ملی رواندا
- دادگاه های محلی موسوم به گاچاچا

دادگاه بین المللی آروشا

دادگاه بین المللی برای رواندا به دنبال قطعنامه شورای امنیت در نوامبر ۱۹۹۴ از طرف سازمان ملل در شهر آروشا، واقع در کشور تانزانیا تشکیل گردید. دلیل دخالت سازمان ملل ابعاد جنایت بود. کشتار ۱۹۹۴ گنوسید یا کشتار قومی و در زمره جنایت علیه بشریت قرار داشت که بر طبق مصوبه ۱۹۴۶ سازمان ملل در سطح بین المللی قابل مجازات است. همچنین به دلیل ابعاد فاجعه نهاد قضائی رواندا هم مانند دیگر نهادها از هم متلاشی شده و به نظر نمی رسید که در مدتی کوتاه قادر به محاکمه عاملان آن کشتار باشد.

اولین بار بود که در قاره آفریقا یک تریبونال بین المللی برای رسیدگی به کشتار قومی بوجود می آمد. این تریبونال مسئول رسیدگی به اعمالی است که در سال ۱۹۹۴ اتفاق افتاده و در چارچوب گنوسید (کشتار قومی) و جنایت علیه بشریت می گنجد و همچنین اعمالی که نقض کنوانسیون ۱۹۴۸ ژنو

و پروتکل الحاقی آن باشد مانند شکنجه و تجاوز.

کار تریبونال آروشا بسیار کند پیش می رود و این باعث نارضایتی قربانیان شده است. مسئولین آن دلیل کندي کار را سنگین بودن کیفرخواستها می دانند که تحقیق و بررسی آنها مستلزم زمان زیادی است. آنها همچنین از عدم همکاری مقامات رواندائی شکایت دارند و ایجاد مانع در دسترسی به پرونده ها را دلیل دیگری بر کندي کار تلقی می کنند. در مارس ۲۰۰۲ رئیس دادگاه آروشا اعلام کرد که کار این دادگاه زودتر از ۲۰۰۸ پایان نخواهد یافت.

کار این دادگاه در مقایسه با دادگاه ملی بررسی جنایات ۱۹۹۴ در داخل رواندا از دقت و سندیت بیشتری برخوردار است. مجازات حکم اعدام در این تریبونال وجود ندارد. حتی ژان کامباندا، نخست وزیر پیشین، که از سازمان دهندگان اصلی کشتار به حساب می آمد در این دادگاه به حبس ابد محکوم شد. دادگاه های ملی و نیز دولت رواندا از این امر خشنود نیستند و اعدام چنین کسانی را ضروری می دانند. یکی از دلایل عدم تمایل آنها به همکاری با تریبونال بین المللی نبود حکم اعدام توسط این تریبونال است. عدم استقبال دولت رواندا از محاکمات دادگاه آروشا همچنین باعث شده است که از پخش اخبار محاکمات در داخل رواندا تا حدودی ممانعت به عمل آید. این تریبونال در خود رواندا انعکاس بسیار کمتری داشته است تا خارج از مرزهای آن.

دادگاه ملي

به موازات دادگاه بين المللي آروشا و تقريباً همزمان با آن، دادگاه‌هاي داخلي رواندا هم رسيدگي به پرونده متهمان کشتار ۱۹۹۴ را آغاز کردند. دادگاه ملي همچون تريبونال بين المللي مواردی را مورد بررسی و قضاوت قرار می‌دهد که در رده اول جرائم مربوط به گنوسید می‌گنجد، یعنی سازمان دهی و فرمان قتل و غارت اموال. زمانی دادگاه ملي کار خود را شروع کرد که رواندا با کمبود شديد قاضي مواجه بود. در سال اول پس از قتل عام، حتی ۵۰ قاضي هم در کشور یافت نمی‌شد و در آن فضای وحشت و بی‌اعتمادی، جلب همین افراد هم ساده نبود. همین مشکل با شدتی بیشتر در جلب حقوق دانان بين‌المللي، که داوطلب همکاری بودند، خود را نشان می‌داد.

به رغم این مشکلات، سیستم قضائي در رواندا از حوزه هائی بود که از سال ۱۹۹۴ به بعد به سرعت خود را سازمان داد. در دسامبر ۲۰۰۱، پنج سال پس از شروع کار، این دادگاه ۶۵۰۰ متهم را به محاکمه فراخوانده بود. با این وجود حجم پرونده ها و تعداد متهمان آنقدر زیاد است که کار دادرسی در این دادگاه‌ها حتی اگر با این سرعت پیش رود، برای رسيدگي به تمامی پرونده ها ۲۰۰ سال زمان لازم است. ده سال بعد از آن فاجعه، زمانی که مقامات رواندا تا حدودی توانستند کسانی را که در کشتار دست داشتند، شناسائی و دستگيري کنند، به يك ارزیابی تقریبی از تعداد آنها دست

یافتند. قریب به نیم میلیون نفر شریک قتل عام بودند.

سرعت و قاطعیت در رسیدگی به پرونده ها گرچه یکی از نقاط قوت دادگاه ملی بوده است، اما نباید به بهای زیروا گذاشتن موازین حقوقی بین المللی تمام بشود. در سال ۱۹۹۸ که ۲۲ نفر به دنبال حکم این دادگاه در ملاعام اعدام شدند، به ادعای سازمانهای حقوق بشر استنادهای بین المللی در محاکمه آنها رعایت نشده بود. بر اساس گزارشات این سازمانها، وکلای این متهمان، که در بین آنها نام کارامیرا از محرکان و مبلغان قتل عام هم به چشم می خورد، فرصت و زمان دفاع از موکلین خود را نیافتند.

تریبونال گاجاچا

سهمی از وظایفی را که کمیسیون حقیقت و آشتی در آفریقای جنوبی ایفا کرد، در رواندا دادگاه های محلی گاجاچا عهده دار شدند. دلیل تشکیل این دادگاه ها از دو ضرورت مبرم ناشی می شد: سبک کردن بار زندانها و دادگاه ها و همچنین پیشبرد پروسه آشتی در جامعه. دادگاه ملی و همچنین دادگاه بین المللی آروشا قادر نبوده و نیستند نیم میلیون نفر را که متهم به شرکت در کشتار ۱۹۹۴ هستند، به محاکمه فراخوانند.

زندانیانی که از اردوگاهها به دادگاه های گاجاچا فرستاده می شوند، کسانی هستند که سالها حبس و کار در اردوگاه های بازسازی را پشت سر گذاشته اند و

اتهاماتشان در رده سنگین ترین جرائم، یعنی سازمان دادن و فرماندهی کشتار قرار نمی‌گیرد. اما قتل و تجاوز یا همکاری در ارتکاب این اعمال، حمله به اشخاص و تصاحب مال و زمین قربانی و دیگر موارد نقض حقوق بشر جرائمی هستند که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه های گاجاچا می‌گنجد. دلیل دیگر برای تشکیل دادگاه های گاجاچا، فراهم ساختن زمینه ادغام مجدد مجرمان در جامعه بود. برای کاستن از بار زندانها، که تحمل بار آن برای کشور فقیر رواندا تقریباً غیرممکن بود، عفو زندانیان از سال ۲۰۰۳ در دستور کار دولت قرار گرفت.^{۳۷} گروه- گروه از زندانیها آزاد شدند و باید به روستاهای خود باز می‌گشتند. اما از سر گرفتن کار و زندگی در کنار قربانیان نیاز به پروسه ای داشت که هم نوعی از محکمه باشد و هم امکان آشتی را با قربانیان داغ دیده فراهم آورد. ایده دادگاه های گاجاچا در راستای عملی ساختن این پروسه شکل گرفت. این دادگاه ها از مدل تجمع بومی برای مشورت و دادرسی که در آنها روح آشتی و مصالحه برجسته تر از روح مجازات و انزوای فرد خاطی است، برگرفته شده است.

دادگاه های گاجاچا، که تعدادشان بالغ بر ۱۲۰۰۰ می‌شود و آماده سازی آنها از سال

^{۳۷} برطبق گزارشات عفو بین الملل شرایط زیستی در اردوگاهها بسیار اسف بار است و سالانه تعدادی از زندانیان بر اثر گرسنگی و بیماری ناشی از عدم بهداشت می‌میرند.

۲۰۰۳ شروع شده بود، از مارس ۲۰۰۵ آغاز بکار کرده است. پروژه آماده سازی این دادگاه‌ها شامل تعلیم قاضی، آموزش و تشویق مردم برای شرکت در آنها و تشکیل چند دادگاه آزمایشی و نمونه می‌شد. دادگاه‌های گاجا متشکل از هیئت منصفه ای از اهالی روستا و اشخاصی است که در حکم قاضی عمل می‌کنند. وکیل مدافع در این دادگاه‌ها وجود ندارد. اشخاصی که نقش قاضی را ایفا می‌کنند، باید دوره های آشنائی با حقوق و قوانین را پشت سر گذاشته باشند. در این دادگاه قربانیان امکان می‌یابند در حضور کسی که باعث کشتار خویشان و عزیزان یا خانه خرابی آنها شده، از درد و رنجهای خود سخن بگویند و علیه مجرم شهادت دهند. مجرم به نوبه خود موظف به پاسخگوئی است. سپس دادگاه با توجه به نحوه برخورد مجرم با گذشته‌اش تصمیم می‌گیرد که آیا وی آمادگی پیوستن به جامعه و همزیستی در کنار دیگران را دارد یا نه. به شرط ابراز صداقت و اعتراف به گذشته، انتقاد از خود و پوزش از قربانیان، مجرم امکان می‌یابد که کار و زندگی اش را از سرگیرد.

تریبونال گاجا از آنجا که عفو را در ازای اعتراف و پوزش از بازماندگان و خانواده ها قرار می‌دهد و نیز از آنجا که اختیار تصمیم‌گیری در مورد عفو مجرم را دارد، شباهت هائی با کمیسیون حقیقت و آشتی آفریقایی جنوبی پیدا می‌کند. در هر دو کشور دستگاه سرکوب جنبه نژادی داشت. در هر دو کشور عاملین قتل و شکنجه از نهادهای سازمان یافته نظامی و امنیتی

فرا تر رفته، شبکه‌های نژادپرست تشکیل دادند که آماده به انجام همه گونه جنایتی بودند. به همین دلیل برخورد با گذشته در این کشورها از پیچیدگی خاصی برخوردار است و مسئله تصفیه حساب با گذشته نمی‌تواند به موضوع آشتی اجتماعی بی‌توجه باشد.

کاستی های تریبونال گاجاچا

اما برخلاف کمیسیون حقیقت و آشتی آفریقایی جنوبی، که پروسه روشنگری را با هدایت و سازمان‌یافتگی پیش برد، تریبونال گاجاچا به دلیل شکل و خصلت ابتدایی و سنتی خود فاقد تمرکز و سازمان یافتگی است. هیچ تضمینی وجود ندارد که داوری در مورد متهمی عادلانه پیش رود. این دادگاه‌ها بیش از اینکه بر مستندات و مدارک جرم و حادثه استوار باشد، بر اظهارات شاهدان استوار است و با موازین معتبر بین المللی، نظیر حضور وکیل مدافع در دادگاه، بسیار فاصله دارد. قضاوت بیشتر از اینکه به روند دادگاه مربوط شود به شخص قاضی بستگی دارد. کسانی که به عنوان قاضی حکم صادر می‌کنند، تا آن حدی که لازمه حرفه شان است از علم قضاوت بهره‌مند نیستند. گرچه یک دوره کارآموزی را پشت سردارند، اما این دوره کوتاه چند ماهه برای ایفای وظیفه سنگینی، که آنها بر عهده دارند، کفایت نمی‌کند. به ویژه اینکه مواردی که در این دادگاهها مورد رسیدگی و قضاوت واقع می‌شود، گرچه سازماندهی و فرماندهی کشتار و قتل عام را در بر نمی‌گیرد، اما در زمره جرائم جنائی و ماهیتا پیچیده قرار دارد مانند قتل و تجاوز.

دادگاه های گاجاچا تازه آغاز بکار کرده اند و داوری در باره شان هنوز زود است. به رغم ضعفها و کمبودها، که هم خود مقامات رواندا و هم سازمانهای بین المللی پشتیبان این دادگاه ها، تأییدش می کنند، این دادگاه ها که در محل وقوع جنایت تشکیل می شوند، می توانند سهمی در روشن شدن حقیقت ایفا کنند. با شروع این دادگاه ها و اعترافات مجرمان، چند گور دسته جمعی، که تا آن زمان برای خانواده های قربانیان ناشناخته مانده بود، کشف شد.

در عین حال اما، تأکید اغراق آمیز بر این که بدیل دیگری برای محاکمه نیم میلیون^{۳۸} زندانی متهم به شرکت در جنایت ۱۹۹۴ وجود ندارد، راه را برای جستجوی امکاناتی دیگر برای بهبود شرایط این نوع دادگاهها می بندد. سازمان عفو بین الملل ضمن اینکه تریبونال گاجاچا را امکانی برای تحقق خواسته ها و آرزوهای قربانیان و اجرای عدالت در رواندا می داند و روند آن را دنبال می کند، اما معتقد است می توان این دادگاه ها را به رعایت موازین حقوق بین المللی نزدیکتر کرد و در این رابطه توصیه هایی دارد از جمله: به رسمیت شناختن حق دفاع برای متهمین و همچنین حق تقاضای تجدید نظر در دادگاه های رسمی کشور، به ویژه در مورد محکومیت های

^{۳۸} احتمال دارد رقم نیم میلیون، که مقامات رواندا از سال ۲۰۰۴ آن را مطرح می کنند اغراق آمیز باشد. سازمان عفو بین الملل در سال ۲۰۰۲ از حدود ۱۱۰ هزار زندانی متهم به شرکت در کشتار و تجاوز در رواندا گزارش می دهد.

درازمدت و بالاخره حضور متهم در مرحله پیش دادگاهی، که در آن جرم او مورد رده‌بندی قرار می‌گیرد.

سازمان عفو بین الملل همچنین خطاب به مقامات رواندا توصیه‌هایی هم برای زندانها و کل سیستم قضایی می‌کند. از جمله: تعقیب موارد نقض حقوق بشر از جانب نیروهای دولتی، تلاش برای حفظ امنیت دادگاه و تضمین جانی متهمان، قاضیان و شاهدان و نیز رعایت حداقل‌های حقوق زندانیان، مثل ممنوع بودن شکنجه و بدرفتاری با زندانیان.^{۳۹}

۴

- بررسی و ارزیابی کار کمیسیونهای حقیقت

در دهه ۸۰ با آغاز روند جدید تحولات در جهان، که پایان حکومت‌های دیکتاتور را

^{۳۹} بیانیه مطبوعاتی سازمان عفو بین الملل در ۱۹ ژوئن ۲۰۰۲

نویسد می‌داد، کمیسیون حقیقت در بسیاری از کشورها پا گرفت و جایگاهی در مسائل سیاسی جامعه یافت. اگر مضمون اولیه کمیسیونهای حقیقت- مثلا در آرژانتین و شیلی- یافتن پاسخ سیاسی برای مسئله ناپدیدشدگان بود، این مضمون در روند خود گسترش یافت. اکنون که نزدیک به سه دهه از بوجود آمدن اولین کمیسیونهای حقیقت می‌گذرد، آنها وسیله‌ای مرسوم برای بررسی گذشته تاریک و خشونت‌بار شده‌اند و فعالیت آنها از مسئله ملی فراتر رفته است. گاه اعضای آن را شخصیت‌های بین‌المللی تشکیل می‌دهند. مثلا سه عضوی که از طرف خاویر پرزدو کوئیار، دبیرکل وقت سازمان ملل برای کمیسیون حقیقت السالوادور برگزیده شدند، از چهره‌های شناخته شده در سطح جهان بودند.

ترکیب اعضای کمیسیون حقیقت اهمیت زیادی دارد. انتخاب چهره هائی، که مورد اعتماد مردم بوده و همچنین در سطح بین‌المللی شناخته شده باشند، نه تنها باعث محبوبیت و نفوذ کمیسیون، بلکه به قدرت و کارائی آن هم منجر می‌شود. گاه اعتبار کمیسیون حقیقت چنان با این شخصیتها درهم آمیخته است که از هم جدائی ناپذیر می‌گردند. مثلا معروفیت و محبوبیت کمیسیون حقیقت و آشتی آفریقایی جنوبی بدون اسقف توتو غیرقابل تصور است. در آرژانتین انتخاب ارنستو سباتو، نویسنده مورد احترام مردم، به ریاست کمیسیون ناپدیدشدگان وجهه ویژه‌ای به آن بخشید. در شیلی کمیسیون حقیقت اغلب با نام کمیسیون رتینگ، رئیس آن، شناخته می‌شود.

کارشناسان بین المللی در حوزه کمیسیون حقیقت، نقش مشاور در نحوه شکل گیری آنها در کشورهایی که تشکیل کمیسیون در دستور روز قرار دارد، ایفا می کنند. کنفرانسهای متعددی در این زمینه برای تبادل تجارب تشکیل شده است. مهمترین آنها، کنفرانسی بود که در سال ۱۹۹۸ در بلفاست تحت عنوان "پروژه آشتی و برقراری صلح" و تحت تاثیر کمیسیون حقیقت و آشتی آفریقایی جنوبی تشکیل شد.

در مارس ۲۰۰۱ سه نفر از پیشگامان جهانی ساختن حرکت برای کمیسیون حقیقت، پریسیلا هاینر- در این کتاب از کار وی مکرر استفاده شده است- براندون هابر و پلونزیل، "مرکز بین المللی برای دادرسی دوره های انتقالی" را تشکیل دادند.^{۴۰} این مرکز، که دفتر آن در نیویورک قرار دارد، تلاش می کند یک ساخت شبکه ای از کمیسیون های حقیقت ایجاد کند تا در این زمینه تبادل تجارب و ایده ها برای همگان امکان پذیر گردد. این مرکز کارشناسان خود را به هر کشوری که ایجاد کمیسیون حقیقت در دستور کارشان قرار دارد، می فرستد تا تجربه ها و آموخته های دیگران را در اختیار فعالین این حرکت قرار دهند. مثلا این مرکز در روند آماده سازی، انتقال تجربه ها و آموزش روشهای جمع آوری اطلاعات به نهادهای دولتی و همچنین به گروه های غیردولتی در پرو شرکت داشت.

محور اصلي کار کمیسونهاي حقيقت تلاش براي تحقق سه هدف بوده است: روشن شدن حقيقت؛ ترميم رنجهها و تلاش براي جبران خسارات قربانيان و بالاخره پيشگيري از تکرار خشونتهاي گذشته.

۱- روشن شدن حقيقت

سهمي که کمیسیون در روشن شدن حقيقت ایفا می‌کند، متفاوت است با کار يك کمیته تحقيق، که واقعه یا عملي را عمدتاً از طريق اطلاعات و مدارك و در نهایت از طريق بازجوئي از مرتکبين، مورد تحقيق قرار می‌دهد. ضمن اینکه کمیسیون حقيقت از این روشها بهره می‌جوید اما تکیه اصلي‌اش بر تجربه قربانيان و شاهدان است. از زبان آنهاست که جامعه با زوایاي تاريك و پوشیده گذشته آشنا می‌شود. در کانون روشننگري کمیسیون حقيقت، فرد و تجربه رنج‌بار وي قرار دارد و سرگذشتهاي فردي به آمار و سند تقلیل داده نمی‌شود. این شیوه روشننگري، بین کسانی که آن روزهاي سیاه را از سرگذرانده اند و یا جان خود را بر سر آن باخته اند با دیگر اعضاي جامعه مبادله و ارتباط ایجاد می‌کند. به بیان دیگر تجربه فردي قربانيان راه به حافظه جمعي جامعه می‌گشاید.

این پروسه، یعنی درگیر شدن جامعه با تجربه‌هاي دردناك فردي، اما منوط به این است که جامعه تا چه حد نسبت به کار کمیسیون و گزارش آن توجه و علاقه نشان

بدهد. انتشار گزارش کمیسیون، که در آن سرگذشت قربانیان با دقت و رعایت امانت ثبت شده است، کمک می‌کند که گذشته به مسئله و گفتمان اجتماعی تبدیل شود. در آرژانتین تیراژ "دیگر هرگز نه"، گزارش کمیسیون-البته بشکل خلاصه‌شده- به رقمی سرسام آور رسید و به چند زبان دیگر هم ترجمه شد. همچنین بطور گسترده در رسانه‌ها حول آن بحث شد. این بحث خاموش نشده است و حتی نسل بعدی هم نسبت به آن توجه و حساسیت نشان می‌دهد. این توجه به مناسباتهای مختلف، مثلا بر سر درخواست لغو قانون بخشودگی از مجازات برای نیروهای نظامی و خواست مجازات عاملین جنایتهای نظامیان خود را نشان داد.

در شیلی گزارش کمیسیون در زمان انتشار خود انعکاس قابل توجهی نیافت. اما این به معنای آن نبود که چالش با گذشته در شیلی خاتمه یافته بود. سیزده سال بعد، که کمیسیون دوم تشکیل شد، گزارش آن تقریبا تمام جامعه را متوجه خود ساخت. وقتی پرسش حقیقت راه به حافظه جمعی می‌برد، در جامعه تداوم می‌یابد. در واقع روشنگری و درگیر شدن با حقیقت یک پروسه است و کمیسیون حقیقت نقطه عزیمت آن است نه نقطه پایان.

در آفریقای جنوبی درگیر شدن جامعه با گذشته، تامل و بازنگری در آن، برخلاف دیگر کشورها به پایان کار و انتشار گزارش محول نشد. این پروسه در طول کار کمیسیون صورت می‌گرفت و نقش رسانه‌ها در آن تعیین کننده

بود. شهادتهای قربانیان در مقابل کمیسیون به زبانهای رایج در کشور برگردانده می‌شد و بطور مستقیم از طریق رادیو و تلویزیون پخش می‌گردید. شرکت در جلسات کمیسیون- جز در موارد استثنائی- برای همگان آزاد بود. روزنامه های داخلی و جهانی به بحث و تبادل نظر در مورد کار کمیسیون دامن می‌زدند. تجربه کمیسیون حقیقت و آشتی در آفریقایی جنوبی از نظر گستردگی انعکاس آن در تمامی اقشار جامعه، در نوع خود بی‌نظیر بود و افقهای فراتری را پیش روی کمیسیون حقیقت گشود: مرمت و درمان دردهای گذشته از طریق بازگوئی علنی آنها.

در مراکش هم، پخش سرگذشت قربانیان از طریق رادیو به بحثهایی در جامعه دامن زد که همیشه مسکوت گذارده شده بود.

نشر و پخش علنی سرگذشت قربانیان از زبان خود آنها، سهم مهمی در روشنگری ایفا می‌کند و جای انکار و حاشا را از عاملین می‌گیرد و موقعیت کمیسیون حقیقت را در مقابل مخالفان آن، که در تحریف واقعیتها می‌کوشند، تقویت می‌کند. اما الگوبرداری محض از این شیوه و توصیه آن برای همه کشورها مطمئناً اقدام درستی نیست. در بعضی کشورها به دلائل مختلفی- از جمله به دلائل امنیتی و یا فرهنگی- بازماندگان مایل نبودند اظهاراتشان علنی شود. در سریلانکا تعدادی از قربانیان که تهدید به مرگ شده بودند، به کمیسیون فشار آوردند که علنی کردن اظهارات آنها را متوقف کند. نظیر چنین تهدیداتی در مورد شهادت‌دهندگان در

برابر دادگاه، در گواتمالا و چند کشور دیگر آفریقائی هم روی داد و این کشوها قادر نبودند امنیت شاهدان را تضمین کنند.

تجربه سري لانکا و گواتمالا نشان داد، پخش اظهارات قربانیان از طریق فرستنده های رادیویی بدون در نظر گرفتن جنبه های دیگر، ممکن است به هدفی که کمیسیون دنبال می کند، نیانجامد. کمیسیونهای حقیقت نمی توانند الگوی یکسانی را در این مورد پیش ببرند. شهادت قربانیان چه علنی باشد و چه پشت درهای بسته، عامل تعیین کننده در موفقیت کار کمیسیون، میزان درگیر ساختن افکار عمومی نسبت به تجربه آنهاست. و این کار می تواند بدون شناساندن چهره، صدا و هویت قربانیان هم صورت گیرد. مثلا در شیلی، گزارش دومین کمیسیون، که در اواخر سال ۲۰۰۴ منتشر شد، با وجود حذف نام و هویت قربانیان و نیز عاملان، انعکاس بسیار بزرگی در جامعه یافت. مردم به موثق بودن اظهارات شاهدان، که در مقابل کمیسیون بیطرف و صالح بیان شده و در باره صحت و سقم آنها تحقیق بعمل آمده بود، اطمینان داشتند، گرچه ابعاد جنایت برای همه باورنکردنی و شوک آور بود.

۲- ترمیم رنجها و تلاش برای جبران خسارت قربانیان

تا زمانی که نسل قربانیان و شاهدان عینی زنده هستند، گذشته به تاریخ نپیوسته و بخشی از حال را تشکیل می دهد. این امر، یعنی گذشته ای که حی و حاضر است، نه تنها

روش کار بررسی در مورد گذشته را از يك بررسی تاریخی متمایز می‌سازد، بلکه نحوه برخورد جامعه را هم با آن تعیین می‌کند. تکیه اصلی تحقیق و بررسی کمیسیون، بر اسناد و کاغذ نیست بلکه انسانها گواه گذشته هستند. اما گوش سپردن به شهادت آنها تنها به هدف روشن‌شدن حقیقت صورت نمی‌گیرد و دیگر اعضای جامعه هم، تنها شنونده نیستند. این تبادل و ارتباط اجتماعی، که يك رابطه درهم اثرگذار است، باید راهی بگشاید بر ترمیم رنجهای قربانیان. سخن گفتن از دردهای همیشه ناگفته، از آنجا که به ایجاد همدردی و تفاهم بین قربانی و دیگر اعضای جامعه، که آن دردها را تجربه نکرده‌اند، می‌انجامد، از يك طرف مرهمی است بر زخمهای قربانیان و از طرف دیگر آگاهی و همدردی دیگران با آنها، به پروسه شناسایی اجتماعی رنجهای آنها کمک می‌کند.

شناسایی اجتماعی تجربه های دردناک قربانیان و نیز پذیرش رسمی مسئولیت جنایتهای گذشته از طرف دولت سهم تعیین کننده ای در روند التیام جامعه بیمار از خشونت ایفا می‌کند. بدون برداشتن این گامها چگونه می‌شود انتظار داشت که حس بی‌عدالتی و تحقیرشدگی در جامعه از بین برود و راه به کینه و انتقام نبرد؟ گزارش کمیسیون حقیقت می‌تواند سلاح سکوت را از دولتها بگیرد و آنها را به پذیرش مسئولیت وادارد. در کشورهایی که روسای دولت و نیروهای نظامی خواستند راه و روش خود را از گذشتگان متمایز سازند، علنا و رسماً

رنجهاي قربانيان و خانواده هاي آنها را پذيرفته و از آنها پوزش خواستند.

پاتريس آيلوين، اولين رئيس جمهور شيلي بعد از حكومت نظاميان، پس از انتشار گزارش كميسيون حقيقت در تلويزيون ظاهر شد و به نام رئيس دولت از خانواده هاي قربانيان و ناپديدشدگان پوزش خواست. همچنين از طرف وي به هر خانواده قرباني يك كپي از گزارش به همراه يادداشت کوتاهي، كه در آن، شماره صفحه اي كه گزارش و شهادت عضو آن خانواده در آن ثبت شده بود، تقديم شد. نيروهاي نظامي در آن زمان از انتقاد سرباز زدند. اما سالها بعد در سال ۲۰۰۰، با گزارش كميسيون دوم و زماني كه پينوشه در بازداشت خانگي بسر مي برد و محاكمه وي در جريان بود، رئيس ارتش رسماً به مسئوليت خود در قبال گذشته اعتراف كرد و از مردم شيلي عذرخواهي كرد.

مارتين بالزا، رئيس ستاد ارتش آرژانتين هم با اقدام مشابهي ضمن اعتراف به مسئوليت نيروهاي نظامي در ناپديد شدن هزاران زن و مرد، از خانواده هاي آنها پوزش خواست. به اين ترتيب كساني كه هميشه حرمتشان پايمال گشته و از جامعه منزوي شده بودند، بار ديگر احساس تعلق و نزديكي به جامعه در آنها بيدار ميشد.

اما اين گامها، يعني پذيرش مسئوليت جنايتهاي گذشته از طرف دولتها در همه كشورها صورت نگرفت. در مراکش سلطان جديد، كه جانشين پدر شده بود، گرچه كميسيوني را مامور رسيدگي به حقيقتها و موارد حاد نقض

حقوق بشر کرد، اما نه از اعمال پدر انتقاد کرد و نه پوزش خواست. قدرت مطلقه شاه همچنان بر این کشور حاکم است و انتقاد به اعضای خانواده سلطنتی ممنوع است. در برخی از آنها نظام حکومتی تغییر کرده بود و حکومت جدید محصول مبارزه و نفي کامل سیستم قبلي بود مثل آفریقای جنوبی. یا اینکه حکومت جدید از دل جنگ علیه حکومت پیشین برخاسته بود، مثل رواندا یا اوگاندا. بنابراین پذیرش مسئولیت از طرف دولت جدید برای جنایتهای گذشته دیگر معنایی پیدا نمی‌کرد.

در کنار این گامها برای ترمیم رنجهای گذشته، تلاش برای جبران خسارتهایی که بازماندگان و خانواده‌های قربانیان متحمل شده اند، نباید نادیده گرفته شود. پرداخت غرامت نه تنها بیان پذیرش احساس گناه و مسئولیت جامعه در قبال قربانیان است، بلکه همچنین التیامی است بر دردهای آنها. در بسیاری از کشورها قربانیان از خانواده های محروم بودند. در آفریقای جنوبی به تائید همکاران کمیسیون، بیشتر مراجعین به آنها کسانی بودند که می‌گفتند آشتی و التیام باید با پرداخت غرامت مادی همراه باشد. "چیزی به من بدهید که بتوانم با آن زندگی‌ام را سروسامان دهم."⁴¹

گروپ بلار، که روش کار کمیسیون حقیقت آفریقای جنوبی را زیر نظر داشت، به کمیسیون ایراد می‌گرفت که اثرات زیان‌بار

مادي تبعيض نژادي را و آنچه را که مردم مي‌خواهند که با آن التيام يابند، نادیده مي‌گیرد.

بعضي از کشورها، مانند گواتمالا و پرو قادر به پرداخت غرامت به قربانيان، که از توصيه هاي کميسيون بود، نبودند. اما اين کار را بطور سمبليك يا با ايجاد تسهيلات و امکانات آموزشي و پزشکي براي قربانيان و خانواده هاي آنها انجام دادند. در کشورهاي بسيار محرومي چون هائيتي، چاد، سري‌لانئون ترميم خسارت اصلا در دستور کار کميسيون قرار نگرفت.

گاه اما پرداخت غرامت، مي‌تواند به عنوان "حق سکوت" و معامله تلقی شود. در آرژانتين مادران ناپديدشدگان از دريافت هر نوع جبران خسارت سرباززدند. از نظر آنها پرداخت غرامت به معني پذيرش مرگ فرزندان‌شان بود و مادران، آنها را زنده مي‌خواستند. در مراکش کميسيوني تشکيل شد که قربانيان را شناسائي کند و به آنها حق غرامت بپردازد: پرداخت غرامت در مقابل حقيقت. زندانيان سابق اين معامله را نپذيرفتند و خواستار روشن شدن حقيقت و انتشار آن در جامعه شدند.

وبالاخره يکي ديگر از خدمات کميسيون حقيقت در کشورهاي که مخالفان مفقودالاثر شده‌اند، ارائه گواهي نامه اي براي خانواده هاي آنها بود. اين کار به ظاهر بي اهميت، اما، از بار دردسرهاي که

خانواده هاي ناپديدشدگان در كارهاي اداري شان، مثلا در انتقال حساب بانكي، تقسيم ارث و ثروت، ازدواج مجدد همسر و غيره با آن روبرو بودند، مي‌كاست. اين گواهي براي مقامات اداري كارکرد گواهي مرگ را داشت، بي آنكه فرد ناپديدشده را مرده اعلام نمايد.

۳ - پيشگيري از تکرار خشونت‌هاي گذشته

گذشته را نمي توان بازگرداند. نه مردگان را مي‌توان زنده کرد و نه شکنجه‌ها و آزارهايي را که قربانيان از سرگذرانده‌اند، مي‌توان ترميم کرد. اما مي‌توان اين درس را آموخت که آن حوادث دردناک اتفاق نمي‌افتادند، اگر جامعه به راه‌كارهاي درست جلوگيري از آنها آگاه بود. پس مي‌توان آن راه‌كارها را شناخت آنها را در جامعه نهادينه کرد تا بتوان جلوي تکرار گذشته را گرفت.

براي برقراري جامعه‌اي عاري از خشونت، وجود شرايطي ضروري است از جمله: اراده سياسي، آمادگي اجتماعي و فردي و اقدامات قانوني و اجرائي براي جلوگيري از خشونت. کميسيون حقيقت به دليل حوزه کارش و شناخت از خواست قربانيان، مرجع صالح است براي ارائه توصيه‌هائي که اصول و راهنمايي جلوگيري از خشونت و روند صلح در جامعه قرار گيرد. اين توصيه‌ها نه غير واقعي و دست نيافتني، بلکه جنبه‌هاي عملي و فوري دارند

به رغم تفاوتهاي هر جامعه اي، توصیه‌هاي کميسيون معمولا محوره‌اي مشترکي داشتند: تغيير قوانيني که سد راه اجراي حقوق بشر هستند و پذيرش عهدنامه هاي مربوط به تضمين حقوق بشر. در آفريقاي جنوبي بلافاصله بعد از انتشار گزارش کميسيون، در سال ۱۹۹۸، بنا به توصیه آن، دولت دو عهدنامه مهم سازمان ملل، يعني عهدنامه حقوق سياسي و شهروندي و نيز عهدنامه منع شکنجه را امضا کرد.

عملي شدن اين توصیه ها و برخورد جامعه و سياستمداران نسبت به کار کميسيون را نمي‌توان جدا از عوامل ديگر دانست. اينها بسته به توازن نيروها و اختيارات کميسيونها در هر کشوري متفاوت بوده است. در بيشتر کشورها عکس العمل ارتش نسبت به گزارش- حداقل در زمان انتشار گزارش- بي‌تفاوتي نسبت به آن يا نفي بوده است. در بعضي کشورها حتي دولتهاي جانشين حکومتهاي ديکتاتوري هم از گزارش کميسيون حقيقت استقبال نکردند. در السالوادور گزارش کميسيون از طرف ارتش با عکس‌العمل تندي مواجه شد و توصیه هاي آن از طرف دولت، در زمان انتشار گزارش، مورد توجه واقع نشد. اما شش سال بعد در اثر فشارهاي بين‌المللي چند مورد از توصیه‌هاي کليدي گزارش، به ويژه در حوزه اصلاحات قضائي، به مورد اجرا درآمد. در گواتمالا توصیه‌هاي کميسيون نوعي قانون به حساب مي آيد که دولتها ناچار به رعايت آن هستند.

نمی توان از کمیسیون حقیقت انتظار داشت که یکباره نظام مبتنی بر خشونت را در جامعه براندازد. کمیسیون حقیقت مثل هر نهاد سیاسی دیگر تابعی از میزان حضور و فعالیت نیروهای طرفدار حقوق بشر و برآمد آگاهی و میل جامعه به پایبندی به ارزشهای آن است. در این ارتباط نقش خانواده های قربانیان اهمیت بزرگی دارد. حضور آنها می تواند جامعه را به چالش با گذشته خویش فراخواند. آنها که عزیزانشان را از دست داده اند و خود مورد تحقیر و آزار واقع شده اند، نه تنها سرسختانه خواستار روشن شدن حقیقت هستند و هیچگونه مصالحه ای را در این راه نمی پذیرند، بلکه می کوشند که دیگر خانواده های داغدار نشود. کمیسیون ناپدیدشدگان آرژانتین، که به عنوان اولین کمیسیون موثر، مدلی را برای کمیسیونهای بعدی ارائه داد، شاید بدون تجمع و فعالیت مادران میدان مایو، که از سالها پیش مسئله فرزندان ناپدیدشده شان را به گوش همگان رسانده بودند، هرگز تحقق نمی یافت. و باز تجمع آنها بود که کمیسیون را در مقابله با موانع پیگیرتر ساخت. مادران آرژانتین تشکل خود را رها نکردند و بعدها تلاش خود را عمدتاً روی مقابله با خشونت متمرکز کردند. ارتباط و همبستگی خانواده های ناپدیدشدگان از سرزمین های مختلف به تشکیل يك فدراسیون بین المللی از مادران ناپدیدشدگان در سال ۱۹۸۱ انجامید. بررسی تاریخی کمیسیونهای حقیقت نشان می دهد که چه پیوندی میان آن و تجمع مادران و اتحاد بین المللی آنها وجود دارد.

رابطه حقیقت با آشتی

کمیسیون حقیقت دو جهت‌گیری متناقض را همزمان پیش‌می‌برد: روشن ساختن شکافهای پوشیده و مسکوت گذاشته‌شده از یک طرف و جهت‌گیری برای وحدت در جامعه از طرف دیگر. شاید بتوان گفت اولی در خدمت دومی است. به‌واقع هدف از باز کردن زخمها و گفتن ناگفته‌ها، جلوگیری از خشونت و تسلسل جنایت در آینده، ترمیم رنجهای گذشته و ایجاد فضائی برای آشتی در جامعه است. چنین فضائی زمانی ایجاد می‌شود که حقیقت به یک گفتمان اجتماعی تبدیل شود و همه شهروندان در روند آشتی در جامعه شرکت داده شوند. آشتی می‌تواند پیامد کار کمیسیون حقیقت باشد. اگر در بحث کمیسیون حقیقت، این نهاد معمولاً با آشتی ملی همراه می‌شود، به دلیل نقشی است که آن در ایجاد حس تفاهم جامعه با قربانیان و خانواده‌های آنها پیدا می‌کند.

اما آشتی به یک پروسه سیاسی و اجتماعی درازمدت نیاز دارد. چه بسا در یک نسل آشتی اصلاً امکان‌پذیر نباشد. آشتی ضمناً یک پروسه فردی هم هست. اما باید تفاوت قائل شد بین آشتی فردی، که بیشتر جنبه روانشناختی دارد و آشتی ملی، که جنبه سیاسی پیدا می‌کند. تلاش کمیسیون حقیقت پیشبرد آشتی در هر دو جنبه آن است.

در این تلاشها ممکن است جنبه‌هایی از خشونت همچنان دست‌نخورده باقی‌بماند و

اقدامات اجرائی لزوماً آن را برطرف نمی‌کند. این پیچیدگی مسئله از آنجا ناشی می‌شود که آشتی ملی نمی‌تواند بدون آشتی فردی صورت گیرد. اسقف توتو در جلسات بازرسی کمیسیون از قربانی سوال می‌کرد که آیا او آماده بخشش است. این برخورد موید آن بود که مسئله بخشش و آشتی را تنها نهادی از بالا نمی‌تواند تعیین کند. یا برعکس پروسه فردی آشتی گاه می‌تواند بر روند ملی و سیاسی آن سبقت جوید. شاید کسی قادر باشد شکنجه‌گر خود را ببخشد یا مادری قاتل فرزندانش را، اما راه دراز و سختی است تا این بخشش به آشتی اجتماعی تبدیل شود.

خود کمیسیون حقیقت هم نباید انتظارات و ایده‌هایی را که از عهده اش خارج است، در جامعه ایجاد کند. بقول اسقف توتو هدف کمیسیون ترویج آشتی است تا دسترسی به آن. در آفریقای جنوبی به کمیسیون حقیقت و آشتی انتقاد می‌کردند که گرچه سهم خود را در روشن شدن حقیقت ایفا کرده است، اما آشتی ملی بین اقشار مختلف مردم را حل نکرده و خصومتها و کینه‌ها هنوز بالکل برطرف نشده است. به نظر یاسمین سوکا، یکی از اعضای کمیسیون، این انتظار غیرواقعی از نام کمیسیون برمی‌خواست.

”به نظر من نادرست بود که کلمه آشتی به نام کمیسیون الحاق شد. آشتی را نه می‌شود از طریق نهادها ایجاد کرد و نه می‌توان انتظار داشت که آشتی با بوسه و

فراموشي حاصل شود. آشتي يك پروسه است و من فكر مي كنم ما اين پروسه را آغاز کرده ایم.^{۴۲۸}

در شيلي هم نام کمیسیون با آشتي ملي گره خورده بود. در حالیکه در مقایسه با آفریقای جنوبي، کمیسیون شيلي کمتر قادر به ایجاد پروسه آشتي شد. در آفریقای جنوبي پس از پروسه روشنگري و حقیقتیابی در جامعه تقریبا کسی، حتي گروه های محافظه کار سفیدپوست، دیگر به گذشته و رژیم آپارتاید نمی بالید. در حالیکه جامعه شيلي حتي سالها پس از برکناري پینوشه از صدر قدرت، با وجود نهادهای دموکراتیک در کشور و امکان گفتگوی آزاد برای همه دویارگی خود را همچنان حفظ کرده بود. هنوز کسانی از سیستم قبلي دفاع می کردند و پینوشه را می پرستیدند. گرچه به یمن وجود دموکراسي طرفداران فکري دو گرایش متضاد در کنار هم در صلح می زیستند، اما کینه ها از بین نرفته بود. این شکاف خود را به هنگام دستگیری پینوشه در لندن نشان داد. در حالیکه اکثریت مردم محاکمه پینوشه را جشن گرفته بودند، تعدادی دیگر بر پینوشه اشک می ریختند.

بر خلاف تصور خیلی ها هدف مقدم کمیسیون حقیقت، آشتي نیست بلکه روشنگري است. بر خلاف آفریقای جنوبي و شيلي کمتر کمیسیون حقیقت دستیابی به آشتي را در

دستور خود قرار داده بود. مثلاً در آرژانتین، کمیسیون رسیدن به آشتی را اصلاً فرض خود قرار نداد. حتی يك نوع مقاومت هم علیه آشتی وجود داشت به ویژه از جانب مادران میدان مایو، که حضور و نقش‌شان را در حوادث سیاسی جامعه نمی‌شد نادیده گرفت. در این کشور گرایشی که شدیداً خواهان آشتی و عفو بود و کارلوس منم و حامیان او آن را نمایندگی می‌کردند، معنای آن را در فراموش کردن گذشته و مصونیت عاملین جنایتها می‌دید. در سري لانکا هم کمیسیون ناپدیدشدگان این باور را القا نکرد که آشتی و عفو نتیجه کار کمیسیون خواهد بود. آنها محور کارشان را بر جمع‌آوری اسناد در مورد ناپدیدشدگان و ترمیم خسارتهای قربانیان قرار داده بودند.

بعلاوه از آنجا که نام کمیسیون حقیقت برای بیشتر مردم، کمیسیون حقیقت و آشتی آفریقایی جنوبی را تداعی می‌کند، آنها کمیسیون حقیقت را مترادف عفو برای عاملین و مسببین جنایتهای گذشته می‌دانند. بهمین دلیل در بین خانواده های قربانیان و بازماندگان گاه نوعی حالت تدافعی نسبت به تشکیل کمیسیون حقیقت دیده می‌شود. مثلاً در سال ۱۹۹۵ که فرستاده ویژه سازمان ملل در بروندی در تلاش ایجاد يك کمیسیون حقیقت برای تحقیق در باره کشتار قومی در این کشور بود، با مخالفت مردم مواجه شد. دلیل آن، در اصل از آنجا ناشی می‌شد که مردم نمی‌خواستند عاملین جنایتها را به سادگی ببخشند. وقتی عنوان کمیسیون پیشنهادی

سازمان ملل به "کمیسیون تحقیق" تغییر یافت، با پشتیبانی مردم مواجه شد.

اما خود آشتی هم مترادف عفو و بخشش عاملان جنایت نیست. گرچه برای پیشبرد پروسه آشتی شاید جامعه در مواردی تصمیم به عفو بگیرد. اما عفو نباید مترادف فراموشی و نسبی کردن اعمال جنایت‌آمیز باشد. صدور عفو از بالا بدون آنکه واقعیت گذشته شناخته شده و بازگو گردد، مسئولیت همه در آن مشخص شود و موقعیت قربانی از طرف جامعه به رسمیت شناخته شود، فراموش کردن گذشته‌ها و نادیده گرفتن حق قربانیان است. زمانی عفو می‌تواند به عنوان یک راه حل برای وحدت جامعه مطرح شود که اولاً مسئولین، یعنی کسانی که بناست مورد بخشش قرار گیرند، به جامعه معرفی شوند و دوم اینکه امکان مجازات آنها فراهم باشد. بقول هانا آرنه زمانی می‌توان بخشید که بتوان مجازات کرد. سوم اینکه پذیرفته شود که عفو تغییری در ناحق بودن عمل ناحق نمی‌کند. حق به معنی تبرئه عاملین و نادیده گرفتن حقیقتها نیست. هم بخشش و هم آشتی بدون آشکار شدن حقیقت و شناسایی اجتماعی و همچنین بدون شناساندن عاملان جنایتها امکان پذیر نیست. مردم و به ویژه خانواده‌های قربانیان و بازماندگان برای اینکه ببخشند، ابتدا باید بدانند چه کسانی مسبب دردهای آنها هستند تا قادر باشند در این مورد تصمیم بگیرند. یکی از قربانیان جنایتهای آپارتاید در این باره می‌گوید:

” من آماده ام که ببخشم اما ابتدا باید بدانم چه کسی را ببخشم.“^{۴۳}

ضعفها و محدودیتها

انتظار غیرواقعی است که فکر کنیم کمیسیون‌ها در کشورهای مختلف، همگی حقیقت را بی‌کم و کاست منعکس کرده و به اهدافی که پیش رو داشتند، نائل شده‌اند. کمیسیون‌ها در دوره‌های بحرانی و مقاطعی، که جامعه با مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مواجه بوده، تشکیل شده‌اند. درست است که کمیسیون‌ها می‌خواستند سهمی در حل این بحران داشته باشند، اما نمی‌توانستند خود از تأثیرات آن در امان باشند. مشکلات مادی، بی‌اعتمادی نسبت به کار کمیسیون، انتظارات غیرواقعی از آن و مهمتر از همه تحریمها و عدم همکاری قدرت‌مداران کم و بیش مسئله همه کمیسیونها بوده است.

بسیاری از کمیسیونها نتوانستند تمامی جنبه‌های حقیقت سیاه جامعه‌شان را منعکس نمایند. گاه این می‌توانست از کم‌کاری کمیسیونها ناشی شود. اما عمدتاً نه به این دلیل، بلکه بدلیل محدودیتهائی بود که در تعریف حوزه کار آنها وجود داشت. حوزه و مدت زمان کار، منابع و مسیر کار و همچنین دوره زمانی که کمیسیون مامور تحقیق آن بود، از پیش در نتیجه توافقاتی که بر سر

از گزارش کمیسیون حقیقت و آشتی آفریقایی جنوبی در:
S, Pasternak. ۳۳۴⁴³

تشکیل کمیسیون شده بود و از طرف مرجع مجوز کمیسیون- از جانب حکم رئیس‌جمهور، سازمان ملل یا با مجوز نمایندگان صلح- تعیین می‌شد.

گاه محور کار کمیسیون محدود به بررسی تنها بخشی از خشونت‌ها و جنایت‌هایی می‌شد که در گذشته اتفاق افتاده بود. مثلاً تعدادی از کمیسیون‌ها تنها برای بررسی سرنوشت ناپدیدشدگان ایجاد شدند مثل نمونه آرژانتین، اروگوئه و سریلانکا. در اروگوئه کمیسیون به دلیل محدودیت در تعریف حوزه کارش، عملاً بخشی از اعمالی را که منجر به نقض حقوق بشر شده بود، نظیر دستگیری‌های غیرقانونی و شکنجه از تحقیق و بررسی خود حذف کرد. حوزه کار کمیسیون شیلی محدود بود به بررسی ناپدیدشدگان و آدم‌ربائی‌ها و نیز شکنجه‌هایی که منجر به مرگ قربانی شده بود. مصاحبه و تماس با هزاران زندانی، که شکنجه را از سر گذرانده بودند و تحقیق در مورد آنها، در دستور کار کمیسیون قرار نداشت. کمیسیون دیگری که در تکمیل کمیسیون اول در سال ۲۰۰۴ تشکیل شد، رنج‌هایی را که زندانیان سابق از سرگذرانده بودند، در جامعه منعکس ساخت و اقداماتی را برای جبران خسارت به آنها پیشنهاد کرد.

در آفریقای جنوبی کمیسیون وظیفه داشت تنها جنایت‌هایی مثل قتل، شکنجه و آدم‌ربائی را مورد بررسی قرار دهد. موارد دیگر آزار و اذیت‌های ناشی از سیاست آپارتاید نژادی، که بطور روزمره سیاهان

متحمل می‌شدند، از حوزه تحقیق آن خارج بود. مثلا قربانیان سیاست طرد از خانه و منطقه سکونت خود و اسکان اجباری در گتوهای سیاه پوست‌نشین از حوزه بررسی کمیسیون خارج بود. به کمیسیون بابت این تصمیم دور از انصاف بسیار انتقاد شد. محمود مدانی، محقق امور سیاسی اوگاندائی و از منتقدان کمیسیون حقیقت و آشتی آفریقایی جنوبی، که در آن زمان در دانشگاه کیپ‌تاون کار می‌کرد و از نزدیک شاهد کار کمیسیون بود، در این باره نوشت: کمیسیون با حذف میلیون‌ها قربانی سیاست طرد اجباری از حوزه کار خود، حقیقت را مورد مصالحه قرار داد. در این مصالحه خواست مردم رعایت نشده است.⁴⁴

اعضای کمیسیون در تعریف و تعیین حوزه کارشان نقشی ندارند. به آنها وظیفه مشخصی، که از قبل تعیین شده است، با حکم ابلاغ می‌شود. اما گاه در تعریف و تعبیر وظایف، امکان مانور وجود دارد. در مواردی که تعریف حوزه و وظایف کمیسیون با انعطاف‌پذیری بیان شده، اعضای کمیسیون این امکان را می‌یابند که با تعبیر خود حوزه کارشان را گسترش دهند و در جهت روشنگری بیشتر گام بردارند. مثلا در تعریف وظایف کمیسیون السالوادور آمده بود: "اعمال جدی خشونت . . . که آگاهی از حقیقت آن برای مردم ضروری است." از این زبان، که جای انعطاف داشت، اعضای کمیسیون سود جستند و تمامی موارد نقض حقوق بشر را مورد تحقیق

قرار دادند. سپس آنها را بر اساس تعدد و شدتشان دسته بندی کرده و همه را در گزارش منعکس ساختند.^{۴۵}

در سری لانکا کمیسیون آدم ربائی‌هایی که در آن قربانی جان سالم بدر برده بود، از مقوله ناپدیدشدگان حذف کرد با این برداشت که این مقوله "ناپدیدشدن از این جهان" را مدنظر دارد.^{۴۶}

در هائیتی از انتشار علنی گزارش خودداری به عمل آمد و چند سال بعد خشونت بار دیگر سربرآورد. حتی ورود نیروهای حافظ صلح به این کشور در سال ۲۰۰۴ هم نتوانست مانع خشونت در کشور شود.

در کشورهای آفریقائی کمیسیونهای حقیقت انعکاس بسیار محدودی یافتند. نبود نهادهای مدنی و فاصله نگرفتن دولتها از بکارگیری سرکوب یکی از مهمترین دلایل آن می‌تواند باشد. در اوگاندا کمیسیونی، که در سال ۱۹۷۴ تشکیل شد و اولین کمیسیون حقیقت در جهان بشمار می‌آید، انعکاسی در جامعه نیافت و نتوانست جلوی جنگ و خونریزی را بگیرد. کمیسیون دوم که دوازده سال بعد در این کشور ایجاد شد، گرچه گزارش آن انتشار علنی یافت و در مطبوعات مورد بحث و گفتگو قرار گرفت، اما پس از مدت کوتاهی با تجدید سرکوب و نقض حقوق بشر بار دیگر فضای نقد و بازبینی گذشته به سکوت گرائید. در رواندا کمیسیونی که

Hayner: s. 73⁴⁵

⁴⁶ همانجا

به همت فعالین حقوق بشر پیش از کشتار ۱۹۹۴ بوجود آمده بود، باعث درس‌گیری از گذشته نشد. در سری‌لائون پس از پایان یافتن کار کمیسیون در سال ۲۰۰۱ گزارش آن منتشر نشد.

خشونت‌های اعمال شده از طرف گروه‌های مخالف دولت

در بیشتر کشورها کمیسیون حقیقت در روشن‌گری و تحقیقات خود، هم اعمال نیروهای دولتی را مدنظر داشت و هم اعمال مسلحانه و خشونت‌آمیز نیروهای مخالف دولت را. گرچه در اکثر موارد، وزنه اینها نسبت به جنایتهای حکومت یا اعمال خشونت‌آمیز شبه نظامیان، که از طرف نیروهای امنیتی و نظامی هدایت و سازمان‌دهی می‌شدند، بسیار ناچیز بود. حتی در آفریقای جنوبی، که شدت اعمال خشونت‌بار سیاهان و نیز موارد نقض حقوق بشر در بین کنگره ملی آفریقا در نوع خود رسواکننده بود، میزان آن با جنایتهای رژیم آپارتاید قابل مقایسه نبود. با اینهمه خود کنگره ملی آفریقا برای تحقیق و مجازات این گونه اعمال دو کمیسیون تشکیل داد که مقدم بر کمیسیون حقیقت و آشتی بودند.

در شیلی ترورهای که توسط سازمان چپ مسلح صورت گرفته بود، مورد تحقیق کمیسیون واقع شد و در گزارش آن، در کنار جنایتهای دولتی و هم‌پایه آنها قرار داده شد. اگرچه این موارد تنها ۴٪ رقم کل کشته‌شدگان

سالهاي حكومت نظاميان را تشكيل مي‌داد. اين مسئله، يعني برابر نهادن عمليات مسلحانه يك گروه مبارز عليه ديكتاتوري نظامي با جنايتهاي دولتي نظير شكنجه، تجاوز و ناپديد كردن مخالفان، در بين طرفداران چپ و تعدادي از نمايندگان حقوق بشر انتقاداتي را نسبت به كار كميسيون برانگيخت. شبيه چنين انتقاداتي نسبت به كميسيون آفريقاي جنوبي هم وجود داشت. ويني ماندا هم با اين انتقاد براي پاسخگوئي در برابر كميسيون ظاهر شد.

در بعضي كشورها ميزان خشونتهاي نيروهاي مخالف حكومتي، كه ترور را به عنوان شيوه مبارزه خود قرار داده بودند، گاه حتي بيشتر از نيروهاي دولتي بود. مثلا در پرو جنايتهاي راه درخشان و زنه سنگين تري داشت تا جنايتهاي حكومتي، كه به عوض جلوگيري از ترور و كشتار توسط آنها، مردم غيرنظامي را مورد انتقام قرار مي داد. همين طور در تعدادي از كشورهاي آفريقائي نيروهاي رقيب حكومتي، كه از خارج حمايت شده و تنها براي كسب قدرت و تصاحب ثروت^{۴۷} و با استفاده از شيوه هاي ضدانساني مي‌جنگيدند، تنها به جنگ و جنايت در جامعه دامن مي‌زدند. در چاد، سري لانون و سري لانكا محور اصلي كار كميسيون تحقيق در باره جنايتهايي اين نيروهاي رقيب حكومتي و تدارك محاكمه سران آن بود.

^{۴۷} مثلا در سري لانون جنگ تایلور با حكومت سري لانون و حمايت كشور آفريقاي مركزي از او بر سر تصاحب منابع الماس است.

انعکاس دخالتهاي خارجي در گزارش کمیسیون

در اکثر کشورهائي، که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفتند، خشونتهاي حکومتی مستقیم و یا غیرمستقیم از طرف دولتهاي خارجي و به ویژه ایالات متحده آمریکا حمایت می شده است. بنابراین بجا می شد اگر کمیسیون حقیقت در نشان دادن ساختار سرکوب این موضوع را هم مورد تحقیق، تحلیل و تفسیر قرار می داد. این موضوع به ویژه از آن جهت مهم است که دولتها و ادار به پذیرش مسئولیت و پاسخگوئی شوند.

اما بیشتر کمیسیونها از پرداختن به این مسئله طفره رفته و یا بطور بسیار گذرا به آن اشاره کرده اند بدون اینکه سعی در تشریح و تحلیل این رابطه داشته باشند. مثلا در السالوادور به رغم کمکها و حمایتهاي مالی، نظامی و امنیتی دولت آمریکا از حکومت این کشور در جنگ داخلی، برخورد کمیسیون نسبت به این مسئله از سطح فراتر نرفت. به جاي تشریح و روشنگری رابطه نظامی آمریکا با حکومت السالوادور، کمیسیون تنها به نشان دادن حمایت دولت آمریکا از گروه هاي السالوادوری ساکن میامی و فلوریدا، که جوخه هاي مرگ السالوادور را به ویژه در سالهاي ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳ از نظر مالی کمک می کردند، بسنده کرد. اما گزارش به طور غیرمستقیم اشاره داشت که این تمامی ماجرا نیست و اظهار امیدواری کرده بود که " مفید خواهد بود

اگر تحقیقات دیگری و با منابع و مدت زمان دیگری این داستان غم انگیز فرستادن آدمکش به کشوری دیگر- امری که برای خود آمریکائی‌ها هرگز قابل تحمل نیست- نشان داده شود.^{۴۸}

در شیلی هم دخالت فعال دولت آمریکا در کودتا علیه سالوادور آلنده در گزارش کمیسیون نادیده گرفته شده و این مسئله به حد "رابطه تعدادی از اعضای دولت با سازمانهای خارجی" تقلیل داده شده بود.^{۴۹}

اما بر خلاف کمیسیون‌های اولیه، که در افشای نقش دولت آمریکا در حوادث داخلی کشورشان زیاده جانب احتیاط را گرفته بودند، کمیسیون‌های بعدی با جسارت بیشتری به این مسئله پرداختند. کمیسیون چاد با ارائه اسناد و مدارک نشان داد که چگونه DDS^{۵۰}، "مدیریت اسناد و امنیت، ایتلیجنت سرویس" در جنایتهایی که در چاد بوقوع پیوست، نقش داشته است. این سازمان با حمایت مالی، تکنیکی و انسانی ایالات متحده آمریکا شکل گرفت و رشد و توسعه یافت و کشورهای چون فرانسه، مصر، عراق و زئیر این سازمان را بطرق مختلف یاری می‌رساندند.

Hayner: S. 76⁴⁸

^{۴۹} با انتشار مکالمات تلفنی کیسینجر، وزیر خارجه و مشاور نیکسون، در ماه مه ۲۰۰۴ دخالت آمریکا در کودتا علیه آلنده را عیان تر می‌توان دید

⁵⁰ Directorate of Documentation and Security, the intelligence service, in Hayner: S. 75

کمیسیون روشنگری تاریخی گواتمالا هم در گزارش خود روندی را که دولت آمریکا در آن منطقه در خلال جنگ سرد پیش گرفته بود، نشان داد. روندی که در آن به بهانه دکترین امنیت، دولتهای دیکتاتور منطقه از نظر تسلیحاتی و امنیتی با دست و دل بازی تمام پشتیبانی می‌شدند که با مخالفان خود بجنگند. سیاست آمریکا در آن سالها در بیشتر کشورهای آمریکای لاتین به جنگهای داخلی دامن زد. بعدها کلینتون حمایتهای نظامی کشورش از دولت گواتمالا در خلال جنگ داخلی را "خطا" خواند و متذکر شد که "ایالات متحده آمریکا دیگر نباید این اشتباهات را تکرار کند."

کمیسیون حقیقت و مسئله تجاوز به زنان

تجاوز از موارد جنایت علیه بشریت است و در جنگ و نزاعهای مسلحانه به عنوان جنایت جنگی محسوب می‌شود به ویژه وقتی عمومیت یافته و به عنوان ابزار فشار مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

با اینکه خشونتهای جنسی و تجاوز به زنان در بیشتر کشورهای که مورد بررسی قرار گرفت، از شکنجه‌های مرسوم بوده، اما کمیسیون حقیقت برای دسترسی به شهادت قربانیان و جمع آوری اطلاعات در این زمینه با مشکلات و موانعی مواجه می‌شد. اگرچه نمایندگان و مصاحبه‌کنندگان کمیسیون معمولاً در کارشان با توجه به ارزشهای

فرهنگی و روحیه قربانیان حداکثر انعطاف پذیری را به خرج می‌دادند، با اینهمه در بیشتر کشورها مواردی که کمیسیونها توانستند این نوع جنایتها را ثبت کنند، بسیار کمتر از مواردی بود، که اتفاق افتاده بود. بعنوان مثال در آفریقای جنوبی تعداد اندکی از خشونتها و تجاوزهای جنسی، که از طرف نیروهای امنیتی و نظامی و یا در درگیریهای داخلی بین سیاهان به ویژه در منطقه زولو ناتال به زنها وارد آمده بود، به کمیسیون گزارش شد. از این موارد اندک هم، بخشی مخدوش گزارش شده بود. دلیل اصلی این مسئله وجود ترس از مردان خانواده و تابوهای فرهنگی در برخورد با تجاوز است. این تابوها مانع می‌شوند که زنان در حضور دیگران از این جنایتها پرده بردارند. اغلب حتی از آشکار کردن آن هم خودداری می‌کنند. گاه گزارش موارد تجاوز نه از زبان زنان قربانی، بلکه از جانب دیگران - عمدتاً مردان خانواده - نقل می‌شود.

از بیرون به کمیسیون فشار آورده می‌شد که تجاوز به زنان در زمره دیگر جنایتها قرار گیرد. سازمانهای غیر دولتی دفاع از حقوق زنان و گروههای حمایت از قربانیان و خانواده های آنها از کمیسیون می‌خواستند که برای علنی ساختن تجاوز به زنان و وادار کردن آنها به شهادت در این باره راههایی جستجو کند. در آفریقای جنوبی کمیسیون در همکاری با این گروهها تجارب آنها را بکار گرفته و نمایندگان ویژه ای را، که فقط از زنان تشکیل می‌شد،

مامور جمع آوري گزارش و مدارك در مورد تجاوز كرد. اگر زناني حاضر بودند بدون حضور تماشاچي و يا بدون ظاهر شدن بر صفحه تلويزيون، از تجارب خود سخن بگويند، اين حق براي آنها به رسميت شناخته مي شد و اظهاراتشان در هر حالي، كه آنها ميخواستند، بايد جزو مدارك و شواهد كميسيون به حساب مي آمد.

سواي اين مسئله، دليل ديگري هم بر كم توجهي كميسيونها به مسئله تجاوز وجود داشت. پيشترها كميسيونهاي حقيقت پرداختن به جرايم تجاوز به زنان را با اين استدلال كه پشت اين گونه اعمال لزوما انگيزه هاي سياسي نهفته نيست، در حوزه كارشان نمي گنجانند. اگر هم در حين تحقيق و مصاحبه با شاهدان، اعضاي كميسيون با اين مسئله روبرو مي شدند و آن را ثبت مي كردند، در گزارش نهائي كميسيون در دسته بندي جرايم و جنايتها قرار نمي گرفت. بعنوان مثال، كميسيون حقيقت السالوادور در گزارش كار خود تجاوز به سه راهبه و يك زن حقوقدان را، كه پيش از قتلشان اتفاق افتاده بود، قيد نكرده بود. با وجود اينكه در مورد تجاوز به اين سه نفر جاي ترديد نبود، تنها از "ر بوده شدن" آنها گزارش شده بود. بنا به اظهار يكي از نمايندگان كميسيون از نظر آنها اين اعمال نه با انگيزه هاي سياسي، بلكه به ابتكار فردي

سربازان صورت می‌گرفت و در زمره جنایتهایی که حوزه کار آنها بود، نمی‌گنجید.⁵¹

با این همه کمیسیون السالوادور نمی‌توانست بالکل بر این مسئله رایج در میان قربانیان چشم ببندد. لیستی از موارد تجاوز، که قربانیان آن حاضر نبودند در باره‌اش شهادت دهند، بدون شرح در ضمیمه گزارش گنجانده شده بود.

از آن زمان به بعد، یعنی از اواخر دهه ۹۰، برخورد نسبت به مسئله تجاوز تغییر کرد. امروز تجاوز و آزارهای جنسی بعنوان جنایت علیه بشریت و در ردیف جرائم جنگی قرار می‌گیرد. عهدنامه رم، که در سال ۱۹۹۸ به امضای ۱۲۰ کشور رسید، این موضوع را تصریح کرده و مجازات آن را هم‌ردیف مجازاتهای جنگی قرار داده است. کمیسیونهای حقیقت هم این مسئله را با جدیت بیشتری دنبال می‌کنند. مثلاً گزارش کمیسیون گواتمالا بخشی را به این موضوع و شهادت قربانیان تجاوز اختصاص داد و خاطر نشان کرد که خشونت علیه زنان در این کشور، به ویژه علیه زنان قوم مایا، به موارد استثنائی محدود نشده و اهداف استراتژیکی را دنبال می‌کرده است. گزارش کمیسیون هائیتی هم توجه ویژه‌ای به جرائم و جنایات جنسی از خود نشان داد و ارتباط آن را با اهداف سیاسی برملا ساخت.

با این همه تعیین این مسئله که در چه مواردی تجاوز به زنان با انگیزه‌های

سیاسی صورت گرفته و می گیرد، کماکان جزو مسائل قابل بحث کمیسیونهای حقیقت می باشد.

روش و تکنیکهای کار

بنای کار کمیسیون بر مجموعه ای از شهادت قربانیان، بازماندگان و گواهان قرار دارد. اما ثبت این سرگذشتهای فردی زمانی تاثیر بیشتری برمی انگیزد که با جمع بندی و نشان دادن ساختارهای سرکوب همراه شود. یک گزارش موفق باید بتواند تلفیقی از همه شیوه ها را در خود داشته باشد. مثلا گزارش کمیسیون آفریقای جنوبی ضمن اینکه موارد سرگذشتهای فردی را ثبت کرده و موارد حاد جنایتها را مورد تفسیر قرار داده بود، در عین حال ساختارهایی را که نقض حقوق بشر و تبعیض نژادی را ممکن می ساخت، نشان داده بود. در گواتمالا و پرو هم، که سرکوب با نژادپرستی و تبعیض علیه بومیان آمیخته بود، گزارش کمیسیون ساختارهای فرهنگی و سیاسی آن را نشان داده و توصیه های برای رفع آن ارائه داده بود. اینها از خصوصیات یک گزارش کامل و جامع هستند.

روش گردآوری، تنظیم، ترتیب و ارزشگذاری اطلاعات از عواملی هستند که عمیقا بر روی محتوای کار کمیسیون تاثیر

می‌گذارند. برای ضبط، تحلیل و تفسیر اینها و همچنین تنظیم و گزینش نمونه‌ها و اشکال خشونت، تقسیم‌بندی آنها در دوره‌های متفاوت و در مناطق جغرافیایی مختلف، معرفی نهادهای مسئول و عاملین و نیز برای نظم دادن به موضوعات دیگر نیاز به یک سیستم اطلاعاتی کامپیوتری است با کدها و ردیف‌بندی، که امکان دسترسی همگانی به آن فراهم باشد.

چنین سیستمی احتیاج به سرمایه‌گذاری دارد که چه بسا برای کشورهای، که در آن کمیسیونها بطور جدی با کمبود مالی مواجه بودند - تا جائیکه حتی اتوموبیل کافی در اختیار نداشتند- تجمل بحساب آید. از طرف دیگر اما، با چنین سیستمی می‌توان در هزینه‌های دیگری صرفه‌جویی کرد. این سیستم نیاز به نیروی انسانی را کاهش می‌دهد، سرعت کار را بالا می‌برد و به این ترتیب می‌توان در مدت زمان کوتاه‌تری کار را پیش برد.

کمیسیونهای اولیه مثلا در آرژانتین و شیلی فقط از سیستمهای ساده بانک اطلاعاتی برخوردار بودند. اما در سالهای اخیر کمیسیون‌های حقیقت نسبتا بزرگ مانند السالوادور، آفریقای جنوبی، هائیتی و گواتمالا، برای ضبط و تجزیه و تحلیل جزئیات شهادت دهها هزار قربانی و شاهدان عینی از بانک اطلاعاتی پیچیده و پیشرفته استفاده کرده‌اند.

بعضی کمیسیونها برای طرح ریزی چنین سیستمی از نیروهای بیرون از تشکیلات خود مدد جستند. سازمانهای حقوق بشر غیردولتی

وجود دارند که چنین امکاناتی را به آنها عرضه می‌کنند. مثلاً "انجمن آمریکایی برای توسعه دانش"⁵²، یک سازمان غیردولتی در واشنگتن دی سی در طرح‌ریزی سیستم بانک اطلاعاتی برای کمیسیونهای آفریقای جنوبی، هائیتی و گواتمالا نقش راهنما و هدایت‌کننده ایفا کرد. در روند این همکاری، برنامه‌ای از طرف این سازمان برای هدایت پروژه‌های گسترده حقوق بشر ریخته‌شد، که کمیسیونها می‌توانند آن برنامه را در اختیار داشته و از طریق کتابچه راهنما و با مشاوره و راهنمایی‌های دیگر از طرف این سازمان از آن برنامه استفاده کنند.

بعضی دیگر از کمیسیونهای حقیقت، مانند کمیسیون سریلانکا، ترجیح دادند که از خیر هرگونه سیستم کامپیوتری گران قیمت بگذرند، شماره‌ها را با دست بشمارند و به یک برنامه ریزی ساده کامپیوتری برای پی‌گیری اساسی‌ترین اطلاعاتی که از اظهارات شاهدان جمع‌آوری شده‌بود، اکتفا کنند.

روشن است که برای انجام کارهای کمیسیون یک مرکز اطلاعاتی قوی ضروری است و بدون استفاده از برنامه‌های پیشرفته کامپیوتری، انجام تجزیه و تحلیل‌های گوناگون و از زوایای مختلف امکان‌پذیر نیست. خصوصاً اگر قرار است هزاران مورد

⁵²American Association for the Advancement of Science, Hayner: S.

ثبت شود. اما آیا نمونه های استاندارد تنظیم اطلاعات، که بر مبنای فهرست کردن جزئیات يك محل مشخص در مراکز اطلاعاتی قرار دارد، قادر است کمیسیون را به هدفی، که پیش رو دارد، برساند؟

به این موضوع، که چگونه تمرکز اطلاعات جمع آوری شده می‌تواند بر دست آورد نهائی کمیسیون تأثیراتی محدودکننده داشته‌باشد، کمتر پرداخته شده است. در اینجا چند نگاه انتقادی نسبت به روش کار کمیسیونها از طرف کسانی، که خود از نزدیک با آنها کار کرده‌اند، ما را بیشتر با مسائل و روشهای کار آشنا می‌سازد.^{۵۳}

جنیس گروب بلار، یکی از معدود جامعه‌شناسانی که به‌عنوان کارشناس تنظیم اطلاعات در کمیسیون حقیقت آفریقایی جنوبی کار کرده است، هنگامی که در آوریل ۱۹۹۶ تازه استخدام شده‌بود، یکی از اولین مسائلی که برایش مطرح شد، روش و اسلوب بررسی و تحقیق نمایندگان کمیسیون بود. او متوجه شد که تلاش کمیسیون طبقه‌بندی هر چه بیشتر اطلاعات بوده و توجه فقط معطوف به اعمال انجام شده، نام مرتکبین و اسامی قربانیان است. از نظر گروب بلار به دلایل عملی این روش درستی است و بیانگر يك واقعیت‌گرایی منطقی است که در آن تنها هر آنچه که قابل اثبات است، بدون هیچگونه تفسیر آگاهانه مورد تأیید قرار می‌گیرد.

^{۵۳} در انتقال این بحث از بخشهایی از فصل ۶ کتاب هاینر بهره برده ام. در ترجمه این بحث دوست عزیزم فریده پورعبدالله مرا کمک کرده است.

از طرف دیگر اما، معطوف ساختن توجه به وقوع يك عمل مشخص، مي‌تواند به آنجا بيانجامد که پیش‌زمینه هائی که منجر به آن عمل شده و پیامدهای حاصل از آن از نظرها پوشیده بماند. او می‌گوید: "من بیشتر به کیفیت های گوناگون علاقه مند. دقت در نحوه ای که مردم داستان‌شان را روایت می‌کنند و طرح این پرسش که چرا همه این وقایع رخ داده است. ما تنها علاقه مندیم که نشان دهیم که چه گذشته است."

گروپ بلار سعی می‌کند شخصا و بطور غیررسمی برای درک و شناسائی عوامل و نیروهائی که شرایط مناسب برای سرکوب و تجاوز را بوجود می‌آورند، از طریق مصاحبه با همکاران کمیسیون که در کار گردآوری و ضبط شهادتها بوده و از نزدیک با قربانیان در ارتباط بودند، خود به اطلاعاتی دست یابد. از آنها می‌پرسد چه کسانی به کمیسیون مراجعه می‌کنند. این سوال مهمی است. پاسخ می‌شنود که بیشتر مراجعین کسانی هستند که از نظر مادی و روانی زجرکشیده هستند و تجربیات و علاقه شان به دادن شهادت در رابطه با محرومیت مادی شان است. بیشتر آنها به کمیسیون می‌گفتند آشتی و التیام باید با پرداخت غرامت مادی همراه باشد. "چیزی به من بدهید که بتوانم با آن زندگی ام را سروسامان دهم."

از نظر گروپ بلار توجه کمیسیون صرفا به اعمال، مرتکبین و قربانیان، می‌تواند به نادیده گرفتن اثرات زیان‌بار مادی،

تبعیض نژادی و همچنین آنچه را که مردم می خواهند که با آن التیام یابند، بیانجامد.

برای دانیل روتنبرگ، مردم‌شناس آمریکایی هم که از اولین ماه‌های تشکیل کمیسیون حقیقت در گواتمالا همکار آن بود، تقریباً همین مسائل طرح می‌شود. او از این که بجز وی هیچ کس دیگری از دانش‌آموختگان علوم انسانی، در مراحل آغازین در کمیسیون استخدام نشده بودند، اظهار تعجب می‌کند. همچنین شگفت‌زده می‌شود که سیستم تنظیم اطلاعاتی و اسلوب و روشی که برای جمع‌آوری اطلاعات در مناطق مختلف بکار برده می‌شود، توسط کارشناسان علوم کامپیوتر طراحی شده که هیچ تجربه و دانشی از مصاحبه و جمع‌آوری اطلاعات از مردمان محلی نداشتند.

اهمیت ندادن به روش‌های علوم انسانی در کار دستیابی به حقیقت مشکلاتی ایجاد می‌کند. تصمیم‌گیری و انتخاب اسلوب و روش‌ها، قبل از اینکه اهداف مورد نظر مشخص شده باشد، کمیسیون را در سردرگمی فرو می‌برد. آن پرسش اساسی که سرشت کمیسیون را تعیین می‌کند، این است: چه نوع حقیقتی و برای چه کسی؟ روتنبرگ معتقد است که این مسائل در مراحل اولیه تشکیل کمیسیون در گواتمالا مورد بررسی قرار نگرفته بود. آنهایی که سوالات را طرح می‌ریختند، از آنجا که تنها از نقطه نظر حقوقی و قانونی به این مسئله می‌پرداختند، لاجرم سوالاتی را طراحی کردند، که هدف از آن ثبت اعمالی بود که بطور وضوح نقض قوانین حقوق بشر است. در حالیکه کمیسیون در وهله اول باید

اهداف خود را مشخص کند و سپس با همکاری کارشناسان کامپیوتر، سیستم جمع آوری اطلاعات را به نحوی طراحی کند که در راستای برآوردن هرچه بیشتر این اهداف باشد.

ژان کلود ژان، رئیس هیئت مدیره مرکز فرهنگی کارل له‌وک، که به عنوان عضوی از سازمان‌های غیردولتی از اندیشه ایجاد کمیسیون حقیقت در هائیتی دفاع کرده و در پی‌ریزی برنامه‌های آن فعالانه شرکت کرده بود، چند ماه پس از تشکیل و فعالیت این کمیسیون در مقاله‌ای از کارها و به‌خصوص اسلوب و روش‌های بکار گرفته‌شده توسط کمیسیون انتقاد کرد. او می‌گوید:

“در درجه اول باید اسلوب و روش را انتخاب کرد. باید بدانید که از اطلاعات چه استفاده‌ای می‌خواهید بکنید. تنها تهیه گزارش از موارد مختلف با ریزه‌کاری‌های فنی چندان مفید نیست و عامه مردم هم از آن استقبال نخواهند کرد. در هر کوششی برای رسیدن به کنه ماجرا مبارزه با بی‌تفاوتی توده‌ها، زنده نگه‌داشتن خاطره‌ها و اجرای عدالت، شرط اولیه و مهم مشارکت و دخالت هرچه بیشتر مردم در امر تحقیق و کار کمیسیون می‌باشد. بیش از آگاهی یافتن بر موارد مشخص، مردم می‌خواهند بدانند که سرکوب چگونه اعمال می‌شده، چه گروه‌های درگیر آن بوده‌اند و چه کسانی پشت این سرکوبها قرار داشته‌اند. این پرسشها به این ختم می‌شود که بدانیم کمیسیون در پی چه اهدافی است.”

او اضافه می‌کند: "کمیسون حقیقت باید یک مسئله اجتماعی شود. من می‌خواهم که مردم حاضر و ناظر بر روند کارها باشند. هدف من دامن زدن به یک گفتمان اجتماعی است. کمیسیون می‌تواند اهداف چندگانه‌ای را دنبال کند: کمک به قربانیان؛ ثبت و اثبات موارد مختلف برای پرداخت غرامت؛ اعلام نظر کاملاً قاطعانه و بی‌هیچ شک و تردید درباره وضعیت و چگونگی روشهای سرکوب که احتمالاً مورد اختلاف نظر هستند؛ شرکت دادن همه شهروندان در روند آشتی ملی؛ برقراری عدالت؛ نوشتن گزارش قابل استفاده برای عموم؛ مشخص کردن چارچوب تغییرات و اصلاحات و رساندن صدای قربانیان به گوش جهانیان."

برآوردن هر کدام از این اهداف مسلماً راه‌کارهای متفاوتی را می‌طلبد. اما در عین حال از آنجا که ذخیره اظهارات مفصلی که در انبارهای اطلاعاتی سیستمهای پیچیده و پیشرفته کامپیوتری ضبط شده، تنها از طریق تبدیل آنها به ارقام و علائم رمزی امکان‌پذیر می‌باشد، مسلماً دقت بیش از اندازه و نیروی کار بسیاری را می‌طلبد. استفاده از این روشها احتمالاً می‌تواند به محدود کردن ماهیت کمیسیون منجر شود و تاثیری ناخواسته بر نتیجه نهایی کمیسیون بگذارد. دقیقاً مشخص نیست که چه امکانات دیگری برای جمع‌آوری اطلاعات وجود دارد. منطقی و مفید خواهد بود که به‌جای دنبال کردن راه‌هایی که کمیسیون‌های حقیقت‌پیموده اند، به جستجوی روشهای جدیدتر بود.

آیا برای اثبات يك واقعه، کمیسیون به اظهارات پرتول و تفصیل صدها هزار نفر نیازمند است؟ آیا کمیسیون می تواند به تأثیرات جامعه‌شناسانه، فیزیکی و روانشناسانه آن اعمالی بپردازد که نقض حقوق بشر بودن آنها آشکار نیست اما بدون شك جزو سرکوب بحساب می‌آید؟ آیا می‌شود از طریق مطالعه در باره موارد مشخص به تأثیرات گسترده سرکوب پی‌برد؟ بعضی کمیسیونها کوشیده‌اند که با شرح جزئیات وقایع به اثرات خشونت پی‌ببرند. شاید این راهی باشد که در آینده کمیسیونهای حقیقت باید دنبال کنند.

دستور کار کمیسیون روشنگری تاریخی گواتمالا قاطعانه تحقیق بر روی شرایط و عوامل داخلی و خارجی بوجود آمدن زمینه های نقض حقوق بشر را مورد تاکید قرار می دهد. در این کشور گروه‌های تحقیق ویژه برای بررسی دلایل و خاستگاه مبارزه مسلحانه، هدفهای نهائی و نحوه انجام سرکوب و همچنین پیرامون نتایج و تأثیرات خشونت، بوجود آمدند. این گروه های تحقیق به بررسی و تجزیه و تحلیل علل مهاجرت پناهندگان، اثرات مبارزه مسلحانه بر اقتصاد و تأثیرات جنگ سی ساله پرداختند.

در راه این مقصود، مسئولان تحقیق محلی مصاحبه های طولانی با رهبران و کسانی که لزوما قربانی یا شاهد عینی نبودند، اما می‌توانستند اطلاعات گسترده‌ای در باره اثرات سرکوب بر روی محیط زندگی‌شان و یا در باره چگونگی رشد و گسترش مبارزه

مسلحانه و نیروهائی که در ایجاد آن موثر بودند، ترتیب دادند. یکی از این مسئولان يك مصاحبه شش تا هشت ساعته را با یکی از اعضا مطلع محل، که می‌توانست سابقه تاریخی و روند تحولات مبارزه مسلحانه را در گذشته تشریح کند، انجام داده بود. این مامور تحقیق همه اظهارات را مستقیماً وارد کامپیوتر دستی خود کرده‌بود. علاوه بر این نوع مصاحبه‌ها، کمیسیون از مرکز اصلی اش در گواتمالاسیتی فهرستی از شاهدان کلیدی تهیه کرد و از آنها دعوت بعمل آورد که با حضور در دفتر مرکزی نظراتشان را در باره زمینه‌ها و تاثیرات مخرب جنگ و جنایتهای جنگی بیان کنند. این لیست از جمله شامل روسای جمهور سابق، افسران عالی‌رتبه نظامی، مسئولان کلیساها، رهبران اجتماعات مایا می‌شدند. البته همه، دعوت را نپذیرفتند و عده‌ای هم از پاسخ به بعضی سواها طفره رفتند. اما بسیاری حرف زدند و توانستند اطلاعات باارزشی در اختیار کمیسیون قرار دهند.

کمیسیون حقیقت یاب دیگر، "پروژه بازیافت خاطره تاریخی" (REMHI)، که پیش از کمیسیون رسمی، بوسیله دفتر حقوق بشر اسقف اعظم کلیساهای گواتمالا تشکیل شده‌بود، راه دیگری برای جمع آوری اطلاعات در باره جنایات گذشته پیشنهاد کرد. فرم‌های یکسانی که در این طرح برای ثبت اظهارات مورد استفاده قرار می‌گرفت، بجای شمردن موارد و بیان خشک و خالی از احساس يك واقعه، آگاهانه تاکید بیشتری بر بیان احساسی فشارها و ناآرامی‌های روانی داشت. پرسشها

از توضیح صرف خشونتی که صورت گرفته بود، بسیار پیشتر می‌رفت و متوجه شرایط و تاثیرات بجامانده از آن رویدادها بود و به نحوی تنظیم شده بود که در عین حال از نظر احساسی و روانی با مصاحبه‌شوندگان همدردی نشان دهد. مثلاً از مصاحبه‌شونده خواسته می‌شد که در باره خصوصیات فردی و شخصیت قربانی به تفصیل صحبت کند. مثلاً آیا او پدر یا مادر خوبی بود؟ آیا روحیه شاد و امیدواری داشت؟ در مصاحبه خواسته می‌شد که طرف مقابل شرح دهد که رویدادها بر او و اطرافیانش چه تاثیری داشته و چرا این حادثه اتفاق افتاده است و جامعه چه کار می‌تواند برای او انجام دهد.

مارسی مرسکی، یکی از مسئولان این پروژه گفت: پیچیدگی و عمق آنچه که اتفاق افتاده بود، بطور وضوح از نقض حقوق بشر فراتر بود. هیچ عملی دردآورتر و ناراحت‌کننده تر از ویران کردن یک سمنبل فرهنگی یا مذهبی و یا مجبور ساختن افراد محلی برای مثله‌کردن جنازه عضوی از ناحیه شان نیست. اما این گونه اعمال بطور مرسوم در چهارچوب نقض حقوق بشر نمی‌گنجد.

برای جلوگیری از تنش و کمک به سیال بودن مصاحبه، جلسات پروژه REMHI بوسیله دستگاه ضبط صدا ضبط می‌شد. در عین حال اما، مصاحبه‌گر یادداشت‌برداری هم می‌کرد. دلمشغولی و تلاش اصلی اعضای پروژه تشویق مردم به صحبت بود. توجه آنها بیشتر به خود مصاحبه‌ها، گزارشات و تاثیرات آنها بود تا نتیجه‌ای که در پایان از این

گزارشات اخذ می‌شود. کسانی که با این پروژه کار می‌کردند، عمدتاً از مردم محلی بودند که یک دوره آموزشی برای نحوه انجام مصاحبه و ضبط و جمع‌آوری اظهارات، گذرانده بودند.

تعیین اینکه کمیسیون در پی گردآوری چه نوع اطلاعاتی باید باشد، گاه تحت تاثیر مسائل سیاسی و احساسی قرار می‌گیرد. کمیسیون حقیقت در آرژانتین آگاهانه تصمیم گرفته بود که از بازماندگان در باره مشخصات فیزیکی ناپدیدشدگان، که بعدها می‌توانست در شناسائی اجساد آنها مورد استفاده قرار گیرد، سوال نکند. این تصمیم بازتاب موضع سیاسی و احساسی سازمانهای حقوق بشر و خانواده‌های ناپدیدشدگان در آن زمان بود. مادران میدان مایو سخت بر این خواسته پامی فشرده که فرزندان و بستگان‌شان همانطور که زنده ناپدید شده اند، باید زنده به آنها برگردانده شوند و از قبول هر فرض و گمانی که بچه هاشان را مرده بینگارد، سربازمی‌زدند. کمیسیون هم تحت تاثیر این فضا احتمال زنده بودن ناپدیدشدگان را می‌داد.

سالها بعد، موقعیکه اسکلت های ناشناخته کشف شد، اسناد کمیسیون برای شناسائی آنها چندان کمکی نمی‌توانست بکند. بسیاری آن تصمیم کمیسیون را نادرست خواندند کمیسیون می‌توانست حداقل مشخصات ساده فیزیکی را ثبت کند. این موضع نتیجه تکان‌دهنده دیگری هم داشت. در لیست الحاقی گزارش نهائی کمیسیون، اسامی ۸۹۰۰ نفر

ناپدیدشده ثبت است و در مقابل هر نام، سن او قرار دارد. مبنای سن، زمان ناپدیدشدن شخص نیست، بلکه سالی است که گزارش منتشر شده است. یعنی سنی که وی اگر زنده می‌بود در سال ۱۹۸۴ می‌بایست داشته باشد. این واقعیت تلخ را، که هیچکدام از ناپدیدشدگان به آن سن و سال نرسیدند، بعدها همه پذیرفتند.

غیرممکن است که کمیسیونی در زمانی کوتاه، که برای انجام وظیفه‌اش تعیین شده، بتواند ابعاد و تاثیرات سرکوبها و تجاوزهاي گسترده‌اي، که سالها از آنها گذشته است، بطور کامل و با همه جزئیاتشان روشن کند. حتی شاید نتواند تمام مواردی را که به آن ارجاع می‌شود، بررسی کند. اما می‌تواند يك شمای کلی از چگونگی وقوع رویدادها ارائه دهد و با قاطعیت نشان دهد که چه جنایتهایی به وقوع پیوسته و چه نیروهائی در آن مسئول و سهم بوده‌اند و نیز اثرات زیان‌بار آن حوادث بر روی قربانیان و کل جامعه چه بوده است.

۵- دادخواهي

I- کمیسیون حقیقت و محاکمات ملي

اغلب کمیسیون حقیقت با دادگاه یکسان گرفته می‌شود یا در بررسی عملکردهای کمیسیون حقیقت، این نهاد با نقشی که دادگاهها دارند، مقایسه می‌شود. درست است که این کمیسیونها توانسته‌اند با برملا کردن ساخت و الگوهای خشونت سازمان یافته و نقض حقوق بشر، جایگاه و مسئولیت عاملین را- در بیشتر موارد حتی با نام بردن از آنها- به جامعه معرفی کنند، اما آنها فاقد اختیارات قضائی هستند و نمی‌توانند کسی را محکوم کنند یا حتی دستور توقیف صادر کنند. گاه حتی حق فراخواندن افراد را برای بازپرسی ندارند و از وادار کردن دولت و نهادهای مسئول در اجرای پیشنهادات و توصیه‌ها برای جلوگیری از تکرار حوادث دهشتناک گذشته ناتوانند.

گرچه هر دو نهاد، پاسخی به نیازها و خواسته‌های قربانیان و خانواده‌های جانباختگان هستند، اما کارکرد و حوزه توجه آنها از یکدیگر متفاوت است. کار دادگاه قضاوت در مورد یا مواردی از جنایات است که شاکی معینی داشته باشد. بر این پایه تنها شاهد یا شاهدانی به دادگاه دعوت می‌شوند که نیاز به اظهارات آنها باشد و بتوانند در آن موارد مشخص شهادت دهند. سرگذشت دردناک قربانیان مرکز توجه

و کار دادگاه نیست و گاه حتی برای دور نشدن از موضوع شکایت، قربانی رنج‌کشیده با سوالات تند و بی‌پروای دادستان مواجه می‌شود. در حالیکه کانون کار کمیسیون حقیقت‌شاهدان و قربانیان هستند.

شاید به این سبب باشد که گاه نوعی احساس نگرانی توأم با بدبینی نسبت به کمیسیون حقیقت، به ویژه در بین خانواده‌های قربانیان و مدافعان حقوق بشر مشاهده می‌شود. اینکه مبادا کمیسیون جایگزین محاکمه و مجازات عاملین جنایتها گردد. چنین برداشتی- یا به بیان بهتر چنین انتظاری- از کمیسیون حقیقت، گاه در بین کسانی که خود در جنایتهای گذشته به نوعی سهم بوده‌اند، هم دیده می‌شود. در مذاکرات برای پایان دادن به جنگ داخلی در گواتمالا، وقتی طرح کمیسیون حقیقت از طرف مخالفان حکومت مطرح شد، نمایندگان دولت از آن استقبال کردند با این شرط که " ما کاملاً از این کمیسیون حمایت می‌کنیم اما نه به مدل شیلی؛ حقیقت، ولی نه محاکمه".

ارزیابی یکطرفه از کار بعضی کمیسیونها می‌تواند به چنین هراس و برداشتی دامن‌زند. مثلاً در السالوادور بلافاصله پس از انتشار گزارش کمیسیون حقیقت، لایحه بخشودگی نظامیان مطرح شد. در آفریقای جنوبی بین حقیقت و دادرسی معامله‌ای صورت گرفت: عفو و مصونیت قضائی در برابر اعتراف. این موارد باعث شده است که بعضی نسبت به عملکرد کمیسیون حقیقت بدبین

باشند و آن را جانشینی برای دادرسی و محاکمه عاملان جنایت بدانند.

اما مروری جدی بر تجارب کمیسیونها نافی برداشت فوق است. اولاً مورد آفریقایی جنوبی را باید استثنا دانست. تنها در این کشور، کمیسیون این اختیار را داشت که در مورد تقاضای عفو کسانی که مرتکب جنایت شده بودند، به شرط اعتراف داوطلبانه آنها و پوزش از قربانیان، تصمیم بگیرد. مثال این کشور را باید با توجه به شرایط خاص آن، یعنی دو شقه بودن جامعه بر اساس رنگ پوست، سنجید. گرچه خود این امر از طرف ناظران حقوقی، طرفداران حقوق بشر و بخشی از خانواده های قربانیان مورد انتقاد قرار گرفت. به ویژه اینکه عفو نه تنها شامل معافیت از مجازات می شد، بلکه به برخورداری از حقوق اجتماعی هم لطمه نمی زد. عفوشدگان می توانستند مقامات دولتی خود را همچنان حفظ کنند.

دوم اینکه در بعضی کشورها نظیر گواتمالا، السالوادور و اوگاندا حداقل در مقطع گذار جامعه، دستگاه قضایی چنان ناکارا و ضعیف بود که قادر نبود جنایتکارانی را که اهرمهای قدرت را هنوز کم و بیش در دست داشتند، به پای میز محاکمه بکشاند. با اینهمه کمیسیون تلاش برای دادخواهی را رها نکرد. کمیسیون حقیقت در اوگاندا در گزارش خود توصیه کرده بود که کسانی که مرتکب جنایت شده اند، محاکمه و مجازات شوند. به همین منظور پرونده آنها را برای ارائه در دادگاه تقدیم دادستانی

کرد. اما نتیجه ای حاصل نشد. همین وضعیت در هائیتی هم پیش آمد.

در بسیاری از کشورها کمیسیون حقیقت نه تنها مانعی بر سر راه دادرسی و مجازات جنایتکاران نبودند، بلکه حتی راه را بر محاکمه آنها هموار کردند. به ویژه در مواردی که از مسئولین و مجریان آن اعمال نام برده شده بود. لایحه عفو که پنج روز پس از انتشار گزارش کمیسیون در السالوادور از طرف رئیس جمهور تقدیم مجلس شد، در حقیقت عکس العملی بود نسبت به اقدام کمیسیون، که به رغم فشارهای زیاد از طرف حکومت برای خودداری از افشای نام، در گزارش خود بیش از ۴۰ تن از مقاماتی را که در جنایتهای گذشته سهم تعیین کننده ای داشتند، اسم برده بود.

سهم دیگر کمیسیون حقیقت در دادخواهی، وادار کردن آمران و مجریان جرائم و جنایتها به پاسخگوئی است. در کنار دستگاه قضائی که مجازات مجرمان را هدف خود میداند، کمیسیون حقیقت به پاسخگوئی سیاسی آنها اهمیت می دهد. کمیسیون حقیقت نمی تواند اشخاص را دستگیر و زندانی کند اما اسناد و مدارک آن می تواند باعث کنار گذاشته شدن آنها از پست و مقام شود؛ آنها را در جامعه رسوا و منزوی سازد؛ اعتبار ساختگی شان را زیر سوال برد و حتی از قدرت به زیرشان کشد. در شرایطی که در بعضی از کشورها دستگاه قضائی از ایفای نقش خویش در مجازات عاملان نقض حقوق بشر ناتوان بود، کمیسیونهای حقیقت توانستند

انگشت اتهام را به نهادهای سری مسئول نشانه روند؛ قدرت مرعوب کننده آنها را در جامعه بی اعتبار سازند و مسئولین را به پاسخگوئی وادارند. بنابراین آنچه در این بحث اهمیت دارد، این است که کمیسیون راه مجازات و تعقیب قانونی جنایتکاران را نبندد- امری که در آفریقای جنوبی اتفاق افتاد.

اگر در کشورهای خواست برحق خانواده ها و داغ دیدگان برای محاکمه عاملین، آنگونه که آنها انتظار داشتند پیش نرفت، بیشتر به دلیل توازن نیروها و به ویژه به دلیل عدم استقلال دستگاه قضائی از نیروهای امنیتی و نظامی بوده است. اگر در بعضی کشورها بلافاصله بعد از پایان کار کمیسیون، محاکمه جنایتکاران جدی گرفته نشد، تجربه نشان داده که این به معنای پاک شدن صورت مسئله نبود. در آرژانتین که نخستین کمیسیون حقیقت موثر و شناخته شده شکل گرفت، گزارش آن بعدها توانست در تنظیم ادعانامه دادگاه علیه سران نظامی مورد استناد قرار گیرد. کمیسیون پس از پایان کار خود و انتشار گزارش، مدارک و اظهارات شواهد و قربانیان را برای دادرسی تقدیم دادگاه کرد. اینها اصلی ترین مدارک دادگاه در تهیه کیفرخواست قرار گرفتند. همانطور که یکی از مقامات دادگاه بعدها اظهار داشت، بدون گزارش کمیسیون محاکمات جنجالی سران نظامی در آرژانتین امکان پذیر نمی شد. یا اگر هم دادگاهی تشکیل می شد، در آن مدت زمان کوتاه نمی توانست تمام موارد را مورد بررسی قرار دهد.

در اعلام جرم دادگاه اسپانیا علیه پینوشه، که منجر به دستگیری او در لندن شد، بسیاری از موارد کیفرخواست به گزارش کمیسیون حقیقت شیلی ارجاع داده شده بود. پیش از این حادثه هم، که توجه جهانی را به خود برانگیخت، محاکماتی در خود شیلی صورت گرفته بود که مستندات کمیسیون در آن سهم بزرگی داشت.

اما باید صراحت داد که کمیسیون حقیقت داری صلاحیت قضائی نیست. دادگاه و کمیسیون حقیقت در ساختار، اهداف و اختیارات دو نهاد متفاوت هستند. گرچه در مواردی حوزه کار آن دو برهم منطبق می شود، اما یکی جانشین آن دیگری نمی شود. اگر تمرکز دادگاه روی فرد و مسئولیت اوست، کار کمیسیون نشان دادن مسئولیت افراد و ارگانها در عملکردهای نقض حقوق بشر است. دادگاه عملکردهای تک - تک افراد را نشانه می گیرد و آنها را مورد قضاوت حقوقی قرار می دهد. مجموعه عملکردها را بررسی و تفسیر می کند و تنها بارزترین و رسواترین نمونه جنایتها را مورد تشریح قرار می دهد. داور کمیسیون جنبه سیاسی و اجتماعی دارد.

حقیقت از طریق دادرسی؟

بسیاری دادرسی قضائی را بر تشکیل کمیسیون حقیقت ارجحیت می دهند. با این استدلال که دادرسی و محاکمه به مجازات جانیان و استقرار عدالت می انجامد و

همچنین از طریق محاکمه عاملین جنایت که معمولاً چهره های منفور و شناخته شده ای هستند، بهتر می توان حقیقت را در جامعه عیان ساخت. گاه محاکمات افکار عمومی را بیشتر به خود جلب می کند مثلاً محاکمه سران نظامی در آرژانتین در اواسط دهه ۸۰، که از طریق رسانه ها در سراسر دنیا پخش شد، توجه همگان را برانگیخت. در حالیکه گزارش کمیسیون، که بیشتر انتشار یافته بود- و در تیراژی بالا- چنان توجهی را به خود جلب نکرده بود. از طریق روزنامه ها، رادیو و تلویزیون، که روزانه از جزئیات دادگاه گزارش می دادند، مردم با صدها قربانی، که رنجهایشان را بازگو می کردند، آشنا می شدند و با آگاهی از سرگذشت آنها رابطه همدردی بیشتری با آنها برقرار می کردند. همچنین مشاهده مسببین جنایت و دیکتاتورها در جایگاه متهم باعث درهم شکستن فضای ارباب و حقانیت یافتن مخالفت و مبارزه با حقکشیها می شود. محاکمات آرژانتین، که ماهها ادامه داشت، کشور را در تب و تاب بحث و تامل در گذشته نشانده بود. این وضعیت در مورد شیلی هم اتفاق افتاد. دستگیری پینوشه در انگستان در سال ۱۹۹۸ و بعدها محاکمه او در شیلی بیشتر از انتشار گزارش کمیسیون حقیقت شیلی در سال ۱۹۹۱، مردم را متوجه جنایتهای نظامیان در این کشور کرد.

با اینهمه کارکردی که کمیسیون حقیقت دارد از عهده دادرسی و محاکمات خارج است. گرچه در پروسه دادرسی هم گوشه هایی از حقیقت عیان می شود، اما هدف دادگاه اساساً

نمایش حقیقت در تمامی جنبه هایش نیست. در حالیکه کارکرد کمیسیون به نمایش گذاشتن حقیقت از زبان شاهدان و قربانیان و ثبت آن در تاریخ است. دادگاه شاهدان و اطلاعات را بنا به موردی که برای شهادت علیه متهم لازم است، گزین می کند. از سوی دیگر جستجوی حقیقت را تنها به دادرسی موقوف کردن گاه می تواند نتیجه ای کاملاً واژگونه داشته باشد. اگر دادگاه به دلایلی، که معمولاً از عدم استقلال و ناکارآئی آن ناشی می شود، از محکوم کردن جنایتکاران و عاملین نقض حقوق بشر سرباز زند یا آنها را به مجازاتهای بسیار سبک که هیچ تناسبی با میزان جرم ندارد، محکوم نماید، آیا این به معنای بی گناهی آنها و ساختگی بودن حقیقتی است که قربانیان با پوست و گوشت خود تجربه کرده اند؟ مثلاً چند مورد از محاکماتی که در آفریقای جنوبی صورت گرفت، نه تنها به روشن شدن حقیقت کمی نکرد، بلکه نتیجه ای معکوس داشت. یکی از این موارد محاکمه ماگنوس مالان، وزیر دفاع رژیم آپارتاید، و نوزده نفر دیگر به اتهام برنامه ریزی و اجرای قتل عام ۱۳ نفر در سال ۱۹۸۷ بود. پس از طی مراحل سختی، دادگاه رای به تبرئه این افراد داد. اینها با پیروزی دادگاه را ترک کردند تا "بیگناهی" خود و حکومت آپارتاید را به جهانیان اعلام کنند. اگر گزارش کمیسیون حقیقت از آن واقعه و چگونگی سازماندهی و معرفی نهادهای مسئول در آن نبود، می توانست این شبهه ایجاد شود که قتل عامی در آن تاریخ صورت نگرفته و

اینها همگی ساخته و پرداخته قربانیان و شاهدان بوده است.

پل ون زیل، یکی از همکاران کمیسیون آفریقایی جنوبی در توضیح تفاوت دادگاه با کمیسیون حقیقت به نکته ای در رابطه تماشاچی با دادگاه اشاره می کند، که از جنبه روانشناسی جالب است. می گوید کسی که شریک بالقوه متهم در دادگاه است، به عنوان نظاره گر روند دادگاه را کاملاً از خود جدا می داند. متهم را گناهکار و مجرم می داند و خود را مبرا، چرا که در جایگاه متهم قرار نگرفته است. هر سفید پوست آفریقایی جنوبی که به حزب ملی این کشور رای می داده، می توانست اویگن دوکوک (از روسای بدنام پلیس مخفی) باشد. اما وقتی او محاکمه می شد، همه خود را از او و اعمالش جدا می دانستند.^۴

در السالوادور هم که دادگاهی برای محاکمه قاتلان شش راهبه تشکیل شد، روند آن چنان درهم و برهم و شهادتها آنقدر متناقض بود که کمکی به روشن شدن حقیقت نکرد. در حالیکه این محاکمه، که پیش از تشکیل کمیسیون حقیقت و از طرف سازمان ملل ترتیب داده شده بود، می توانست تاثیر زیادی در روشن شدن جنایتهای نظامیان و نیروهای امنیتی داشته باشد. اما نه رای دادگاه نشان از داد قضائی داشت- تنها دو نفر از نه متهم مجرم شناخته شدند- و نه به افشای حقیقت انجامید. در کشوری که به ندرت پای

يك وابسته نظامي به دادگاه كشيده مي شود، اين محاكمه افكار عمومي را وسيعا به خود جلب کرده بود. اما نتيجه اي كه از آن حاصل شد، در وهله اول تائيد اين واقعيت بود كه سيستم قضائي كشور تا چه ميزان ناکارا و پوسیده است.

بعلاوه کمیسیونهاي حقيقت تائيراتي- اگر اين تائيرات را درازمدت در نظر بگیريم- در جامعه داشته اند كه از نقش دادگاهها خارج بوده است. جمع آوري و ثبت مدارك و اسناد و همچنين نشان دادن ساخت و الگوهاي جنايت به روشنگري در جامعه دامن مي زند؛ به شكل گيري حافظه تاريخي كمك مي كند و گامي مي شود در پالایش تاريخ از تحريف و سانسور.

سهم کمیسیون حقيقت در امر دادرسي

همانطور كه ملاحظه شد- به ويژه در مورد آرژانتين- کمیسیون حقيقت مي تواند از طريق گردآوري اطلاعات و مدارك مربوط به نقض حقوق بشر در اشكال بسيار خشن و ارائه آنها به دادگاه در تقويت امر دادرسي سهم موثري داشته باشد. در مواردی هم كه پاي محاکمات بين المللي در ميان است، اسناد و آرشیو کمیسیون مي تواند مورد استناد و استفاده قرار گیرد. گاه حتي کمیسیون نقش همكار و حتي مشاور دادگاه بين المللي را به عهده مي گيرد. در اين موقعيت يك کمیسیون محلي با شناسائي سيستم سرکوب و سرکوبگران قادر است در تهيه پروتکل و

دادخواست، مقامات دادگاه را یاری دهد. امري که در مورد جنایتکاران صرب و دیکتاتور چاد اتفاق افتاد. بر اساس گزارشات و مستندات کمیسیون حقیقت چاد بود که گروه های حقوق بشر بین المللی حسین هابره را در جایگاه متهم نشانند.

نقش دیگری که کمیسیونها در ارتباط با امر دادرسی و دادگاهها ایفا می کنند، پرده برداشتن از نقش دستگاه قضائی در تداوم سیستم سرکوب در گذشته و ارائه توصیه هایی برای اصلاح آن است. عدم رعایت بیطرفی در قضاوت و جانبداری از دستگاه حاکم به تقویت سرکوب یاری می رساند. کمیسیون ساختاری را که به دستگاه قضائی چنین امکانی می داده، نشان می دهد و نیز اصلاحات و تغییراتی را پیشنهاد می کند تا قوه قضائی قادر باشد به وظیفه خود عمل کند و جلوی تعدی دولت و نظامیان را بگیرد.^{۵۵}

^{۵۵} البته این نوع همراهی دستگاه قضائی با سیستم سرکوب به کشورهای مربوط می شود که سرکوب و جنایت حالت فراقانونی داشته و از طریق حکومت های نظامی و به بهانه اعلام وضعیت فوق العاده و یا با اتکا به باندهای شبه نظامی عمل می کند. مثلاً حالتی که نابودی مخالفان با ناپدیدکردن آنها صورت می گیرد و شکنجه حالت نهانی دارد. در مورد کشورهای نظیر ایران، که دستگیریهایی بی دلیل و مدرک، شکنجه و اعدام و اساساً نقض حقوق بشر بطور آشکار، به حکم دادگاه های شرع و به نام قانون صورت می گیرد، رابطه قوه قضائی با سیستم سرکوب روشن و آشکار است. با این همه در ایران هم باندهای شبه نظامی و "فراقانونی" حضور دارند که از سرویسهایی امنیتی و دستگاه رهبری دستور می گیرند و دستگاه قضائی چشم بر عملیات آنها می بندد. در ایران که سرکوب

کمیسیون حقیقت شیلی در گزارش خود يك فصل کامل را به نقش دستگاه قضائي در دوره حکومت نظامیان در نادیده گرفتن اعمال خشونت بار و نقض حقوق بشر اختصاص داد. قوه قضائي مثل نهاد ارتش و برخلاف دستگاه هاي دیگر بعد از کودتاي نظامي عليه دولت آئنده بدون هیچ وقفه و تغییری همچنان به کار خود ادامه داده بود. کمیسیون يك سلسله اصلاحاتي را در قوه قضائي پیشنهاد کرد که همه آنها عملي شد و تا حدود زیادی چهره قوه قضائي را تغییر داد. از جمله تغییر در بعضي مواد قانون مربوط به پیگیری مجرمان و پروسه دستگیری با هدف رعایت و تضمین حقوق بشر؛ ایجاد يك نهاد مستقل ناظر بر قوه قضائي، که در ترفیع نقش قوه قضائي و استحکام بیطرفي آن بکوشد. همچنین در آرژانتین، کمیسیون ناپدیدشدگان در بخش مفصلي از گزارش خود عملکرد قوه قضائي در حکومت نظامیان را مورد بررسی قرار داد. بر خلاف شیلی، در آرژانتین دستگاه قضائي با کودتاي نظامي از قضاات پیشین تصفیه شده و اشخاص جدیدی، که با نظامیان همراه و همدست بودند، جای آنها را گرفتند.

در اوگاندا هم بر اساس مستندات گزارش کمیسیون، دستگاه قضائي هیچوقت به عنوان

مخالفان در دهه ۶۰ شمسي- به استثنای کشتار زندانیان در تابستان ۱۳۶۷- عمدتاً حالت رسمي و "قانونی" داشت، در دهه ۷۰ به شیوه هاي ترور و ناپدید کردن مخالفان تبدیل شد.

نهادي مستقل از نظاميان عمل نکرده بود و همیشه جانبدار و وابسته به آنها بود.

کمیسیون حقیقت السالوادور در گزارش خود مشکلاتي را که در ارتباط با قوه قضائي داشته، شرح مي دهد. قوه قضائي هيچ تمايلي به پيگيري مواردی که کمیسیون به آنها ارجاع مي داد، از خود نشان نمي داد و از همکاری با کمیسیون سرباز مي زد. گزارش همچنين بر اطاعت و وابستگي قوه قضائي به نهادهاي اجرائي انگشت مي گذارد و نتیجه مي گيرد که "اگر قوه قضائي به درستي به وظايف خود عمل مي کرد، وضعيتي که در اين کشور پيش آمد، به وجود نمي آمد."^{۶۵} کمیسیون براي اصلاح سيستم قضائي السالوادور در وهله اول کاستن از تمرکز قدرت را توصيه مي کند. براي اجرائي اين کار پيشنهاد مي کند به جاي دادگاه عالي که صلاحيت قاضي و دادگاهها را تعيين و تائيد مي کند، چند شورا اين کار را انجام دهند. از جمله ديگر پيشنهادات اصلاحي کمیسیون اينها بودند: تقويت مراکز آموزش حقوق و قضاوت؛ افزايش حقوق و مواجب قضات؛ تغيير و تکميل در قوانيني که به حقوق متهمين مربوط مي شود از جمله بي اعتبار دانستن اعترافاتي که زير شکنجه يا با تهديد به آن صورت مي گيرد.

اما تنها کمیسیون آفريقاي جنوبي بود که اين اختيار را داشت که از مقامات عالي قضائي بخواهد که خود حضورا نقش خويش را

در نظام آپارتاید توضیح دهند و موارد مبهم را روشن سازند. مقامات ملزم به قبول دعوت کمیسیون بودند و اگر کسی از آن سرباز می‌زد، با حکم احضاریه مواجه می‌شد.

محاکمه جنایتکاران

مجازات از روح انتقام سرچشمه نمی‌گیرد بلکه برای اجتناب از مجازات‌های خودسرانه و راه‌حلهای خشونت‌آمیز و به هدف دادرسی و پیشگیری از تکرار جنایت صورت می‌گیرد. دادرسی هم مانند کمیسیون حقیقت رو به آینده دارد، گرچه حوزه هر دو، بررسی حادثه ای است که در گذشته اتفاق افتاده است.

در اکثر کشورهای که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفتند، محاکمه عاملان نقض حقوق بشر جدی گرفته‌نشده. در برخی کشورها هم که محاکماتی صورت گرفت، بیشتر متوجه عوامل رده پائین بود تا عاملان اصلی و سازمان‌دهندگان جنایت. مثلاً در هائیتی، اوگاندا، السالوادور و گواتمالا- کشورهای که آمار قربانیان بسیار بالا بوده - تعداد محاکماتی که صورت گرفت، بسیار اندک بود. این تعداد اندک هم کمتر دامن سران را گرفت.

وضع در رواندا متفاوت بود. در این کشور به محاکمه و مجازات بیشتر از روشنگری و حقیقت توجه شد. البته ابعاد جنایت هم در رواندا قابل مقایسه با کشورهای دیگر نبود. حدود ۱۵۰ دادگاه ملی،

تریبونال بین المللی آروشا و صدها تریبونال گاجاگاجا برای مجازات عاملان کشتار ۱۹۹۴ تشکیل شده است.

دلایل کم‌توجهی به امر دادرسی را، که همواره خواست قربانیان و خانواده‌های جان‌باختگان بوده است، کجا باید جست؟ عدم استقلال قوه قضائی از قدرت، فقدان جسارت، ناکارائی و وجود فساد در آن دستگاه، که همگی ریشه در گذشته دارند، در این کشورها مانع زیر سوال بردن کسانی می‌شد که سالها بر کشور حکومت رانده بودند. این فضای ارباب همچنین دامن قربانیان و شاهدان را هم می‌گرفت. ترس از انتقام گاه باعث سلب جرات از آنها شده و مانع می‌گردید که آنها آزادانه در برابر دادگاه حاضر به شهادت شوند. به ویژه وقتی در نظر بگیریم که در این کشورها، حداقل در مرحله گذار که هنوز سایه قدرت و ارباب نیروهای سرکوب سابق بر فضا سنگینی می‌کرد، قربانیان و شاهدان در برابر تهدیدات و خطرات از هیچ‌گونه حمایتی برخوردار نبودند. در اوگاندا این وضعیت شدت بیشتری داشت.

نبود امکانات مالی برای تامین هزینه‌های محاکمات یکی دیگر از موانع تشکیل دادگاه بوده است. توجه داشته باشیم که میراث حکومت‌های مستبد و نظامی گذشته چیزی جز فقر و اقتصاد ورشکسته نبوده است و محاکمات جنایتکاران دولتی در دادگاه هائی، که موظف به رعایت تمام موازین حقوق بین‌الملل هستند، هزینه‌های زیادی می‌طلبد. مثلاً در آفریقای جنوبی دو محاکمه

پرسروصدائی که در سال ۱۹۹۶ شروع شد و دو سال بطول انجامید، ۸ میلیون دلار هزینه دربرداشت.

دلیل دیگری که در برخی کشورها سد راه محاکمه و مجازات نظامیان و نیروهای امنیتی قرار گرفت، قانون عفو بود که آنها پیش از ترك قدرت به نفع خود گذرانده بودند. تا الغای قطعی این قانون، که رای اکثریت مطلق نمایندگان مجلس را می‌طلبید - و در شیلی رای مجلس سنا، هم لازمه آن بود - نظامیان از تعقیب قانونی مصون بودند. در آرژانتین و شیلی لغو کامل این قانون حدود ده سال به درازا کشید.

اصولا موضوع عفو و بخشش، که عموما از طرف محافظه‌کاران برای وحدت و آشتی در جامعه طرح می‌شود، نمی‌تواند مانع محاکمه و مجازات مرتکبین اعمال گذشته باشد. حتی اگر میل عمومی در جامعه به نفع عفو آنها باشد، حداقل باید بدنام‌ترین آنها در مقابل دادگاه قرار گیرند. نه قربانیان می‌توانند با گذشت از حق شکایت، از مجازات این افراد جلوگیری کنند و نه دولت و هیچ نهاد دیگری چنین نمایندگی را دارد. عفو و چشم‌پوشی از مجازات کسانی که دست به جنایت زده‌اند، یک مسئله اجتماعی و سیاسی است و به یک پروسه طولانی و پیش‌شرط‌هایی نیاز دارد: روشن شدن حقیقت، تبدیل آن به یک گفتمان اجتماعی و اعتراف مسئولین از ضروری‌ترین آنهاست. وقتی چنین شرایطی

آماده باشد، بحث عفو می تواند موضوعیت یابد.

اساساً محاکمه و مجازات کسانی که حتی بعد از واگذاری قدرت، بطور پنهان- و گاه عیان- اهرمهای قدرت مثل ارتش و دستگاه امنیتی را در دست دارند، به میل و انگیزه قوی سیاسی و اجتماعی نیاز دارد. این محرک سیاسی و اجتماعی را سازمانهای حقوق بشر، خانواده های قربانیان و نیروهای مخالف و مبارز ایجاد می کنند. سالها تلاش و پیکار مادران ناپدیدشدگان در آرژانتین و شیلی برای لغو قانون عفو نظامیان مثال خوبی برای تاثیر چنین محرکهای اجتماعی و سیاسی است.

حقوق بشر تنها مسئله وجدان و اخلاق نیست، بلکه بیشتر موضوع حقوقی است و برای تضمین آن باید به ابزارهای حقوقی متوسل شد. دادرسی و اجرای عدالت در مورد عاملین نقض حقوق بشر يك ضرورت است و قوانین بین المللی هم آن را تأیید می کند. مصونیت قضائی برای کسانی که مرتکب شکنجه، ناپدید کردن و قتل انسانها شده اند، در تناقض با آن دسته از عهدنامه های بین المللی است که محاکمه و مجازات آنها را برای دولتها الزامی می داند: نظیر کنوانسیون منع شکنجه یا کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت گنوسید.

این قوانین اعتبار جهانی دارند و حتی دولتهائی هم که این عهدنامه ها را امضا نکرده اند، در برابر آنها مسئولیت دارند. در سالهای اخیر در بین حقوق دانان

و فعالين حقوق بشر توسل به قوانين بين المللي و تفسير آن با وضعيت کشور خود شدت گرفته است.

II- محاکمه و مجازات بين المللي

آشويتس و نکبت جنگ جهانی دوم نشان داد که چگونه نقض گسترده و حاد حقوق بشر در يك کشور می‌تواند از مرزهاي آن فراتر رفته و دیگر سرزمینها را هم در آتش جنایتهای خود بسوزاند. این حوادث ضرورت وجود قوانين مجازات بين المللي را برای عاملين جنایتهائی، که اعلام جنگ به بشریت است و معمولاً سران دولتها عامل آن هستند، عیان ساخت که در "حقوق کیفری ملل" مدون شده و بر دو محور توافق عمومی در سطح جامعه جهانی استوار است:

الف- هر دولتي در حوزه حکومتي خود موظف به تضمين رعایت حقوق بشر است و همچنین موظف است کسانی را که این حقوق را زیر پا می‌گذارند، محاکمه و مجازات کند.

اما وقتی حقوق بشر از طرف خود دولت و ارگانهای دولتي نادیده گرفته می‌شود، دیگر فاقد مسئولیت در قبال این ارزشهاست و خود در جایگاه مجرم قرار می‌گیرد. جرایم حاد و گسترده دولتي در نقض حقوق بشر، به جنایتهای دولتي تعبیر می‌شود و قابل محاکمه و مجازات است. محاکمه جنایتکاران دولتي، پوشالي بودن این نوع حکومتها و

سران آن را در بین مردم نمایان می‌سازد و درس عبرتی می‌شود برای دیگر دولت‌ها.

درست است که جنایتهای دولتی بطور کیفی از جنایتهای شناخته شده "معمولی" متفاوت هستند، اما بنیان ارزشی محاکمه و مجازات عمومی، که محور آن بر فرد تکیه دارد، در مورد جنایتهای دولتی هم صدق می‌کند. جنایتهای دولتی گرچه خصلت جمعی دارد، اما مثل جرائم دیگر توسط افراد صورت می‌گیرد. فرد-فرد آدمها هستند که دولت‌ها را تشکیل می‌دهند. نباید اعمال ضد بشری را که به نام دولت، ایدئولوژی یا مذهب صورت می‌گیرد، از مسئولیت فردی و یا از رده جرائم جنائی خارج کرد.

موضوع دیگری که در بحث جنایات دولتی و جنایتهای جمعی مطرح می‌شود، اصل مسئولیت است. جرم را نمی‌توان از اصل مسئولیت جدا دانست. در جرم و جنایتهای جمعی یا به زبان حقوقی جنایتهای کلان، که نقض حقوق بشر از طرف دولت‌ها را دربرمی‌گیرد، هر عضو کادر تصمیم‌گیری و اجرائی وابسته به آن، خود شریک جنایت و مجرم است، حتی اگر با معیارهای جزائی معمول قابل اثبات نباشد. مجرم بودن در اینجا با اصل مسئولیت مستدل می‌شود.^{۵۷} عده ای فرمان و فتوای جنایت را صادر می‌کنند، تعدادی اجرای آن را سازمان می‌دهند و کسانی هم اجرایش می‌کنند.

^{۵۷} جنایتهای کلان در مفهوم گسترده‌تر می‌تواند جنایتهای نیروهای غیردولتی را هم دربرگیرد وقتی این جنایتهای در چارچوب اهداف "سیاسی"، ایدئولوژیکی، نژادی و بطور دسته‌جمعی صورت گیرد.

نمی‌توان دو دسته اول را به صرف اینکه بطور مستقیم خون کسی را نگرفته یا شلاق نزده‌اند، از جنایت مبرا دانست و فقط کسانی را که مجری فرمان بوده‌اند، مقصر دانست. اگر چنین بود، سران حکومت جنایتکار نازی از مجازات معاف می‌شدند و تنها مجریان اوامر آنها به پای میز محاکمه کشانده می‌شدند. در حالیکه فرد-فرد سران حکومت نازی در جنایتهای انجام شده سهم بودند. عدالت نخبه‌گرائی را بر نمی‌تابد. دادگاه نورمبرگ بر آن خط بطلان کشید. دادستان دادگاه نورمبرگ، روبرت جکسون، اعلام داشت:

” ما این پارادوکس را نمی‌پذیریم که جائیکه قدرت در بالاترین رتبه قرار دارد، مسئولیت‌پذیری حقوقی در پائین‌ترین مرتبه قرار گیرد.“^{۵۸}

ب- اعمالی مانند کشتار گروهی از مردم به دلایل نژادی، مذهبی یا قومی ”جنایت علیه بشریت“ است و در سطح بین‌المللی قابل محاکمه. بنیان این بحث بر اعلامیه جهانی حقوق بشر تکیه دارد که تمام مردم جهان را اعضای خانواده بشری و دارای حقوق برابر می‌داند و رفتار دولتها با شهروندان خود را مسئله داخلی آنها تلقی نمی‌کند. همانطور که ارزشهای حقوق بشر جهان شمول هستند و تفاوت‌های فرهنگی و منطقه‌ای، از اعتبار آن نمی‌کاهد، مجازات

^{۵۸} Telford Taylor, Die Nürnberger Prozesse, München 1994

کسانی هم که این ارزشها را به شدیدترین اشکالی، که ننگ بشریت است، پایمال می کنند، باید تابع قوانینی باشد جهانی.

به هیچ عنوان نمی‌توان از مجازات عاملین "جنایت علیه بشریت" چشم‌پوشی کرد یا راههای دیگری را جایگزین آن ساخت. حقوق ملل و قوانین کیفری بین‌المللی برای توافقی بنا شده که تضمین و اجرای حقوق بشر مسئله درون مرزها نیست. بعد از آشویتس، دیگر هرگونه توجیهی بر اینکه رفتار دولتها با شهروندان خود مسئله داخلی آن کشورها است، منتفی شده است.

مجازات جنایت علیه بشریت معمولاً از طریق دادگاه‌های بین‌المللی صورت می‌گیرد. اما از آنجا که جنایت علیه بشریت در سطح جهانی قابل مجازات است، دادگاه ملی کشورهای دیگر هم، در صورتیکه قوانین آنها با قوانین کیفری بین‌المللی هماهنگ باشد، می‌توانند به محاکمه عاملین آن نوع جنایتها اقدام کنند. بر طبق "پرنسیپ‌های حقوق جهانی"^۹ مجرمان بدون در نظر گرفتن تابعیتشان در دادگاه‌های هر کشور دیگری در صورت ارائه شکایت قابل تعقیب هستند. مثال شناخته شده آن را در دستگیری پینوشه در لندن که به حکم دادگاه اسپانیا و بر اساس

^۹ به عنوان مثال در ماده ۳ پیمان بین‌المللی در مبارزه و مجازات جنایتهای آپارتاید آمده: "تعهدات جهانی مربوط به حقوق کیفری برای افراد، اعضای سازمانها و نهادها، همچنین برای نمایندگان دولتها صادق است و محل سکونت آنها تأثیری در به اجرا درآوردن این قانون نمی‌کند."

شکایت خانواده های ناپدیدشدگانی صورت گرفت که شهروند اسپانیا بودند، شاهد بودیم. در استدلال حکم دادگاه، پینوشه متهم به جنایت علیه بشریت بود. همچنین برای جنایتکاران نظامی آرژانتین هم از طرف دادگاه اسپانیا حکم بازداشت صادر شده است. در بلژیک هم قانونی وجود داشت که به دادگاه های این کشور محاکمه و مجازات عاملین جنایت علیه بشریت را صرف نظر از اینکه شهروند کدام کشور باشند، می داد.

ممکن است جامعه ای در یک شرایط تاریخی معینی و بدلائیل خاصی- مثلا زمانی که در پیشبرد اعمال ضدبشری اقشار وسیعی از جامعه شریک هستند- لازم بدانند که مجازات را به نمونه هائی که حالت سمبلیک دارد، محدود کند. اصولا تصور محاکمه تک- تک کسانی که در جنایت دست داشته اند، تقریبا در همه کشورها محال بنظر می رسد. اما خطری که در حالت محاکمات محدود و سمبلیک نهفته، این است که تنها کسانی که محاکمه می شوند، مقصر قلمداد شده و دیگر همراهان و همکاران آنها مبرا تلقی شوند. برای اینکه چنین خطائی در جامعه پیش نیاید، اولاً کسانی که به هر دلیلی مورد محاکمه قرار نمی گیرند، باید به طرق دیگری، مثلا برکناری از پستهای شغلی و غیره مجازات شوند. دوم اینکه جنبه های مختلف سیستم ضدبشری گذشته و نقش و مسئولیت همه کسانی که به نحوی در تقویت آن کوشا بوده اند، روشن شود. این موضوع، که به ویژه از جنبه

تاریخی و برای نسلهای آینده ضرورت دارد، حوزه کار کمیسیون حقیقت را تشکیل می‌دهد و نشان می‌دهد که مسئله محاکمه دولتها و کمیسیون حقیقت در پیوند با هم قرار دارند.

دادگاه های بین‌المللی بر پایه ارزشهای حقوقی که دادگاه نظامی نورمبرگ، اولین دادگاه بین‌المللی، بنیانگذار آن بود، قرار دارد. دومین محاکمات از این نوع در توکیو صورت گرفت. این دو دادگاه حتی با معیارهای امروزی، پیروزی بزرگی در حرکت بین‌المللی برای حقوق بشر بود. این دو دادگاه-به ویژه دادگاه نورمبرگ- امکانی فراهم آورد تا افکار جهانی در جریان جنایتهایی که اتفاق افتاده، و اینکه چرا اتفاق افتاده و چه کسانی مسئول آن بودند، قرار بگیرد. پایه حقوقی این دادگاه‌ها بر اساس تعریف گنوسید و مجازات آن استوار بود. گنوسید با دادگاه نورمبرگ به زبان حقوق بین‌الملل راه یافت. در اینجا بطور مختصر تاریخچه دادگاه‌های بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌گیرد. نیز تاملی کوتاه بر واژه گنوسید و تغییراتی که در تعریف و تفسیر آن صورت گرفت، ما را در شناخت این تاریخچه کمک می‌کند.

دادگاه نظامی نورمبرگ

در سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ در شهر نورمبرگ آلمان در مکانی که پیشتر قوانین

نژادی دولت ناسیونال سوسیالیست هیتلر اعلام شده بود، دادگاهی از طرف نیروهای متفقین^{۶۰} برای محاکمه ۲۲ تن از سران نازی تشکیل شد. ۱۲ نفر از این جنایتکاران از جمله هرمن گورینگ به اعدام و بقیه به حبسهای طولانی محکوم شدند. محاکمات دیگری هم در نورمبرگ در ادامه این دادگاه توسط آمریکاییها علیه پزشکان و قضاتی، که حرفه‌شان را در خدمت جنایت قرار داده بودند، مامورین گشتاپو و روسای اردوگاه های مرگ، دیپلماتها و صاحبان شرکتهایی که با بهره‌گیری از کار زندانیان سرمایه اندوخته بودند، صورت گرفت.^{۶۱}

دادگاه نورمبرگ راهگشایی شد برای محاکمه بین‌المللی کسانی که به نام دولت مرتکب جنایت می‌شوند و خط بطلانی بود بر این استدلال که چون جرائم دولتی بطور مشترک و جمعی صورت می‌گیرند، نمی‌توان اعضای آن را بطور فردی و از نظر حقوقی مقصر شناخت. واژه "جنایت علیه بشریت" برای اولین بار در این دادگاه در مورد

^{۶۰} قضاات و هیئت دادستانی از نیروهای آمریکایی، روسی، فرانسوی و انگلیسی تشکیل می‌شد. رای دادگاه باید با توافق هر چهار نماینده کشورها صادر می‌شد.
^{۶۱} بعدها محاکمات دیگری هم از این نوع توسط دادگاه های خود آلمان صورت گرفت. معروفترین این محاکمات در ۱۹۶۴ در شهر فرانکفورت به همت و پشتکار دادستان ایالتی فریتز بایر صورت گرفت.

جنایتهای رژیم هیتلری و به ویژه در مورد قتل عام یهودیان بکار گرفته شد.^{۶۲}

دادگاه نورمبرگ چهار اصل حقوقی را به قوانین بین الملل عرضه کرد که مبنای مجازات نقض حقوق ملل قرار گرفت:

۱- گنوسید یا کشتار قومی، یعنی اعمالی چون قتل عام سیستماتیک و به نیت حذف گروهی از مردم به دلیل تعلقات نژادی، ملی و مذهبی تجاوز آشکار به حقوق بشر و جنایتی علیه بشریت تلقی می‌شود و در سطح بین‌المللی قابل محاکمه است. بشریت دارای اصول مشترکی است که هیچ شخص و نهادی با هر توجیهی نمی‌تواند آنها را زیر پا بگذارد. حتی اگر قوانین کشوری این اعمال را مجاز بشمارد.

۲- هر فردی پاسخگویی اعمال و نقشی است که در جنایت داشته است، حتی اگر جنایت مشترکاً - مثلاً جنایتهای دولتی - انجام گرفته باشد. نمی‌توان با توسل به تئوری "تقصیر جمعی" یا با این استدلال که فرد محصول شرایط اجتماعی و سیاسی است، مسئولیت فردی را نادیده گرفت.

^{۶۲} جنایات نازیها البته به کشتار شش میلیون یهودی محدود نبود. حدود یک میلیون نفر از سینتی روما (کولیها) در اردوگاه های مرگ به اتاق گاز فرستاده شدند. کشتن همجنس‌گرایان، معلولین، انسانهای حاشیه‌نشین "غیرمفید"، بیماران روانی، آزمایشات پزشکی بر روی انسانهای زنده و همچنین اعدام و شکنجه مخالفان و کمونیستها از دیگر جنایتهای دوازده سال حکومت نازیها بوده است.

- ۳- اطاعت از فرمان مافوق مانع مسئولیت فرد و دلیلی بر تبرئه نیست .
- ۴- محاکمه و مجازات اعمالی که در زمره جنایت علیه بشریت قرار می‌گیرد، شامل قاعده مرور زمان نمی‌شود.

گنوسید

اصولی، که دادگاه نورمبرگ بنیان گذاشت مبنای قطعنامه های ۹۵ و ۹۶ مجمع عمومی سازمان ملل در دسامبر ۱۹۴۶ قرار گرفت که گنوسید یا کشتار قومی را تعریف کرد و قابل مجازات در سطح بین‌المللی دانست.

واژه "گنوسید"^{۶۳} برای اولین بار در سال ۱۹۴۳ توسط رافائل لمکین، حقوق‌دان لهستانی مطرح گردید و دو سال بعد در کیفرخواست دادگاه نورمبرگ بکار گرفته شد و از آن زمان به بعد به زبان حقوقی راه یافت. بر اساس تعریف قطعنامه‌های فوق، "گنوسید سلب حق حیات از گروه‌هایی از مردم به دلایل نژادی، مذهبی یا سیاسی در کلیت خود است. چنین عملی گروه‌هایی از انسانها و بخش‌هایی از فرهنگ انسانی را به یغما می‌برد و با قانون اخلاق و روح آدمی و همچنین با اهداف ملل متحد در تناقض قرار دارد. مجمع عمومی سازمان ملل گنوسید را جنایت علیه حقوق بین‌الملل می‌داند و

^{۶۳} گنوسید یا کشتار قومی، مفهوم حقوقی مشخصی است و نباید آن را با مفاهیمی چون کشتار جمعی یا قتل عام یکی دانست.

عاملین و یاری‌دهندگان به آن را در هر لباس و مقامی که باشند، قابل مجازات می‌داند. اینگونه اعمال خشم وجدان بشری را برمی‌انگیزد و دنیای متمدن آن را محکوم می‌کند.^{۶۴}

مجمع عمومی سازمان ملل از دولتهای عضو سازمان ملل درخواست کرد که قوانینی برای جلوگیری و مجازات این گونه جنایتها تصویب کنند و در این راه همکاری‌های بین‌المللی را توصیه کرد. به این منظور از طرف مجمع عمومی به شورای اقتصادی- اجتماعی ماموریت داده شد که بررسی‌های ضروری را در این باره انجام داده و طرح‌هایی را در نشست بعدی مجمع عمومی ارائه دهد.

مجمع عمومی تعریف گنوسید را محدود و مقید ساخت و پیشنهاد نمایندگان شوروی را مبنی بر اینکه گنوسید تنها ناسیونال سوسیالیسم (ایدئولوژی نژادپرستانه آلمان هیتلری) را دربرگیرد و همینطور پیشنهاد فرانسه را، که گنوسید را فقط به جنگ تجاوزگرانه تقلیل می‌داد، رد کرد. اما تعریف گنوسید در قطعنامه‌های ۹۵ و ۹۶ سازمان ملل، که با روح تعریف لم‌کین هم مطابقت داشت، با تغییراتی که در شورای اقتصادی- اجتماعی در مورد آن صورت گرفت، دچار محدودیت و ابهام گردید.

پس از بررسی‌های طولانی در دسامبر ۱۹۴۸ مجمع عمومی سازمان ملل "معاهده جلوگیری و مجازات گنوسید" را به تصویب رساند که از

سال ۱۹۵۱ به اجرا گذاشته شده است. تا سال ۱۹۹۷، تنها ۲۳ دولت این معاهده را امضا کرده بودند. در این معاهده گنوسید به مثابه ارتکاب اعمالی "به نیت نابودی تمام یا بخشی از یک گروه ملی، نژادی، قومی یا دینی" تعریف شده است. گنوسید یا کشتار قومی اعم از اینکه در زمان صلح صورت گیرد یا در زمان جنگ به موجب حقوق بین‌الملل جنایت محسوب می‌شود.

تغییر بزرگی که در تعریف گنوسید در این معاهده صورت گرفته بود، حذف دلایل سیاسی برای چنین کشتاری بود. یعنی سلب حق حیات از گروه‌هایی از مردم به دلایل سیاسی، که در قطعنامه ۹۶ آمده بود، طبق این معاهده شامل گنوسید نمی‌شد و در نتیجه صحبت از محاکمه عاملان آن در سطح بین‌المللی هم منتفی می‌شد. این یک عقب‌نشینی از روح تعریف لم کین از گنوسید بود و بر بسیاری از جنایتهایی که در سطح جهان اتفاق می‌افتاد، چشم فرومی‌بست. مثلاً قتل عام حدود نیم میلیون کمونیست و دموکرات در اندونزی گنوسید محسوب نمی‌شود.

اما پرسش و ابهام اصلی معاهده جلوگیری و مجازات گنوسید در این بود که چه مرجع حقوقی بین‌المللی برای به اجرا درآوردن آن وجود دارد. در ماده ۶ این معاهده در مجازات مرتکبین گنوسید "دادگاه‌های صالح محل وقوع جرم" یا "دادگاه‌های کیفری بین‌المللی"، که دولتهای عضو این معاهده به رسمیت بشناسند، معرفی شده بود.

از آنجا که در اکثر موارد، کشتار قومی توسط دولت‌ها سازماندهی و به اجرا درمی‌آید، حواله دادن محاکمه و مجازات عاملان آن به دادگاه‌های محلی، عملاً منتفی است. پس تشکیل دادگاه بین‌المللی ضرورت می‌یابد. کمیته‌ای که برای بررسی راه‌کارهای تشکیل دادگاه‌های بین‌المللی ایجاد شد، عملاً هیچ ابتکاری به‌خرج نداد و در نتیجه معاهده جلوگیری و مجازات گنوسید گرفتار بن‌بست شد. به رغم دستاوردهای جهانی دادگاه نورمبرگ، محاکمات بین‌المللی در فاصله جنگ سرد متوقف ماند. مخالف سرسخت اینگونه محاکمات، دولت آمریکا بود، که از متهم شدن خود به دلیل عملکردش در جنگ ویتنام هراس داشت.

همین بن‌بست، یعنی وجود قانون بدون بازوی اجرائی، در قوانین بین‌المللی کیفری مصوب ۱۹۵۴ مجمع عمومی سازمان ملل هم صدق می‌کرد. قوانین کیفری بین‌المللی، که بر پایه اصول دادگاه نورمبرگ نوشته شد، با جنگ کره و شروع جنگ سرد به دام اختلافات شرق و غرب افتاد. دعوا بر سر تعریف "جنایت تهاجم"^{۶۵} به بحث‌های خسته‌کننده و بی‌حاصلی بر سر اینکه قانون کیفری چه جرائم و جنایاتی را باید دربرگیرد، به متوقف شدن اجرای آن قوانین انجامید. در سال ۱۹۷۴ کمیسیون حقوق بین‌الملل مامور شد که قانون جدیدی در تکمیل قانون مصوبه ۱۹۵۴ بنویسد که این هم تا دهه ۹۰ به تعویق افتاد.

به این ترتیب توجه و حساسیتی که در جهان، بعد از دو جنگ خانمانسوز و متاثر از کشتار و جنایتهای نازیها، برای جلوگیری از وقوع چنین حوادثی ایجاد شده بود، تداوم نیافت. تلاشها و اقدامات جسورانه‌ای، که در قطعنامه های ۹۵ و ۹۶ مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۴۶ و در پی آن در عهدنامه جلوگیری و مجازات کشتار قومی در سال ۱۹۴۸ خود را نشان داده بود، تا دهه ۹۰ متوقف ماند. نتیجه آن شد که به‌رغم آن قطعنامه ها و توافقنامه‌ها فجیع‌ترین جنگها و کشتار جمعی بار دیگر چهره بشریت را لکه‌دار کرد. بدون آنکه اقدامی برای مجازات عاملین آنها صورت گیرد. آپارتاید در آفریقای جنوبی، رودزیا و نامیبیا، کشتار کمونیستها در اندونزی، بمباران مردم بی‌دفاع در ویتنام، کشتار در اردوگاه های فلسطینی‌ها و بالاخره کشتار ۱٫۷ میلیون انسان توسط حکومت پولپوت در کامبوج نمونه هائی از این فجایع بودند.

در دهه ۹۰ هم که بار دیگر تلاشها برای احیای مجازات کشتار قومی فعال شد، برای جلوگیری از آن، که چهره هولناک خود را در یوگسلاوی و رواندا نشان داد، در زمان وقوع، اقدامات مهمی صورت نگرفت. این انفعال به ویژه در رواندا فاجعه آفرید.

اما به‌رغم این فضای انفعال، آگاهی همگانی به حقوق بشر روز به روز درجهان گسترده تر می‌شد و تلاش برای ایجاد یک نظام حقوقی جهانی هیچ‌وقت از حرکت باز نماند. نمونه این تلاشها در میثاق بین المللی

۱۹۷۷ برای حقوق مدنی و سیاسی و همچنین در معاهده رم جلوه‌گر شد. پس از پایان رویارویی شرق و غرب، مناقشه در باره مفاهیم و اولویتهای اساسی در میان مقوله‌های مختلف حوزه حقوق بشر، حال جای خود را به یک توافق همگانی در مورد اهمیت حیاتی رعایت این حقوق برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی داده است. در فضای بعد از جنگ سرد تصمیم‌گیری برای یافتن راه‌حل‌های عملی در جهت تحقق قانون کیفری بین‌المللی از بن‌بستی، که چهار دهه آن را فلج کرده بود، خارج شد. در سال ۱۹۹۱ برای دومین بار قوانین کیفری بین‌المللی، که در تکمیل قوانین کیفری مصوبه ۱۹۵۴ قرار داشت، نوشته شد. این قانون بعد از چند بار اصلاح و کارشناسی در سال ۱۹۹۶ تصویب شد و از سال ۱۹۹۸ با اساسنامه‌ای که بر آن نوشته شد و در رم به تصویب نمایندگان دولتها و تائید سازمانهای حقوق بشر رسید، پایه دادگاه کیفری بین‌المللی دن‌هاگ (لاسه) قرار گرفت. این تلاش، حداقل در اروپا، بی‌تاثیر از تجربه کشور بلژیک در محاکمه عاملان جنایت علیه بشریت نبوده است. جا دارد که از این تجربه در اینجا سخن گفته شود.

گرچه عکس‌العمل موثر برای جلوگیری از کشتار قومی در سالهای گذشته صورت نگرفته و امروز هم که کشتار قومی در سودان و کنگو جریان دارد، جهان تنها نظاره‌گر آن است، اما نمی‌توان چشم بر اقداماتی که برای مجازات عاملین این نوع کشتار صورت می‌گیرد، بست. در سال ۱۹۹۳ شورای امنیت

سازمان ملل تشكيل يك دادگاه بين‌المللي را براي عاملين جنايتهاي يوغسلاوي سابق و در سال ۱۹۹۴ براي جنايت در رواندا اعلام كرد. در سالهاي اخير دو دادگاه ديگر هم، كه تركيبی بين‌المللي و ملي دارد با پشتيباني سازمان ملل براي بررسي و مجازات عاملين جنايت در سريلاون و جنايات پول پوت در كامبوج تشكيل شده است.

دادگاه بلژيك

در بلژيك به سال ۱۹۹۳ قانوني وضع شد كه بر طبق آن، جرائم كشتار قومي، جنايت عليه بشريت و جنايات جنگي، صرف نظر از اينكه در کدام كشور صورت گرفته باشد و توسط چه كساني، در صورت شكايه از طرف شهروندان بلژيك، در داخل اين كشور قابل تعقيب و مجازات واقع مي‌شود.

اين قانون اميدهاي تازه اي براي قربانيان، خانواده هاي آنها و طرفداران حقوق بشر ايجاد كرد و مورد استقبال زياد واقع شد. تا سال ۲۰۰۳، كه اين قانون بر اثر فشار كشورهاي ديگر دچار تغييراتي شد و كارآيي خود را از دست داد، حدود ۳۰ شكايه عليه سران كشورها، از جمله آريل شارون، ياسر عرفات، فيدل كاسترو، جرج بوش، صدام حسين و علي اكبر هاشمي رفسنجاني به دادگاه بلژيك ارائه شده بود. مواردی از اين شكايات تا مرحله رسيدگي دادگاهي هم پيش رفت. در آوريل ۲۰۰۰ دادستان بلژيك حكم جلب يروديا، وزير

خارجہ وقت کنگو را صادر کرد. شکایت از طرف توتسی‌های فراری از کنگو به خاک بلژیک صورت گرفته بود که یروڈیا را به تحریک به حمله علیه توتسی در خاک کنگو متهم می‌ساختند. پیامد این حکم، یعنی وزیر خارجہ یک کشور در صورت سفر به بلژیک، حتی یک سفر دیپلماتیک، باید دستگیر می‌شد، در مناسبات دیپلماتیک موجود حلال وارد می‌آورد. دادگاه بین المللی لاهه این حکم را خلاف مصونیت سیاسی نمایندگان دولتها دانست و از دولت بلژیک خواست که این حکم را لغو کند، با اینهمه دولت کنگو مجبور شد شخص دیگری را به وزارت خارجہ بگمارد.

در سال ۲۰۰۱ چهار راهب رواندائی، که در آن زمان ساکن بلژیک بودند، به اتهام شرکت در گنوسید در خاک رواندا به حبس‌های طولانی محکوم شدند. در سال ۲۰۰۲ حکم تعقیب آریل شارون به اتهام دست داشتن در جنایت و کشتاری، که در دهه ۸۰ توسط ارتش اسرائیل در اردوگاه های صبرا و شتیلا صورت گرفته بود، صادر شد. علیه وی شکایت دیگری هم، که به کشتار جنین برمی‌گشت، به دادگاه بلژیک ارائه شده بود.

اما در اثر فشارهای دولتهای دیگر، به ویژه دولتهای آمریکا و اسرائیل و اختلالی که در صورت صدور حکم تعقیب و بازداشت عضوی از دولتها در روابط دیپلماتیک بلژیک با آن کشورها ایجاد می‌کرد و نیز بر اثر انتقادات دادگاه بین المللی لاهه^{۶۶}، که

^{۶۶} با دادگاه کیفری بین المللی لاهه اشتباه نشود.

خواهان تغییر قانون مربوط به این دادگاه بود، دولت بلژیک مجبور به عقب‌نشینی از قانون خود شد و آن را برای اصلاح به پارلمان فرستاد. این قانون با اصلاحاتی که در سال ۲۰۰۳ در آن صورت گرفت، دیگر برای خود را از دست داد. پس از آن تنها علیه کسانی می‌شد شکایت کرد که حداقل دو سال در خاک بلژیک اقامت داشته باشند و جرم مورد نظر، پیش از سال ۲۰۰۲ اتفاق افتاده باشد. جرائم و جنایاتی که بعد از این تاریخ صورت می‌گرفت، دادگاه کیفری بین‌المللی دن‌هاگ (لاسه) عهده‌دار رسیدگی به آنها بود.

عمر قانون محاکمه عاملین جنایت علیه بشریت در دادگاه های بلژیک گرچه کوتاه بود- ده سال- اما در همین مدت کوتاه هم دستاوردهای بزرگی داشت و به بحث‌های موثری در جهانی دیدن تعقیب و مجازات عاملین جنایت علیه بشریت، دامن زد. تغییر این قانون هم به نوبه خود بیانگر واقعیت‌های موجود بود: اهداف شجاعانه دادگاه بلژیک از عهده یک کشور خارج است و نیاز به نهاد قضائی بین‌المللی دارد که دولتها ملزم به پایبندی به آن باشند. این نهاد دادگاه کیفری بین‌المللی بود که می‌توانست تداوم اهداف دادگاه بلژیک باشد. تجربه بلژیک بر تلاش‌هایی که به معاهده رم برای تشکیل دادگاه کیفری بین‌المللی انجامید، موثر بود.

دادگاه کیفری بین المللی دن هاگ^{۶۷}

یکی از پایه های اصلی تشکیل دادگاه نورمبرگ این بود که جنایت وجودی انتزاعی نیست بلکه این انسانها هستند که آن را می آفرینند و "تنها با مجازات افرادی که مرتکب این اعمال می شوند، می توان به اصول حقوق بین الملل اعتبار بخشید." به بیان دیگر پشت جنایت تنها یک دستگاه انتزاعی بنام دولت قرار نگرفته، بلکه انسانهایی از گوشت و پوست هستند که جنایت را طرح ریزی و سازمان دهی می کنند و کسانی هم

^{۶۷} دادگاه کیفری بین المللی دن هاگ یا لاهه را نباید با دادگاه بین المللی لاهه که در سال ۱۸۹۹ شکل گرفت، اشتباه گرفت. دادگاه بین المللی لاهه تنها اختلافات و منازعات بین دولتها را مورد رسیدگی قرار می دهد و حکم آن از طرف دولتها لازم الاجراست. دادگاه بین المللی لاهه محصول جنبش صلح خواهی پایان قرن ۱۹ بود. صد سال پیش روشنفکران و فعالین حقوق بشر در تدارک راه هائی بودند با این امید که از طریق آنها بتوان مانع جنگ شد. خانم برتا فون سوتنر نویسنده اطریشی، ژان ژورا سوسیالیست فرانسوی و هانری دونان اهل ژنو از مبتکران و فعالین این جنبش بودند و در صحنه سیاسی اروپا نقش قابل توجهی ایفا کردند. اما تراژدی تاریخ در این بود که در نیمه اول قرن بیستم به ویژه در اروپا تمام دستاوردهای مدنی، که خود مهد پرورش آن بود، از بین رفت و در فاصله ای کوتاه، دو جنگ در این قاره جهان را در آتش خود کشید. دادگاه لاهه که روزی در دل مردم امید آفریده بود، به فراموشی سپرده شد و کارکرد خود را از دست داد.

پس از سال ۱۹۴۵ و با تشکیل سازمان ملل این دادگاه بار دیگر و این بار با قدرت بیشتری کار خود را از سر گرفت.

آن را اجرا می‌کنند. طبیعی است که در کنار مسئولیت افراد، مسئولیت دولتها قرار دارد.

۵۰ سال بعد همین فکر، یعنی مسئولیت افراد در جنایت و پایمال کردن حقوق بشر، پایه تلاش‌هایی قرار گرفت که به تشکیل دادگاه کیفری بین‌المللی و تدوین قوانین کیفری بین‌المللی انجامید. جنایات و جرائم نقض حقوق بشر که این دادگاه مسئول پیگیری آنهاست عبارتند از:

- گنوسید یا کشتار قومی، که اعمالی را شامل می‌شود که به قصد نابودی گروه‌های ملی، قومی، نژادی یا مذهبی صورت گیرد.

- جنایت علیه بشریت شامل: شکنجه، قطع عضوی از بدن انسان، بردگی و نیز شامل بردگی جنسی، تجاوز و کوچ اجباری

- جنایات جنگی مانند نقض معاهده ۱۹۴۹ ژنو و زیرپا گذاشتن حقوق اسرا

- تهاجم و تجاوز (Aggression)

در ژوئیه ۱۹۹۸ نمایندگان ۱۶۰ کشور در رم گرد هم آمدند تا در مورد چگونگی تشکیل چنین دادگاهی تصمیم بگیرند. همچنین حدود ۲۴۰ سازمان غیردولتی که در شبکه ای مشترک با هم هماهنگی دارند، در آنجا جمع شده بودند تا حمایت خود را از ارزشهای خدشه‌ناپذیر حقوق بشر اعلام نمایند. این سازمانها و در راس آنها سازمان دیده‌بانان حقوق بشر موتلف این دادگاه بین‌المللی هستند. در آن نشست نمایندگان دولتها در

مورد اساسنامه تشکیل دادگاه کیفری بین المللی با اکثریت آرا- ۱۲۰ رای- به توافق رسیدند. ۲۱ کشور از دادن رای خودداری کردند و ۷ کشور از جمله ایالات متحده آمریکا، چین، اسرائیل و عراق رای مخالف دادند. تا دسامبر ۲۰۰۴ تعداد کشورهایی که این قرارداد را امضا کردند، بالغ بر ۱۳۹ کشور می‌شد.^{۶۸}

بر طبق اساسنامه، زمانی تشکیل دادگاه اعتبار می‌یابد که حداقل ۶۰ کشور امضا کننده قرارداد، این معاهده را به تصویب مجالس نمایندگان خود رسانده باشند. تصویب آن در مجلس، مسئولیت بیشتری برای دولت‌ها به دنبال دارد و به این معنا است که این کشورها باید قوانین خود را با معاهده هم‌هنگ کنند.

در ژوئیه ۲۰۰۲ که پارلمان ۶۶ کشور امضا کننده، معاهده را تصویب کردند، دادگاه کیفری بین‌المللی رسماً کار خود را آغاز کرد.^{۶۹}

شکایت یا مورد کیفری می‌تواند از چند طریق به دادگاه کیفری بین المللی ارائه شود:

^{۶۸} جمهوری اسلامی ایران این قرارداد را در تناقض با قوانین قضائی ایران می‌داند و تا پایان سال ۲۰۰۴ آن را امضا نکرده بود. رجوع شود به سید عباس پورهایمی: بررسی مبانی حقوقی دادگاه کیفری و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، پگاه حوزه، شماره ۷۷

^{۶۹} تا دسامبر ۲۰۰۴ مجالس نمایندگان ۹۷ کشور عضو، معاهده رم را تصویب کرده بودند.

- از طریق دولتهای عضو- که بسیار نامحتمل است چون معمولاً جنایتهای مورد بررسی این دادگاه متوجه دولتها است و هیچ دولتی علیه خود به دادگاه شکایت نمی‌برد

- شورای امنیت سازمان ملل

- از طریق کانالهای غیردولتی معتبر و یا خانواده های قربانیان.

تیم دادستانی دادگاه موظف است مستقل از سیاست دولتها، شکایتهای ارائه شده را بررسی و برای رسیدگی و اقامه دعوا به این دادگاه تحویل دهد. مواردی در دادگاه کیفری بین المللی می‌تواند مورد رسیدگی قرار گیرد که بعد از تاریخ تشکیل این دادگاه، اول ژوئیه ۲۰۰۲، اتفاق افتاده باشد.

برای پیگیری و دستگیری متهمان و همچنین در پروسه رسیدگی و تهیه کیفرخواست طبق اساسنامه، کشورهای عضو و یا شورای امنیت سازمان ملل تقبل می‌کنند که اطلاعات و امکانات خود را در اختیار دادگاه قرار دهند. زمانی این دادگاه شکایتی را مورد رسیدگی قرار می‌دهد که دادگاه ملی محل وقوع جنایت از بررسی آن ناتوان باشد یا خواهان رسیدگی به آن نباشد. بنابراین دادگاه های ملی بر دادگاه بین المللی تقدم دارند. اما اگر برای دادگاه ثابت شده باشد که رسیدگی به مورد در دادگاه های ملی به نتیجه ای نرسیده یا اصلاً رسیدگی به آن در کشور مورد نظر امکان پذیر نیست، خود را موظف به رسیدگی به شکایت می‌داند.

اصل بر این است که دادگاه بین‌المللی
جانشین دادگاه های ملی نشود.

تفاوت دادگاه کیفری بین‌المللی با دادگاه های بین‌المللی Ad-hoc

برخلاف دادگاه های بین‌المللی Ad-hoc^{۷۰}، که در حال حاضر برای رسیدگی به جنایات یوگسلاوی سابق و رواندا جریان دارد، اقامه دعوا در دادگاه کیفری بین‌المللی نه علیه نماینده دولتها، بلکه علیه اشخاص صورت می‌گیرد. متهمین در مقابل این دادگاه با مسئولیت شخصی حضور می‌یابند. ضمناً طبق اساسنامه آن، دادگاه زمانی رسمیت دارد که متهم خود در دادگاه حضور داشته باشد.

تفاوت دیگر دادگاه بین‌المللی کیفری با دادگاه‌های بین‌المللی در دائمی بودن و نیز نحوه رابطه این دادگاه با دولتها است. دادگاه‌های بین‌المللی از طرف سازمان ملل و برای مدتی معین تشکیل می‌شوند. در حالیکه دادگاه کیفری بین‌المللی تریبونالی است دائمی و محل آن دن‌هاگ، پایتخت هلند است. ضمناً برخلاف دادگاه های بین‌المللی، اساس این دادگاه بر معاهده بین دولتها قرار دارد. همچنین جرائم مورد رسیدگی در دادگاه کیفری بین‌المللی گسترده‌تر از کشتار قومی و جنایات جنگی است و از جمله شکنجه، تجاوز، نقص عضو کردن را هم دربر می‌گیرد.

^{۷۰} واژه‌ای لاتین به معنای مربوط به خود

دادگاه کیفری بین المللی از ۱۸ قاضی و یک دادستان تشکیل می‌شود که همگی با رای کشورهای امضا کننده و از میان کشورهای که قرارداد را در مجلس نمایندگان تصویب کرده‌اند، انتخاب می‌شوند. در کنفراسی که در نیویورک در سال ۲۰۰۳ بر سر انتخاب قضاة و تصمیم‌گیری در مورد مسائل اجرائی دادگاه تشکیل شد، ۷ زن و ۱۱ مرد از بین کارشناسان حقوق کیفری و کارشناسان حقوق بین‌الملل و از کشورهای زیر انتخاب شدند: بولیوی، ایرلند، مالی، بریتانیای کبیر، ترینیداد، فرانسه، کانادا، فنلاند، آفریقای جنوبی، ایتالیا، ساموا، کره جنوبی و لیتوانی. حضور چشمگیر زنان قاضی بنا به توصیه اتحادیه سازمانهای غیردولتی موثلف دادگاه و برطبق سهمیه ترجیحی زنان در اشغال پستهای بین‌المللی صورت گرفت. همچنین در نشست نیویورک شورائی از بین دولتهای عضو، برای نظارت بر کار دادگاهها انتخاب شد. هم‌اکنون حدود ۳۰۰ کارشناس حوزه های مختلف، در باره ساخت اداری، مسائل تکنیکی سازماندهی و اطلاع‌رسانی در دن‌هاگ کار می‌کنند.

بودجه دادگاه کیفری بین المللی از طریق دولتهای عضو و نیز از طرف سازمان ملل- به ویژه وقتی مورد کیفری از طرف شورای امنیت ارائه شده‌باشد- تامین می‌شود. میزان سهمیه مالی کشورها در ترکیب مدیریت و کادرها نقش دارد اما البته نه در ترکیب قضاة.

از میان تعداد زیادی شکایت و اطلاعات ارائه شده به این دادگاه، اولین مورد برای رسیدگی، عاملین جنایت فجیع کنگو انتخاب شد که در پائیز ۲۰۰۲ در منطقه شمال شرق کنگو صورت گرفته بود. متهمان ژان پیر بمبا، رئیس شورشیان کنگو و همدستان او، رئیس جمهور آفریقای مرکزی پاتاسه و رهبر شورشیان چاد میسکین که ضمناً رئیس گارد پاتاسه هم است، هستند. بر طبق مدارکی که اتحادیه بین المللی حقوق بشر در پاریس با همکاری اتحادیه حقوق بشر آفریقای مرکزی و با استناد به اظهارات شاهدین و بازماندگان تسلیم دادگاه کرد بمبا و همدستان او متهم به سازمان‌دهی و اجرای جنایاتی نظیر اعدام، تجاوز، نقص عضو کردن و آدم‌خواری هستند. قربانیان را عمدتاً مردم بی‌دفاع غیرنظامی تشکیل می‌دادند. هر دو کشور آفریقای مرکزی و کنگو معاهده رم را امضا کرده‌اند بنابراین موظف هستند که متهمین را به دادگاه دن‌هاگ تحویل دهند.

دلایل و اسناد اتحادیه حقوق بشر مبنی بر اینکه قوه قضائی این دو کشور از استقلال لازم برای پیشبرد چنین محاکمه‌ای برخوردار نیستند، برای دادگاه کیفری بین‌المللی قانع‌کننده بود. بنابراین شرط رسیدگی در این دادگاه تنها این نیست که مرحله پیگیری شکایت در دادگاه‌های داخلی به بن‌بست رسیده‌باشد. بلکه تشخیص عدم صلاحیت قوه قضائی آن کشور، از هر نظر که باشد، برای طرح شکایت در این دادگاه کافی است. این دادگاه جنایاتی را مورد رسیدگی

قرار می‌دهد که در قلمرو کشورهای اتفاق افتاده باشد که قرارداد را امضا کرده اند. یا کسی که علیه او اقامه دعوا می‌شود، باید شهروند یا ساکن کشورهای امضاکننده باشد. اینکه متهم چه موقعیتی دارد- رئیس دولت است یا یک مأمور امنیتی- تاثیری در تشکیل دادگاه علیه وی ندارد. این دولت‌ها ملزم هستند در تحویل متهمین به دادگاه با آن همکاری کنند و اگر قوانین داخلی آنها در تناقض با معاهده رم هست- مثل مصونیت سیاسی نمایندگان دولت- این قوانین باید با دادگاه هماهنگ و در صورت لزوم تغییر یابد.

محدودیتها

اینکه دادگاه کیفری بین المللی بر پایه یک توافقنامه داوطلبانه بین دولت‌ها بنا شده است، دو پیامد متناقض با خود دارد: از یک طرف نقطه قوت این دادگاه است، چرا که براساس توافق نامه، دولت‌ها ملزم به پشتیبانی و همکاری با دادگاه هستند. این می‌تواند مانعی را که بر سر اجرای قوانین کیفری بین‌المللی وجود داشت، برطرف کند. از طرف دیگر اما، دولتهایی که این معاهده را نپذیرفته‌اند، نه تنها مسئولیتی در قبال این دادگاه ندارند بلکه علیه اعضای آن دولت و یا شهروندان آن کشور نمی‌توان به این دادگاه شکایت برد. این امر برای قربانیان جنایتهای آن دولت‌ها در امید بستن به دادخواهی در این دادگاه، مانع و محدودیت ایجاد می‌کند. مثلاً

برای ما از آنجا که جمهوری اسلامی ایران معاهده رم را امضا نکرده است، امکان شکایت علیه جنایتهای آن در این دادگاه وجود ندارد.

گرچه این را هم باید در نظر گرفت که دولتهایی که این معاهده را نپذیرفته‌اند و اینها در اقلیت مطلق هستند - تحت فشار مجامع بین‌المللی و گروه‌های حقوق بشر قرار دارند و در معرض انزوای سیاسی و باید پیامدهای آن را بپذیرند. خودداری دولتها از وارد شدن در معاهده رم به این تعبیر می‌شود که یا خود این دولتها جنایتکار هستند و از محاکمه خویش هراس دارند و یا اینکه جنایتکاران را تحمل می‌کنند و مجازات آنها را بر نمی‌تابند. مثلاً موضع دولت آمریکا در قبال معاهده رم انتقادات زیادی را از طرف نیروهای حقوق بشر و دول اروپایی را بدنبال داشت.

ابتدا دولت آمریکا در آخرین روزهای ریاست جمهوری بیل کلینتون در دسامبر ۲۰۰۰ معاهده را امضا کرد. این پذیرش اما با بی‌میلی و مشروط به این صورت گرفت که امضای دولت آمریکا برای تصویب به مجلس سنا ارائه نشود. جانشین کلینتون، جرج بوش این را هم نپذیرفت و در مای ۲۰۰۲ امتناع خود را از پذیرش معاهده رم رسماً به اطلاع سازمان ملل رساند. دولت آمریکا با فشار آوردن به هم‌پیمانان خود که الگویی آن را درپیش گیرند، عملاً به تحریم این دادگاه برخاسته است.

يکي از دلایلي که کشورها با توسل به آن از امضای قرارداد رم طفره می‌روند، الزام آنها به تحویل شهروندان خود به این دادگاه است. دولت آمریکا اعلام کرده است که به هیچ‌وجه حاضر نیست سربازان خود را حتی اگر مرتکب جنایتي شده باشند، به دادگاه دیگری تحویل دهد. این کشور همچنین برای بیشتر تحت فشار قرار دادن دادگاه کیفری بین‌المللی، اعلام کرد تا زمانی که شورای امنیت سازمان ملل مصونیت شهروندان آمریکایی را در مقابل این دادگاه تضمین نکند، شرکت خود را در نیروهای حافظ صلح سازمان ملل مستقر در بوسنی به حالت تعلیق درمی آورد. شورای امنیت ناچار شد در تابستان ۲۰۰۲ مصونیت شهروندان آمریکایی را در مقابل دادگاه کیفری بین‌المللی به مدت یک سال تصویب کند. تصمیمی که با انتقادات زیادی از طرف دیگر کشورها و سازمانهای غیردولتی هم‌پیمان این دادگاه مواجه شد.

کوتاه آمدن شورای امنیت ضمناً بیانگر این واقعیت هم بود که عدم همکاری آمریکا با این دادگاه چه عواقب سنگینی می‌تواند در کار آن ایجاد کند. تصمیم دولت آمریکا، که وزنه مهمی در معادلات جهان است، در عمل کار این دادگاه را از همان آغاز با موانع جدی- سیاسی و مالی- روبرو ساخته است. اما دلیل موضع‌گیری غیردموکراتیک دولت آمریکا نباید در نگرانی از شکایت احتمالی علیه سربازان این کشور خلاصه شود. این مسئله با توجه به اساسنامه این دادگاه، که حق تقدم را بر دادگاه‌های ملی قرار می‌دهد، نباید

خیلی باعث نگرانی دولت آمریکا می‌شد. واقعیت این است که دولت آمریکا، چه جناح جمهوریخواه و چه جناح دموکرات، تحمل نهادی بین‌المللی مستقل از این دولت و شورای امنیت را، که این کشور در آن حق وتو دارد، برنمی‌تابد.

عامل دیگری، که برای دادخواهی از طرف قربانیان محدودیت ایجاد می‌کند، تعیین مبدأ ۲۰۰۲ برای وقوع حوادثی است که در دادگاه کیفری بین‌المللی قابل رسیدگی می‌باشد. علیه عاملین جنایاتی که پیش از این تاریخ اتفاق افتاده است، نمی‌توان به این دادگاه شکایت برد. پس قربانیان جنایتهای صورت گرفته پیش از سال ۲۰۰۲ به کدام مرجع می‌توانند امید بندند؟

اما حتی با توجه به واقعیت‌های جهانی، که ظرفیتهای محدودی را برای این دادگاه در نظر می‌گیرد، دادگاه کیفری بین‌المللی برای چشم انداز عدالت و دادرسی در سطح بین‌المللی پیشرفت بزرگی به حساب می‌آید. همچنین این امر که، دادگاه کیفری بین‌المللی مستقل از اراده و فشار ابرقدرتها و مهم اینکه مستقل از سلطه‌طلبی آمریکا شکل گرفته است، به رغم فشارهای آنها یک پیروزی محسوب می‌شود. دولتهائی هم که از امضای معاهده مربوط به این دادگاه سرباز می‌زنند، باید عواقب تصمیم خود را که همانا بی‌اعتباری در سطح بین‌المللی است، بپذیرند.

پایان سخن

تشکیل کمیسیون حقیقت برای تحقیق و بررسی جنایتها و نقض حقوق بشر در حیات جمهوری اسلامی ایران، خواست قربانیان و خانواده های داغدیده و همچنین نیاز مبرمی است که با هر تحول سیاسی که در ایران اتفاق افتد، بناگزیر سربلند خواهد کرد. کمیسیون حقیقت برای کشور ما، که همواره

بر آن استبداد حاکم بوده است، ضرورتی دوچندان دارد. تحریف تاریخ و سیاست فراموشی از جانب حکومت‌های مستبد، جنایت در حق تاریخ و فرهنگ است. کمیسیون حقیقت‌مقابله با فراموشی و نقطه‌مقابل تحریف حقیقت است و راهی می‌گشاید برای درست‌نویسی تاریخ.

سخن گفتن و نوشتن از زندان - به ویژه از زندان‌های دهه ۶۰ - خط قرمزی است که عبور از آن را جمهوری اسلامی هیچگاه تاب نیاورده است. گرچه برای ایجاد رعب و وحشت در دل مردم، زندان، شکنجه و اعدام چون شمشیر دموکلس بالای سر جامعه عمل می‌کند، اما مردم را حق آگاهی یافتن از حقایق زندان نیست. حکومت اسلامی همواره تلاش کرده است حوادثی را که در زندانها اتفاق افتاده و می‌افتد، پوشیده و در ابهام نگاه دارد و یا آنها را با تهمت، دروغ و تحریف واژگونه جلوه دهد.

تلاش‌هایی در خارج از کشور برای ثبت و نشر فجایع زندان و جمع‌آوری اسامی اعدام‌شدگان بعمل آمده است. با اینهمه بسیاری از حوادث به ویژه از زندان شهرستانها ناروشن مانده است. آمار و اطلاعات ما از قربانیان جمهوری اسلامی و محل دفن آنها بسیار اندک است. هنوز بسیاری جنبه‌های قتل عام زندانیان در تابستان سال ۱۳۶۷ در ابهام مانده است. تخمینی از تعداد دستگیرشدگان در سال‌های حیات جمهوری اسلامی در دست نیست.

زمانی می‌توان از روشن شدن حقیقت صحبت به میان آورد که تعداد بیشتری از شاهدان عینی و خانواده های قربانیان- در صورت امکان همگی آنها- امکان سخن یابند. نهادی که بتواند امکانی برای بازماندگان و داغ‌دیدگان فراهم آورد تا آنها که همیشه محکوم به سکوت بوده‌اند، بدون هراس و فشار، از تجربه های دردناک خود سخن بگویند، کمیسیون حقیقت است. شهادت و اظهارات آنها، که ضبط و ثبت می‌شود، نه فقط به روشن شدن حقیقت یاری می‌رساند، بلکه همچنین راهی می‌گشاید تا دردهائی که آنها به تنهائی به دوش کشیده‌اند، به جامعه شناسانده شود.

اما قربانیان جمهوری اسلامی تنها به مخالفان سیاسی و عقیدتی محدود نمی‌شوند. حکومت ایران یک حکومت ایدئولوژیک دینی است و بر اساس آن گروه هائی از مردم به دلیل "کفر" یا مذهب دیگر "نجس" و دشمن محسوب می‌شوند. در مورد پیروان مذهب بهائی و لادینان دشمنی و محدودیت شدیدتر و خشن تر بوده است. نه تنها حق زندگی اجتماعی- حق تحصیل، کار، داشتن مسکن و غیره - از آنها گرفته شده، بلکه گاه حق حیات هم از آنها گرفته شده است. قربانیان را در ایران نمی‌توان محدود به قربانیان جنایتهای ناشی از ایدئولوژی دینی را نادیده گرفت. کسانی که به جرم تعلق به مذهب بهائیت یا هر تعلق عقیدتی یا مذهبی دیگر و یا لادینی

اعدام زندانی و از جامعه طرد شده اند در زمره قربانیان هستند.

همین‌طور بر اساس قوانین جمهوری اسلامی، اعمال و رفتاری جرم به حساب می‌آیند که در عرف معتبر بین المللی اصلاً جرم نبوده و به حوزه زندگی خصوصی و علایق انسانها مربوط می‌شوند. مثل هم‌جنس‌گرایی، "زنا"، داشتن رابطه جنسی خارج از زناشوئی رسمی، نوشیدن الکل و غیره، که در نفس خود نه تجاوز به حریم و حقوق دیگری و نه باعث صدمه و لطمه به دیگری هستند. در ایران کم نیستند کسانی که به جرم "لواط" و "زنا" شلاق می‌خورند، اعدام و سنگسار می‌شوند. اینها همه قربانیان دینی بودن جمهوری اسلامی هستند و باید روزی از آنها اعاده حیثیت شود. کمیسیون حقیقت نمی‌تواند نسبت به آنها بی‌تفاوت بماند. همچنین کمیسیون باید به نحوی، مثلاً در گزارش خود، قربانی بودن زنان و جوانانی را که روزانه در خیابانها به جرم "بدحجابی" و نوع پوشش بازداشت می‌شوند و شلاق می‌خورند، به رسمیت بشناسد.

تجارب و اظهارات بازماندگان و خانواده های داغ‌دیده به تنهایی برای روشن شدن حقیقت کافی نیست. بسیاری از حوادث بر آنها هم پوشیده مانده است. شاهدان کریه‌ترین جنایتها کسانی هستند که نمی‌توانند بر ما شهادت دهند.^{۷۱} آنها را

^{۷۱} اغلب از من می‌پرسند که آیا تجاوز به دختران پیش از اعدام واقعیت داشته است. من و امثال من هم که بارها شاهد بودیم که همبندی‌ها ما را بردند و

کشته‌اند. ما از نحوه اعدام، دادگاه‌های آنها- اگر بتوان بر "دادگاه‌های انقلاب اسلامی" نام دادگاه نهاد- و آخرین لحظه‌های زندگی‌شان اطلاعی در دست نداریم. تنها کسانی می‌توانند این نکته‌های کور را بر ما بکشایند، که خود دست‌اندر کار این فجایع بوده‌اند. روشن شدن حقیقت این معنا را هم دارد که آنها و ادار به اعتراف شوند و مسئولیت افراد و نهادها در جنایتهایی که صورت گرفته است، برملا شود. مردم باید بدانند که ساختار و سیستم سرکوب چگونه بوده و چه کسانی مسئول و دست‌اندرکار آن بوده‌اند.

بسیار نامتحمّل است که تشکیل کمیسیون حقیقت در حیات جمهوری اسلامی در ایران میسر شود. بنابراین ارائه طرح عملی آن در حال حاضر ناممکن است. این کار به زمان و مهمتر از همه به یک توافق جمعی نیاز دارد. شاید زمان مناسب برای تشکیل آن، خود به روشن شدن ابهاماتی که اکنون در نحوه عملی ساختن کمیسیون حقیقت و حوزه کار آن، پیش روی ما قرار دارد، یاری رساند. اما نمی‌توان دست روی دست گذاشت تا زمان مناسب فرارسد. بدون آمادگی ما قادر نخواهیم بود از فرصتهای مناسب در این جهت بهره‌جوئیم.

خواست کمیسیون حقیقت باید به گفتمان سیاسی ما راه یابد. ولی این به آن معنا نیست که خواست را به یک شعار صرف و

افشاگر تبدیل کنیم. کاری که هم اکنون - به ویژه ما ایرانیان خارج از کشور- در جهت آمادگی می‌توانیم انجام دهیم، جمع‌آوری اسناد، مدارک و اظهارات شاهدان و بازماندگان، ثبت و بایگانی حوادث منجر به نقض حقوق بشر در حیات جمهوری اسلامی است. کمیسیون حقیقت در ایران وظیفه سنگینی بر عهده خواهد داشت. ابعاد فجایع و جنایت در جمهوری اسلامی بسیار بیشتر و پیچیده تر از تعدادی از کشورهایی است که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفتند. دشواری دیگر وجود سیستم چند قدرتی، اختیارات بی‌رویه حکام شرع در هر منطقه، نقش خودمختار نهادهایی چون مسجد و کمیته های محلی در سرکوب و نیز حالت جنگ داخلی در منطقه کردستان است، که کار بررسی و تحقیق را در ایران پیچیده تر می‌کند.

فعالین حقوق بشر، دردمندان و علاقه مندان به کمیسیون حقیقت به ویژه در خارج از کشور این امکان را دارند که با تجربه‌های دیگر کشورها و شبکه بین‌المللی کمیسیونهای حقیقت آشنا شوند. این کار همچنین برای شناساندن تلاشهای ما و جلب حمایت و کمکهای آنها ضروری است. در حال حاضر هم، نیاز و میل به اقدام در این جهت در میان فعالان و کوشندگان حقوق بشر در خارج از کشور و با محدودیتهایی در داخل ایران و نیز در بین خانواده‌های قربانیان مشاهده می‌شود. بهتر خواهد بود اگر این فعالیتها بتوانند برای جلوگیری از دوباره‌کاری و برای انتقال تجربه به

همدیگر نوعی هماهنگی بین خود برقرار کنند.

امر دادخواهی پیوند تنگاتنگ با کمیسیون حقیقت دارد. محاکمه و مجازات کسانی که مرتکب جنایتهای سیاسی شده اند، روح دادرسی و عدالت در جامعه است. این خواست قربانیان و خانواده‌های اعدام شدگان است که روزی در کشور ما هم کسانی که فرمان قتل و شکنجه مردم را صادر کرده اند، کسانی که مجری بوده و نیز همه کسانی که در سطوح بالا در پیشبرد اینگونه اعمال مسئولیت داشته‌اند، محاکمه و مجازات شوند. این کار ضمن اینکه به فرهنگ مسئولیت‌پذیری در جامعه کمک می‌کند، می‌تواند مانع بروز خشونت گردد. زمانی می‌توان امیدوار بود کینه‌های فروخته قربانیان راه به انتقام و خشونت نبرد، که دادرسی در مورد کسانی که مسبب مرگ و شکنجه آنها یا عزیزانشان بوده اند، صورت گیرد. مسئله‌ای که در رابطه با دادخواهی سخت اهمیت دارد- به ویژه برای ما که تجربه محاکمات بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در مورد سران و وابستگان رژیم شاه را پشت سر داریم- تاکید بر الغای حکم اعدام و منع هر نوع شکنجه است. محاکمه‌ای که خود نقض حقوق بشر و در ضدیت با معیارهای شناخته شده حقوق بین‌المللی باشد، نه دادرسی بلکه ایجاد روح انتقام و خشونت در جامعه است.

بر خلاف موضوع کمیسیون حقیقت، خواست و شعار محاکمه سران جمهوری اسلامی در گفتمان

سیاسی ما راه باز کرده و حتی به اقدامهایی در جهت تدارک آن در سطح بین المللی انجامیده است. برپایی مجدد دادگاه های بین المللی از دهه ۹۰ به بعد، توجه جهانی به پیگیری جنایتکاران و عواملان جنایت علیه بشریت، که خود را در قوانین کشور بلژیک و دادگاه کیفری بین المللی نشان داد و همچنین تجربه دادگاه میکونوس در برلین، بازداشت پینوشه در لندن در بین ما امیدواریهایی ایجاد کرده است. جرائمی نظیر شکنجه، نقص عضو کردن انسانها و قتل، که در اثبات وقوع آنها در ایران توسط جمهوری اسلامی سند و شاهد داریم، جنایت علیه بشریت است و قابل محاکمه در سطح بین المللی. اما تکرار اینها و فریاد مظلومیت به تنهایی راه به جایی نخواهدبرد. جلب توجه محاکم بین المللی به جدی گرفتن خواست دادخواهی ما کاری است دشوار و نیاز به راهکارهای حقوقی دارد. برای اینکه بتوان حتی یک نفر از عاملین جنایتهای جمهوری اسلامی را به پای میز محاکمه کشاند، سالها کار کارشناسی، ارتباطات بین المللی و غیره لازم است. این کار بیش از آنکه یک مسئله سیاسی باشد، یک مسئله حقوقی است و ما با ابزارهای حقوقی قادر خواهیم بود راهکارهای آن را پیدا کنیم. قانون بلژیک در مورد پیگرد عاملان جنایتهای سیاسی، حتی اگر اینها بالاترین مقام دولتی کشوری دیگر را هم داشتند، محدود شده است. شرایط طرح شکایت در دادگاه کیفری بین المللی در حال حاضر امکان توصل به آن را از ما میگیرد. جدای

اینکه جمهوری اسلامی ایران قرارداد مربوط به این دادگاه را امضا نکرده و خود را در قبال آن مسئول نمی‌داند، این دادگاه، طبق آئین‌نامه‌اش تنها حوادثی را مورد رسیدگی قرار می‌دهد، که بعد از سال ۲۰۰۲، سال تشکیل این دادگاه، اتفاق افتاده باشد. با این حساب، کشتار جمعی زندانیان در سال ۱۳۶۷ و پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، که از قوانین کشور هم فراتر رفتند و از نظر حقوقی حتی خود جمهوری اسلامی هم قادر به دفاع از آنها نیست، قابل شکایت در این دادگاه نیستند.

اما این محدودیتها نباید باعث دلسردی ما شوند. ما همه امکانهایی حقوقی را نمی‌شناسیم. فرصتهایی وجود دارند که شاید قبل از پیش آمدنشان به سختی قابل پیش‌بینی باشند. وقتی محدودیتها، امکانات و راهکارهای حقوقی دادخواهی را بشناسیم در چنین فرصتهایی قادر به تحرك هستیم و آمادگی برای اقدام مناسب را خواهیم داشت.

منابع

- 1-Priscilla B. Hayner, Unspeakable Truths; New York and London, 2001
- 2- Medico, Der Preis der Versöhnung: Südafrikas Auseinandersetzung mit der Wahrheitskommission; Frankfurt, 1998
- 3- Wolfgang Pasternak, Wahrheitskommissionen, Aachen, 2003
- 4- Lateinamerika Analysen 9, Hamburg: IIK, Oktober 2004

5- Albie Sachs, Verschiedene Arten von Wahrheit in:
Hg. Von Okwui Enwezor, Experimente mit der
Wahrheit, Kassel. 2002

۶- فیروزه بنی‌صدر و مهران مصطفوی،
رسیدگی به جنایات سیاسی- عقیدتی:
پیشنهادی برای ایران“